

حقیقت

دوره دوم
مهر ۶۶ شماره ۹

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

خطرات و فرصتها بر صحنه کردستان انقلابی

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

از نقطه نظر ما، اهمیت کردستان نه تنها بدان خاطر است که از دیرباز صحنه مبارزه ای خونین و توده ای علیه سلطه امپریالیسم و ارتجاع، بخاطر درهم شکستن کلیه قیود ستم ملی بوده، بلکه مهمتر از آن، "این مبارزه انقلابی کماکان جریان مهمی است که میتواند نقشی حیاتی در آغاز و بشمار رساندن امر استقرار نهائی حکومت (یا حکومت‌های) واقعا انقلابی در منطقه ایفاء کند." اینک منطقه خلیج خود به کانون تضادهای حدت یابنده جهان امپریالیستی بدل گشته، اهمیت کردستان از زاویه انقلاب را بس عظیمتر ساخته است. ما برآنیم که کردستان میتواند و باید به منطقه سرخ الهامبخش و نقطه امید خلقهای ستمدیده منطقه در تهاجم عومیشان علیه نظم کهن و رهائی از یوغ امپریالیسم و ارتجاع بدل شود، به مرکز ایده‌های انقلابی، روحیه انقلابی و عمل انقلابی متکی بخود، به نمونه ای که نه مظهر مقاومت صرف بلکه پرچم دار جنگ انقلابی بقصد پیروزی باشد، به پایکامی جهت گسترش انقلاب در سراسر ایران و منطقه. از این طریق است که در میانه اغتشاش

بقیه در صفحه ۲

ساید هیچ جنبشی همانند جنبش انقلابی کردستان - در صورت فائق آمدن زیر نارسائیهها، محدودیتها و انحرافات غالب بر آن - نتواند در سیر تحولات آتی منطقه نقش بازی کند و اوضاع را بگونه ای دیگر رقم زند. و شاید تحولات آتی منطقه و مشخصا جنگ خلیج نیز بنوبه خود، هیچ عرصه ای از جنبش انقلابی در ایران را به اندازه این جنبش دستخوش تغییرات عظیم نسازد. تغییر و تحولاتی که امروز در اوضاع جنگی منطقه کردستان پدید آمده - که با گسترش دامنه جنگ ایران و عراق به این خطه و تبدیلیش به عرصه ای از این درگیری ارتجاعی مشخص میشود - نمونه‌ها و سرخهائی از آن تغییرات عظیم که در دورنمای اوضاع سیاسی - نظامی منطقه محتلمند را آشکار میسازد. اما مسئله آنست که جنبش انقلابی در کردستان چگونه خواهد توانست، آشکارکننده جهت و دورنمایی متفاوت، روشن و انقلابی از پس ابرهای تیره و تار بحران و گردوخاک برخاسته از توفان حوادث باشد و صحیحتر گفته باشیم، پرولتاریای آگاه انترناسیونالیست چگونه می‌باید به این جنبش، به این منطقه و به این اوضاع مشخص برخورد کند.

طی فقط یکماه ۹۰ کشتی جنگی قدرتهای امپریالیستی، از آمریکا گرفته تا انگلستان و فرانسه، از شوروی گرفته تا ایتالیا، در آبهای حوزه خلیج و دریای عمان مستقر شده و بصف - آرائی دست زدند. منطقه از قوای نظامی انبیا - شته شده و گردابی که مداوما بر سرعتش افزوده میشود با این جنب و جوشهای توفانزاه، دوری سرسام آور مییابد. در فاصله کمتر از یکماه "قیم"های مرتجعین جهان خود مستقیما بصحنه - آرائی پرداختند و خلیج به یکباره بمشابه کانون مهمترین تضادهای جهان جلوه گر شد. در این دوره کنشها و واکنشهای پی در پی و آشامد بودیم و رقابت دو بلوک جنگی غرب و شرق را که به نقطه غیرقابل بازگشتی رسید: هر جرقه کوچک، هر حرکت کنترل نشده از جانب بلوکهای امپریالیستی متخاصم، یا هر تصادفی میتواند همچون شلیک آغازین جنگ جهانی سوم از این منطقه عمل کند.

در جریان رخدادهای اخیر، کانون بحران خلیج سریرا از جنگ ایران و عراق به نقطه - ای دیگر چرخش کرد و درست در اوج بحران زمانی که انتظار برخورد های عظیم ناوهای میرفت، جنگ ایران و عراق در جبهه‌های مهم - منجمله در "جنگ نفتکشها" - فروکش نمود. این امر نشان داد که واقعیت هیچ ربطی به پوششها و بهانه‌های امپریالیستها جهت تجمع و تمرکز نظامیشان در منطقه ندارد. اوضاع اخیر نشان داد که تجمع نظامی در خلیج با هدف "مانعت از خرابکاری رژیمهای ایران و عراق در کشتیرانی بین - المللی"، یا "مانعت از صدور انقلاب اسلامی"، و یا بخاطر "حمایت از کویت در مقابل ایران"، "پایان بخشیدن به جنگ" و... انجام -

بقیه در صفحه ۳

سربالا رفتن را به آب می‌آموزیم!

در این شماره می‌خوانید

صفحه ۱۶

بیانیه

تحولات اخیر آبهای جوشان خلیج

حزب کمونیست بنگلادش / ۴ ل

صفحه ۷

سناریوهای بحران

صفحه ۱۵

اطلاعیه ها و قطعنامه

صفحه ۲۴

کلید داران خانه جهل

صفحه ۱۷

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) صفحه ۱۴

صفحه ۲۵

این رشته سردراز دارد!

خطرات و فرصتها

و ابهام برخاسته از شکست انقلاب ایران و عوامل بیبیهای جمهوری اسلامی، چراغ راهنمای قدرتمندی فراروی توده‌های تحت ستم و استثمار منطقه ظاهر خواهد شد تا در پرتوش بتوانند سره را از ناسره، راه را از چاه تمیز دهند. این جایگاه واقعی کردستان در تحولات انقلابی منطقه است و کردستان این جایگاه را نخواهد یافت مگر آنکه پرولتاریای انقلابی چشم انداز سیاسی گسترده، سیاست و برنامه صحیح و شایسته را با قدرت برای جنگ انقلابی ستم‌دستان ترسیم کند؛ کسب قدرت سیاسی سرخ را با گلوله‌های جنگ خلق بر سرلوحه این جنبش حک نماید. محدودنگری و دل خوش کردن به دستاوردهای محدود، دشمن بیشری و تکامل جنبش کردستان و مانع دستیابی به جایگاهی است که می‌باید بدان دست یابد. کردستان برای جوانان انقلابی و شورشگر ایران و دیگر کشورها، نه جسای پنهانده شدن و آخرین ملجاء بلکه باید مظهر و مرکز اشاعه انقلاب باشد، باید روشنگر و یاد دهنده باشد. پیشروان انقلابی به کردستان نباید صرفاً بعنوان محل شرکت در مبارزه خلقی ستم‌دیده علیه ستم ملی بنگرند، بلکه باید این خطه را مکان پیوستن به ارتش سرخ پرولتاریا بقصد ایجاد مناطق سرخ و پیشبرد بیروزمندان انقلاب دمکراتیک نوین بدانند. و این همه حاصل نخواهد شد مگر آنکه پرولتاریای آگاه مهر رهبری خود را بر تارک این جنبش بکوبد.

ما به همه پیشروان انقلابی، به توده‌های شورشگر، به ستم‌دگان و استثمارشوندگان کردستان فراخوان می‌دهیم که راه نقطه پایان گذاردن بر این نظم بندگی و این نظام ستم و استثمار و نکبت، بدست گرفتن اسلحه مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است. برای رهائی ملی و بطور کلی بخاطر رهائی از ستم و استثمار امپریالیستی - ارتجاعی و برقراری قدرت دولتی نوین باید جنگید و فقط با این اسلحه جنگید. پرولتاریای انقلابی در این راه، هیچ جاوشی از سازش با جهان کهن و نمایندگانش چه در بییت بورژوازی فارس، چه بورژوازی کرده، و چه بورژوازی امپریالیستی غرب و شرق قائل نیست. این رمز رهبری پیروزمند، بیگنیر و تا به آخر پرولتری در انقلاب مسلحانه است. برای آنکه انقلاب در نیمه راه نماند و بی‌وقفه به پیش رود می‌باید برنامه و خط پرولتاریا از طریق حزب پیشاهنگ پرولتری در رهبری انقلاب اعمال گردد و این تنها راهی است که جنبش می‌تواند به سلامت از میان پیچ و خمها، مشکلات و دامهای گسترده بر راهش گذر کرده در خدمت هدف نهائی یعنی نابود ساختن تمامی حلقه‌های زنجیر ستم و استثمار سرمایه‌داری قرار گیرد. این در مورد همه جنگهای عادلانه که علیه اشکال گوناگون ستم در جهان جریان دارد، صادق است. چنین جنگها - نی بدون رهبری پرولتری، بدون یک برنامه پرولتری، ره بجائی نبرده و حتی در صورت پیروز شدن به استقرار ضدانقلاب و بازتولید همان نظام ستم و استثمار منجر خواهد شد. این

واقعیت را تاریخ جهان و کردستان بکرات ثابت کرده است. بارها جنگهای آزادیبخش برپا گشته‌اند و طبقات غیرپرولتری حاضر در رهبری این جنگها، آنها را به اهرم فشار جهت فرس، یا معاملات خود با مرتجعین و امپریالیستهای گوناگون تبدیل کرده‌اند. این تجربه تلخ‌بخت که جنبش فلسطین از سرگذرانده و باید گفت که تجربه جنبش کردستان و خیانت‌هایی که در دل مبارزه قهرمانانه این خلق ستم‌دیده انجام گرفته نیز به همان تلخ‌بخت. تاریخ کردستان شاهد این بود که جنبش خلق کرد و شوروشوق توده‌های ستم‌دیده برای رهائی از چنگال ستم توسط نیروهای فئودالی و بورژوازی به بند کشیده شده و مورد سوء استفاده قرار گرفته است، و با واسطه رهبری نیروهای غیرپرولتری در خودمانده و به افت و خیز در دوری باطل گرفتار آمده است. فقط با برپائی جنگی تحت رهبری حزب متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، جنگی با هدف تبدیل کردستان به منطقه سرخ جهت پیشبرد انقلاب دمکراتیک نوین در ایران و خدمت به انقلاب جهانی - تاریخی پرولتاریاست که این دور باطل شکسته خواهد شد.

بدون قدرت سیاسی، هر چیزی توهم است. پرولتاریا برای استقرار قدرت سیاسی سرخ می‌جنگد و هدف جنگ انقلابی را نیز همیسن امر قرار می‌دهد. هر درک دیگری از جنگ و مبارزه مسلحانه که هدف فی الفور را کسب قدرت سیاسی نییند، رفرمیستی و بورژواژیست. جنگ‌هایی که در نقاط مختلف - از جمله در کردستان - جهت کسب امتیاز، بمثابه اهرم فشار بخاطر حفظ اعتبار، بعنوان کارت برنده پشت میز مذاکره و امثالهم، و حتی با هدف کسب خودمختاری جریان یافته یا جریان دارد، همگی رفرمیستیند. هدف از انقلاب فقط ضربه زدن به سیستم و حافطانش نیست، بلکه سرنگ‌سختن ساختن اینها و جایگزین کردن نظم نوین است. بنابراین هر جنگی بدون این هدف، علیرغم نیات رهبرانش و علیرغم فداکاری افراد درگیرش، مولد انقلاب نبوده و در واقع یا شکلی از رفرمیسم مسلحانه را نمایندگی میکند و یا طفیانی ناآگاهانه. در کردستان نیز، هدف فی الفور جنگ تحت هدایت پرولتاریای آگاه کسب قدرت سیاسی است. رهائی ملی زمانی بدست خواهد آمد که این خطه از وجود مرتجعین پاک گردد و حاکمیت انقلابی کارگران - دهقانان برقرار شود. دیدگاههای ناسیونالیستی و شوونیستی همواره در محدود کردن افق این جنبش کوشیده‌اند. دیدگاه نا - سنیونالیستی، توجه زحمتکشان کردستان را فقط و فقط "بخود"، به "محدوده ملی خود" محدود می‌کند، و دیدگاه شوونیستی، زحمتکشان ملت تحت ستم را شایسته بدوش گرفتن رسالت پیشاهنگی انقلاب در ایران و منطقه ندانسته، آنان را قادر به تبدیل کردستان به دژ رهبری انقلاب سراسری و مرکز الهامبخش انقلاب در خاور میانه نمیدانند.

هر اس امپریالیستها، تاکتیکیهای امپریالیستی "تحولات چند ساله اخیر در کردستان و بطور کلی در منطقه... اهمیت بین‌المللی و منطقه‌ای کردستان و بدین ترتیب پیچیدگی مبارزه در این نقطه را بسطی عالیتر ارتقا، داده است. این همان چیز است که قاتلیسین دیرینه خلق کرد نظیر امپریالیستهای فرانسوی را وادار ساخته با ماسک رنگ و رو رفته دلسوزی برای حقوق کردها به اینسو و آنسو بدوند، و این در حالی است که سر کرده بلوک یعنی ایالات متحده و شکنجه‌گران معتقد ری کارزارهای خونین سرکوب را ترجیح میدهند. شوروی‌ها نیز هیچ فرصتی را برای همبستگی با کردها از دست نمیدهند: البته بقول لنین، این نظیر همبستگی طناب دار با گردن اعدا می است." ۲

هر اس امپریالیستها از آنست که در این اوضاع بلبشو، خلقهای ستم‌دیده خود را از قید سلطه حاکم ارتجاعی رها کرده و با طرد رهبران سازشکار و رفرمیست، و زدودن درکهای محدود - نگران و ایده‌های ارتجاعی، روند تحولات خاور میانه را چیزی بنییر از قلدرمنشی، رقابت جزئی و زدوبندهای قدرتهای امپریالیستی و نوکران آن رقم زند؛ و چرخشی حاصل شود که اوضاع را کاملاً از کنترلشان خارج سازد. کردستان جایست که پتانسیل ایفای نقش تعیین کننده در ایجاد چنین چرخشی را دارد. جایگاه بین‌المللی و منطقه‌ای جنگ طولانی کردستان آنچنان پسر - اهمیت است که مطبوعات امپریالیستی - علیرغم میل و سیاستشان - یکبار از دستشان در رفت و آرا "جنگ دیگر خلیج" نامیدند. سکوت تبه - کارانه همین مطبوعات در مورد کردستان نیز نشانه‌ای دیگر از این اهمیت است. کشتارها، دهات سوزیها، کوچهای اجباری... که ابعاد فراگیر این جنگ را اعلام میکنند، تماماً با سکوت برقرار میشود. این سرزمین مرتعلاش سربازان دشمن را در دل خود جای میدهد، اما فقط زمانی نام کردستان بر صفحه نشریات امپریالیستی نقش می‌بندد که بخواهند از بارزانیهای معلوم الحال و اتحادشان با رژیم مغرور جمهوری اسلامی بنویسند، یا در پندهی به کابینه ریگان به تمجید از آقای قاسملو، و شمردن مزیت‌های حزب دمکرات نسبت به جناحهای "میانه رو" - حکو - مت تهران بپردازند. آنها از کردستان چیزی نمیگویند مگر زمانیکه بخواهند ترمینها و تدارکات ارتش ترکیه بمثابه بازوی آسیائی ناتو را که به بهانه تقدیس چند چریک (P.K.K) وارد خاک عراق شده و امکان پیشروی تا سلیمانیه را برای "حفاظت" از کارگر - های ترک سد دوکان اعلام نموده، توجیه نمایند. قدرتهای امپریالیستی در مواجهه با عدم کارآئی کشتار و سرکوب و کارزارهای خونین علیه جنبش انقلابی در کردستان، و بهنگام رویارویی با توانمندی و پتانسیل بنیان برافکن این جنبش، نقاب "طرفداری" از خلق کسرد و

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

نمی‌پذیرد، بلکه واقعیت هیچ نیست؛ جز تلاش جهت کنترل همه جانبه این منطقه "استراتژیک" مهم برای هدف مشخص جنگ جهانی امپریالیستی و هدف عمومیت سلطه و نفوذ بر این منطقه.

این اوضاع نشان داد که چگونه دو قدرت امپریالیستی رقیب - آمریکا و شوروی - که در رأس دو بلوک جنگی برای تجدید تقسیم جهان نشسته‌اند، می‌توانند مشترکاً و در "تفاهم بیسابقه" قطعنامه‌ای در باب آتش‌بس فوری میان ایران و عراق را در شورای امنیت سازمان ملل تصویب کنند و روز بعد، خود در آبهای خلیج ناوهای مجهز به سلاح هسته‌ایشان را با قصد اعمال منافع و رأی خویش بر این منطقه مهم در برابر یکدیگر رقیب کنند.

آتش جنگ نفتکشها عملاً بسدت ۴۵ روز خاموش شد و جبهه‌های دیگر جنگ نیز آرامتر گشت، اما این فروکش نسبی بعلت طغیان آلودی با حدت یابی آن تضادهای همراه شد که به این جنگ پا دادند، و ادامه و چگونگی ادامه - پابیش را شکل دادند. این خودشاهدی بر شکست گوی اوضاع خاورمیانه و کل جهان است. همانطور که قبلاً گفتیم، فروکش کردن شعله‌های جنگ ایران و عراق یا حتی آتش‌بس موقت و خاتمه جنگ نه بیانگر ثبات این منطقه، بلکه خود مقدمه تکانهای بیسابقه بوده و تضادهای متمرکز شده در این نقطه جهان در سطح بالاتری شکل خواهند گرفت.

جنگ خلیج از همان آغاز این پتانسیل را ذاتاً در خود حمل میکرد که "بطور افقی" گسترش یابد و دو بلوک امپریالیستی غرب و شرق را در جنگی که خود آنرا "گسترش افقی جنگ" میخوانند رودرروی هم قرار دهد، چرا که عمدتاً تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی و بالاخص تشدید تضاد درون امپریالیستی بود که به این جنگ پا داد و پروسه جنگ عمدتاً به مثابه تابعی از این تضاد و در خدمت آن به پیش رفته و هدایت شد - اینکه هر یک از دو بلوک امپریالیستی نه در پشت یکی از طرفین جنگ بلکه در هر دو طرف بوده‌اند، چیزی از درستی تحلیل فوق نمی‌کاهد، کما اینکه بحران جاری، واقعیت امور را عریان ساخته است. این مسئله که دول درگیر از جنگ برای تعقیب منافع ارتجاعی خود سرد جسته‌اند نیز واقعیت فوق را کمرنگ نمی‌کند.

از آغاز جنگ خلیج راه‌های متعددی برای "پایان بخشیدن" به این جنگ از جانب ایران و عراق که مستقیماً درگیر جنگ هستند و دول منطقه و امپریالیستها که از همان آغاز در آتش این جنگ دمیده‌اند، بجلو گذارده شده است: عراق راه چاره را در گسترش جنگ به خلیج از طریق حمله به تانکرها و تأسیسات نفتی ایران و درگیر کردن رژیمهای منطقه در آن میدید، و ایران حملات دیوانه‌وار دوره ای را با هدف متزلزل کردن موقعیت رژیم عراق و قانع کردن امپریالیستها به اینکه در این بقیه در صفحه ۵

جنگش کردستانند. و در این مسیر سیاستهای رفرمیستی و سازشکارانه رایج در این جنبش نیز بکشان می‌آید. امپریالیستها به ستمدینگان کردستان می‌گویند که در این اوضاع پسر آشوب و بی‌پسیده، بهتر است آهسته بروند و آهسته بیایند تا آنها از آسیاب بیفتند. بهتر است به فکر کسب قدرت نباشند چرا که صحنه از آن کلاسیاتورهاست: با برای کلاسیاتورها کف بزیند، و با کنار بنشینید و تماشاگری بی‌آزار باشید.

موعظت "دلسوزانه" و وعده وعیدهای رنگارنگ نیز به هزارویک طریق اشاعه می‌یابد و چاشنی این تبلیغات توهم برانگیز و انفعال‌آور میشود. این درحالی است که تزلزلات نیروهای میانی حاضر در جنبش کردستان نیز خود محملی برای رواج این خط فکریست، آنهم درست زمانی که وقت وارد آوردن ضربات مهلك و خردکننده انقلابی بر پیگر مرتجعین رسیده است، زمانیکه مرتجعین از سر ضعف و درماندگی وعده رفرم هم میدهند.

فرصت‌های انقلابی

"جنبش انقلابی در صعد طولانی و پیچیده خود بسوی پختگی، تجارب گرانبهای بی‌حسابی را انباشت کرده و مصالح مادی لازم در جهت دستیابی به شناختی عمیقتر از دشمنان آشکار و پنهان خویش و رهبر واقعی خود، یعنی پرولتار - یای انترناسیونالیست را کسب نموده است. اکنون تاریخ فرصتهای عظیمی را از خطه کردستان ارائه میدهد. فرستهای بزرگی برای پرولتاریا فراهم است تا یورش فلج‌کننده ای علیه امپریالیسم و ارتجاع سازمان دهد." ۲

عوامل نوینی در روند تحولات در غلیانند که از زیر می‌جوشند و رو می‌آیند. این عوامل را نه تنها در سراسر ایران بلکه در نقاط بسیار مهمی از منطقه خاورمیانه نظیر فلسطین نیز میتوان مشاهده کرد. خلقهای ستم‌دیده میروند تا کیجی شکستهای گذشته را پشت سر نهاده و با انبانی انباشته از تجارب ارزشمند و خونین پا بجلوی صحنه گذارند. در کیسری مداوم جوانان فلسطینی در کرانه غربی رود اردن و جوانانی که وابسته به هیچیک از جناح‌های رسمی جنبش فلسطین نیستند با گشتاپو - های اسرائیلی، شاهد این مدعاست. اوضاع بی - سابقه‌ای در این منطقه و در سراسر جهان سریعاً در حال شکل گرفتن است. آشکارتر شدن و شکستگی بیراهه‌هایی نظیر "انقلاب" "ناسیونالیستی" و اسلامی، تلاش جهت دستیابی به "راه حل - های سیاسی" از طریق "فشارهای نظامی"، اتکاء به دولتهای "دوست" یعنی به شوروی سوسیال امپریالیستی یا جریانات سوسیال دمکراسی اروپائی، همراه با روی آوری بیشتر و بیشتر توده‌ها - بدون زندگی سیاسی، اوضاع مساعدی را جهت پایه‌گیری و گسترش نفوذ انقلاب پرولتاری، فراهم می‌آورد. این زمینه مساعد، فقدان حزب بقیه در صفحه بعد

"دلسوز و حامی" به چهره میکشند. "دلسوزی" امپریالیستها نیز نشانه دیگریست از اهمیت کردستان در تعیین سرنوشت و سیر تحولات منطقه. هم ندابیر وحشیانه و هم حیل‌های "دلسوزانه" امپریالیستها و نوکرانشان جهت دور کردن خلق ستم‌دیده کرد از ایفای نقش واقعیش را فقط میتوان ناشی از ظرفیت انقلابی عظیم این خطه - آنهم در چنین نقطه حساسی از جهان - دانست. مردم زحمتکش کردستان باید بدانند که حرکتشان چه نقش مهمی در سرنوشت منطقه بازی میکند، و این واقعیتست که امپریالیستها بخوبی بدان آگاه گشته‌اند. این است دلیل سکوت مزورانه آنان در برابر مبارزان روستا - های کردستان، و درباره بزانو درآمدن پاسدا - ران و نظامیان در مقابل کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی، تا مبدا مردم تحت ستم و استثمار جهان ببینند که غیر از جنگهای ارتجاعی و رقابتهای امپریالیستی، عامل دیگری هم میتواند سرنوشت منطقه را تعیین کند. امپریالیستها نقشه منطقه را برای خلقهای دیگر نقاط جهان طوری ترسیم میکنند که گوئی غیر از امپریالیسم و ارتجاع چیز دیگری بر صحنه نیست. تصویری که اینان از مبارزه انقلابی خلق ستم - یده کرد بدست میدهند، بازبچه‌ایست در دست ر: های ایران و عراق برای بی‌ثبات کردن موقعیت یکدیگر. هراسشان از اینست که "جنگ دیگر خلیج" به محور تحولات - تحولات انقلابی - منطقه بدل گردد. و سیر تحولات بگونه‌ای شود که سرنوشت میلیونها انسان زجرکشیده منطقه، از جنگ خوببار امپریالیسم و ارتجاع رهاگشته، ضربه ای کاری بر تبلیغات جهانیان وارد آید. تلاش در اخته کردن و مهار زدن به جنبش انقلابی ستم‌دینگان کردستان جنبه‌ای دیگر از سیاست امپریالیستهاست. در این راه، سوسیال - دمکراسی اروپا نقش ایدئولوژیک فعالی را سال - هاست بعهده گرفته و در واقع از جانب بلسوک غرب مسئولیت اصلی این تلاش بعهده ایمن - جریان گذاشته شده است. نقاب آنها همواره "دلسوزی"، "قبول ستم‌دینگی خلق کرد"، "قبول حق خودمختاری برای کردها" و امثالهم بوده است. بی‌جهت نیست که سوسیال دمکراسی لقب اسب آبی تر وای امپریالیسم غرب را بخود اختصاص داده است. آنها با "بحث و افغان" میکوشند تا جستجوی "راه حل سیاسی" را بمثابة هدف جنبش انقلابی کردستان جایبندازند، و به ستم‌دینگان کرد میگویند، مبدا جرأت نابود ساختن دشمن را بخود بدهید، و باید حتی بهنگام فشار آوردن و ضربه زدن به دشمن، چشمتان دربی رحم و شفقت جلادان باشد. امروز سوسیال دمکراسی و دیگر جریانات امپریالیستی همه تلاش خود را بکار بسته‌اند تا به خلق کرد بقبولانند که بمسوازت بیچیده‌تر شدن اوضاع، جنگ کردستان فقط میتواند تابعی از جنگهای ارتجاعی گردد، یا با ورود به زویندهای ارتجاعی به حیات خود ادامه دهد، والا هیچ دورنمایی برای حیات مستقلانه اش موجود نیست. امپریالیستها با حدت و شدت در پی اشاعه شعار "دشمن دشمن من، دوست من است" در

خطرات و فرصتها

پیشاهنگ پرولتاری در ایران و دیگر کشورهای این منطقه را با تأکید و برجستگی بیشتری کوشزد میکند.

ضعف بیسابقه سلطه اجتماعی سرمایه در سراسر جهان در نتیجه تشدید تضادهای سیستم امپریالیستی، همچنین تبدیل شدن خلیج به کانونی مهم از این تضادها را باید بدقت در نظر گرفت و ببر کاغذی بودن و درماندگی قدرت‌های امپریالیستی را - علی‌رغم قلدرمنشی‌ها و قدرت نمائیهایشان - دید. اوضاع بگونه ایست که با بروز هر بحران و درگیری در خلیج، تمام رژیمهای مرتجع منطقه بلرزه درمی‌آیند. موقعیت رژیم جمهوری اسلامی تحت چنین اوضاعی بشدت شکننده است. کلوی جمهوری اسلامی بواقع آماده فشرده شدن است. رژیم تمام راهها را آزموده تا مگر تحت الحمایه یکی از دو بلوک امپریالیستی بشود و از برزخ بحران همه جانبه سیاسی، اقتصادی و بین‌المللی رهائی یابد. اما بحران حاکم بر کل سیستم امپریالیستی و رقابت تشدیدبافته دو بلوک موقعیتی را پدید آورده که رژیمی آنهم در نقطه پراهمیت استراتژیکی نظیر ایران که نقشی کلیدی در پیروزی یا شکست بلوک بندیهای رقیب جهت سلطه بر خاورمیانه ایفا میکند، بسختی بتواند چنین پیروسی را صاف و ساده از سر بگذراند. آمریکاائیان، این منطقه و در مرکز ایران را ملک طلق خود میدانند و تحلیلگران غربی برای نشان دادن اهمیت ایران می‌گویند، اینجا "زیر شکم نرم شوروی" است، و بسختی میتوان باور کرد که شورویها به پر کردن خلاء قدرت در ایران توسط آمریکا کردن بگذارند. پیروسی تحت الحمایه این یا آن بلوک امپریالیستی شدن، پیروسی است دشوار و پر درد و علت تمام زوزه‌ها و جیغ و دادهای به اصطلاح ضد امپریالیستی رژیم کهرادوراسلامی نیز همین درد است. جمهوری اسلامی به مرغی می‌ماند که از دو سو بالهایش را گرفته و میکشند و اینکار باعث میشود که سر و گردن نجیفش بالا بیاید و در نظر ساده‌لوحان "مرغی بلندپرواز" جلوه کند. جمهوری اسلامی راهی برای برون رفت از این بحران ندارد، حتی اگر شخص خمینی هم اعلام کند که من دست ریکان یا گورباچف را میبوسم، باز هم رژیمش، رژیمی بی‌آینده بر جای خواهد ماند.

کلوی کثیف جمهوری اسلامی آماده فشرده شدن است. اینچنین است زمینه عمومی مساعدی که برای پیشروی قدرتمند جنگ بقصد سرنگونی جمهوری اسلامی فراهم آمده است.

کردستان در مقام مقایسه با سایر نقاط ایران سطح بالاتری از آگاهی سیاسی توده‌ها و بتبع آن درگیری گسترده‌تر توده‌ها در سیاست و مبارزه انقلابی را شاهد است. زحمتکشان کردستان تجربه غنی سالها جنگ مسلحانه بلاانقطاع با رژیم تبهکار خمینی را در انبان دارند. ضعف و انفراد نیروهای رژیم در کردستان و ضرباتی که تاکنون از جانب جنبش انقلابی

خلق کرد در یافت کرده، حتی پایه اجتماعی‌ش را نیز مایوس و سرخورده ساخته است. بعلاوه، محبوبیت مبارزه انقلابی کردستان در میان مردم سایر نقاط ایران و ستمدیدگان کشورهای همجوار زمینه مساعدی را برای پیشروی جنبش فراهم آورده است. البته این زمینه مساعد بواسطه غلبه ایدئولوژی ناسیونالیستی، و دورنمای محدود سیاسی رایج، تنگ شده و نه تنها شعاع نفوذ و تأثیر گذاری انقلاب بر نقاط دیگر را کوتاه ساخته بلکه به جلب حمایت لازم از مبارزه خلق کرد علیه ستم ملی نیز ضربه زده است. محدودیتهای ذاتی ایدئولوژی و سیاست حاکم بر جنبش انقلابی در کردستان، آن مانعیت که پرولتاریای انترناسیونالیست می‌باید آن را با جمع‌بندی از تجارب گذشته این جنبش و افشاء ناپیکیری و بی‌سرانجامی بیراهه‌های بورژوا-ناسیونالیستی و جنگهای فرمستی از میان برداشته، انرژی انقلابی موجود در این خطه را حداکثر آزاد سازد.

پیچیدگی‌های حمال و آینه‌ده،

خطرات:

"هرچه این تحولات عینی، خلق کرد رایجتر به مرکز صحنه برخورد در منطقه حل میدهد، صف آرایی رنگارنگ "دلسوزان" نیز بوضوح الوان تر میگردد. این امر، هم انعکاسی است از دورتاهای جدت یابنده و تشدید مشکلاتی که اوضاع کنونی برای نیروهای انقلابی در کردستان بهار می‌آورد و هم خود علت آن است." ۴

با پیچیده‌تر شدن مبارزه طبقاتی، خطرات نیز افزون خواهد گشت. فرصتها و خطرات دو روی یک سکه اند و با هم وجود دارند. در آستانه جنگ جهانی سوم، مسلمانان خطه کردستان نقطه تمرکز و محل برخورد قوای نظامی متخاصم از چند جانب شده و مصافی بیسابقه و خونین میان ارتشهای دول گوناگون و نیروهای مسلح طبقاتی مختلف در این نقطه درگیر خواهد گشت. تحت چنان شرایطی، "عجاب آورترین ائتلاف‌ها میان برخی از این نیروها و نیز تسلیم شدن برخی دیگر - حتی بدون شلیک یک گلوله - میتواند بوقوع بپیوندد. برخوردهای انفجاری بسیار محتمل است و افزایش زدوبندها و دسائش بسیار محتملتر. آنچه که امروز بشکل گسترش دامنه جنگ ایران و عراق به منطقه کردستان، و جنب و جوش و کنش و واکنش نیروهای مختلف طبقه‌تی زیر بارانی از گلوله و توپ و راکت مشاهده میکنیم، و فشارها و تأثیرات آتی این فشارها از چند جانب بر این نیروها، تنها مینیاتور و پیش‌درآمدی است از اوضاع پیچیده و دشوار آینده. این واقعیت است که حتی در صورت خاتم جنگ ایران و عراق، نه مبارزه طبقاتی در مسیری کم‌خطرتر و سهل‌العبورتر به پیش خواهد رفت، و نه اینکه صف بندیهای "مشخص" و شسته رفته - تری بوجود خواهد آمد. این درک که یک نیروی مسلح باید مواضع خود را بهر طریق تا پایان جنگ ایران و عراق حفظ کند تا بعد از عبور

توفان، "جنگ طبقاتی" را برپا نماید بیسان ایورتونیسیم سیاسی محض است. ایورتونیسیم که یکبار در گرهمگاه سال ۶۰ توسط اکثریت قریب به اتفاق سازمانهای انقلابی غیرپرولتاری تمرین شده و اینبار میتواند بشکلی "پخته‌تر" و "فرموله‌تر" ارائه شود.

ما بارها این نکته را تحلیل کرده و هشدار داده‌ایم که حتی اگر جنگ ایران و عراق را به مرحله آتش بس هم برسانند، این بعننای خروج ارتشهای مختلف از منطقه و آرام شدن اوضاع نیست. مگر سیر جنگ خلیج خود محلی جهت پیشبرد تدارکات جنگی دو بلوک غرب و شرق در خاورمیانه نبوده و نیست؟ مگر از ماهها پیش زمزمه لزوم استقرار یک نیروی "پاسدار صلح" بین‌المللی در مرزهای ایران و عراق در صورت برقراری آتش بس بکوش نمیرسد؟ مگر مانورهای ارتش ترکیه در مرزهای ایران - ترکیه - عراق طی سال گذشته و ترفندهای تبلیغاتی و سیاست خلق افکار عمومی نوکران آمریکا چیزی بجز تمرین برای قبول چندین "مسئولیت‌های خطیری بوده است؟! اینها نمونه‌های بسیاری از این دست، حقایقی نامشکوفه نیستند. اینها همه وقایعی عینی هستند. در اینجا بحث ما بر سر برقرار شدن یا نشدن آتش بس میان ایران و عراق نیست، چه این مسئله به سیر تکوین وقایع دارد. هدف ما در اینجا تأکید بر حوادثی است که خود نشاندهنده حادتر شدن تضادهای جهان بوده و تأییدی بر این واقعیت هستند که منطقه، کانون مهمی از تمرکز این تضادهاست. بنابراین، خطه کردستان نیز شاهد کاهش پیچیدگیها و خطرات نبوده و هیچ نیروی انقلابی نباید روی این توهم حساب باز کند.

اما مهمترین خطرات پیش پای انقلاب در کردستان، گرفتار شدن در میان تبادل آتش نیروهای متخاصم، از کف دادن استراحتگاه نیروهای پیشمرکه، نابودی فاجعه آمیز بسیاری از انقلابیون در این میان، یا انتقال گسروه گروه از آنان - همانند خروج فلسطینیان از بیروت در سال ۱۹۸۲ - تحت پرچم یکی از قدرتهای امپریالیستی به اردوگاههایی در این یا آن نقطه جهان نیست! حتی ممکن است امپریالیستها بواسطه هراسشان از بروز تکانهایی بیشتر در کشورهای بی‌ثبات منطقه، یا بالا گرفتن آتش خشم مردم قهرمان کردستان و ملاحظات دیگر چنین عمل نکنند و "دره‌های استقرار" همچنان بر جای بمانند. اما مهمترین خطر در گرهمگاهها، رشد جهشی ایورتونیسیم و تبدیل ایورتونیسیم به خیانت کامل است. شکل عمده ایورتونیسیم سیاسی در میان نیروهای مدعی انقلاب فرار از فرصتها، عدم استفاده از آنهاست. بدون استفاده از فرصتهای انقلابی، حسد کردن از خطرات امکان پذیر نیست. ارتشهای بورژوازی هنگامیکه وقوع خطرات و پیچیده‌تر شدن اوضاع را پیش بینی میکنند و بدنبال چاره‌ای اساسی میگرددند، براههای ارتجاعی روی می‌آورند - راههایی نظیر تلاش جهت

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

جنگ بیشتر جانب رژیم ایران را بگیرند و دست از حمایت رژیم عراق بشویند، دنبال میکرد. امپریالیست‌های غرب و شرق در عین حال که از قبَل این راهها مقاصد خود را به پیش برده‌اند اما بالاخره راه چاره انبار بساروت کردن خلیج را بجلو گذاردند و در واقع اعلام کردند که گره جنگ خلیج بخشی و تابعی از گره بزرگتری است. و این گره بزرگتر فقط به همان سبکی که اسکندر گره گردیسان را گشود باید باز شود! اینها تنها راه چاره برای بازیگران بحران خلیج است و اوضاع کنونی جهان به آنها حکم میکند که برای دفاع از منافع امپریالیستی و ارتجاعی خود درست در لبه گرداب خلیج، کشتیهای خود را به حرکت در آورند. بی‌جهت نیست که همه سخنگویان امپریالیستی - از آمریکاها تا روسها - خلیج را محل تمرکز تضادهای جهان می‌نامند و همگی احتمال وقوع جنگ سوم را از همین جزیره آشفشانی خاطر نشان می‌سازند.

نیم نگاهی به پروسه حدت یابی بحران در خلیج و در کانون آن، جنگ ایران و عراق، نشان میدهد که هر بار امپریالیست‌های غربی بدنبال مستحکمتر کردن موقعیت خود در این منطقه و سازماندهی جنگی خود در سطحی عالیتر در مقابل رقیبانشان بوده و در عین حال قصد جلوگیری از رشد خشم و ناراضیاتی مردم ستمدیده جهان، بالاخص مردم کشورهای این منطقه داشته‌اند. جارجونجال عوامریبانه ای را در مورد جنگ ایران و عراق برای مشروع جلوه دادن حرکات خود برآه انداخته‌اند. هر چه مبلغ قمار بالاتر رفته، جارجونجالها و عوامر - بیبها نیز ابعاد گسترده تری بخود گرفته است.

و اتحاد شوروی امپریالیستی نیز هر بار بر مبنای طرح تبلیغات بین‌المللی و خلق افکار عمومی (یعنی متجاوزتر و گستاخ‌تر نشان دادن آمریکا و تحت این پوشش سازمان دادن و مشرغ جلوه دادن حرکاتی مشابه) باقیایه‌ای حق بجانب در این بازی شرکت نموده و با بالا رفتن مبلغ قمار هیچگاه جا نزده است. دوره قبیل که با آغاز تعرض نظامی ایران بنام کربلا ۵ و ۶ شروع شد را بیاد بیارید: جارجونجال امپر - پالیستها در مورد جنگ خلیج و "لزوم ممانعت از گسترش افقی آن" به اوج رسید و ناوهای جنگی آمریکا و شوروی از لنگرگاههای خود در آبهای دیگر جهان بطرف منطقه حرکت کردند و در بیرون و درون خلیج مستقر شدند. (رجوع کنید به حقیقت ۶، مقاله "یادداشتها...")

در دوره حاضر، بالا گرفتن صحبتها و رفت و آمدهای بین‌المللی برای "پایان بخشیدن" به جنگ را شاهدیم، و به همراه آن اتحاد شوروی را که تلاش میکند بعنوان دلال بزرگ صلح در خاورمیانه شناخته شود. بیکهای صلح "گورباچف مرتبا بین کشورهای خلیج منجمله ایران و عراق در رفت و آمدند، با در مسکو با دعوت همزمان از نمایندگان تهران و بغداد و "جامعه عرب" به مجلس آرائی صلح طلبانه می‌پردازند. مثلا

در اوائل شهریور ماه، هیئت ایرانی، عراقی و کوبیتی و... همزمان در مسکو بودند و موضوع اصلی صحبتها نیز مسئله جنگ خلیج بود. امپر - پالیستهای غربی نیز مانند همیشه خود را از این عوامریبها کنار نمی‌کشند. سفر خاویبه پرز ده - کوئه لار (دبیر کل سازمان ملل) به ایران و عراق برای مذاکره بر سر قطعنامه اخیر شورای امنیت بخشی از این بازیهاست.

از تمام این بازیهای تکراری خلقهای ستمدیده يك درس باید بگیرند و آن اینکه بازیها هر هدفی را دنبال میکنند و هر کاری را مدنظر دارند مگر پایان دادن به دهشت و نکبتی که کل قدرتهای امپریالیستی و ارتجاعی برای بردگان جهان می‌آفرینند. همانگونه که در حقیقت ۶ گفتیم: "برای امپریالیستها - چه غربی، چه شرقی - و مرتجعین، ادامه یا پایسان جنگ بخودی خود مفهوم و اهمیتی ندارد، آنچه برای آنها مهم است میزان خدمت هر تحول و هر روندی به نیازها و اهدافشان است و بس. این منافع استراتژیک امپریالیستهاست که جهت گیری سیاسی و نظامیشان را تعیین میکند - خصوصا در منطقه ای حیاتی مانند خاور میانه و خلیج -".

در این دور از تحریکات پر از ریسک، امپریالیسم آمریکا و متحدین غربیش به گسترش حضور نظامی بیسابقه در خلیج و بیرون آن دست یافته‌اند و حتی شاید سیاستشان در تحکیم این موقعیت آن باشد که دوباره کانون بحران خلیج به جنگ ایران و عراق چرخش کنند، مسلما با در نظر گرفتن تجمع نظامی کنونی امپریالیستها در خلیج، خود جنگ ایران و عراق و جرقه‌هایی که به اطراف پرتاب خواهد کرد میتواند جنگ ناوگانهای مسلح به سلاح هسته ای را شعله ور سازد.

مراجعه به تحلیل مقاله "گرداب در خلیج" - جهانی برای فتح شماره ۱، سال ۱۹۸۴ - برای تصویر درستی از اوضاع مفید است:

"ظواهرات گوناگون از سوی مقامات دولت ایران نشان میدهد که ممکن است روحانیون از اصرار خود دادر بر سرنگونی رژیم عراق و میلیاردها دلار خسارت جنگی بعنوان شرایط خاتمه جنگ عقب بنشینند، این امر ممکن است به وقفه ای در جنگ و یا حتی خاتمه آن منجر شود. اگرچه خاموش شدن شعله‌های جنگ، بگو - نه ای طنز آلود، تنها تظاهری از تشدید تضادهایی است که آغاز جنگ را باعث شدند و خاتمه جنگ نه بیانگر ثبات بلکه نشاندهنده شکستگی اوضاع منطقه است."

اکنون همه در خلیج هستند بحرانی که در خلیج حدت یافت و به انباشته شدن بیسابقه منطقه از نیروهای نظامی امپریالیستی انجامید به یکباره ابرها را از عوامریبها امپریا - لیستهای غرب و شرق و تمامی دول مرتجع منطقه کنار زد. اگر تضاد منافع حاد دو بلوک جنگی غرب و شرق و تدارکات دیوانه‌وارشان برای بقیه در صفحه بعد

ائتلاف با "دشمن دشمن من" یا تهیه مقدمات ایجاد رابطه یا ائتلاف رسمی و غیررسمی با دول ارتجاعی قدرتمند منطقه نظیر ترکیه (که احتمالا نقشی مهم در وقایع آتی بازی خواهد کرد). حال آنکه پرولتاریا در این اوضاع و احوال، بیش از پیش بر استراتژی انقلابی جنگ می‌افکند و مشخصه تاکتیکی را استفاده از فرصتهای انقلابی جهت پیشبرد جنگ برای ایجاد مناطق سرخ، درهم شکستن حصارها و محدودیتهای مقابل پای انقلاب، و هر چه محدودتر کردن ارتجاع تشکیل میدهد. پرولتاریا در این دوره بیش از هر زمان دیگر تاکتیکهای خود را بررسی میکند و مرتبا پاسخ به این سئوالات را ضروری می‌یابد: آیا این تاکتیک به پیشبرد استراتژی خدمت خواهد کرد؟ آیا نتایج مثبتی را در ارتباط با متحقق کردن استراتژی بدست خواهد داد؟ آیا باعث کم رنگ شدن استراتژی و حواله آن به ۹۹ سال دیگر نخواهد شد؟ پیروزی پرولتاریای محکم چسبیدن به استراتژی جنگ خلق و گسترش بی‌محانا و بی‌تزلزل جنگ انقلابیست. بسودن محکم در دست گرفتن این حلقه تعیین کننده، تاکتیکها به گرداب مهلکی برای انقلاب بدل میشوند. گسترش انقلاب، درهم شکستن جورانه صارهای سیاسی - ایدئولوژیک و عملی: این است نحوه فائق آمدن بر پیچیدگیها. فرصتها پدیدار خواهند گشت و اگر انقلاب به استفاده حداکثر از آن اوضاع دست نزده، این خطر جدی وجود دارد که ارتجاع ضرباتی مهلک بر پیکرش وارد آورده و در دوران ضعف انقلاب، خود را بازسازی کند. در اینجا منظور ما از ارتجاع لزوما رژیم خمینی نیست. این رژیم در اوضاع آتی ممکن است چندین بار با رژیمهای ایضا مرتجع تعویض شود. امروزه استفاده از فرصتها در کردستان بمعنای درک این مسئله است که رژیم جمهوری اسلامی به منتهی درجه در ضعف و استیصال و از هم پاشیدگی دست و پا می‌زنند و این

فاکتور ذهنیست که از اوضاع عقب مانده است - یعنی حزب پرولتاری که بتواند ارتش سرخ را در کردستان برای سرنگونی این رژیم - ارتجاعی رهبری کرده و حداکثر استفاده را از اوضاع بنماید. فرصت برای جبران این عقب - ماندگی بسیار مساعد است. می‌باید گرایشات خودبخودی یا آگاهانه خطرناکی که باعث فلج شدن نیروهای انقلابی خواهد شد را شناخت و علیه شان مبارزه کرد. سیاست حفظ وضع موجود، حفظ استحكامات و ارتباطات، و بطور خلاصه حفظ میان برهای موجود بهر قیمت یعنی تاکتیکها را برای "کوتاه مدت" جایگزین همه چیز کردن و اصول و استراتژی را بطور "تاکتیکی" بخدمت "تاکتیک" حفظ وضع موجود گرفتن. و همه اینها تحت این توجیه که بگذاریم بادوتوفان از سر بگذرد آنوقت بسه استراتژی می‌پردازیم. نتیجه این بحث آنست که وقتی بادوتوفان از سر گذشت، ظواهر برجای مانده اما استراتژی را باد برده است. اوقتی بقیه در صفحه بعد

خطرات و فرصتها

کرد و غبار فرونشست توده‌ها در نهایت تعجب و سرخوردگی درخواهند یافت که انقلاب برپا شده است. خلاصه آنکه، حفظ موقعیت بهرقیمت نباید به مسئله مهم و نگرانی عظیم جنبش انقلاب بی در کردستان بدل شود، این نگرشی مهلك و خطرناك است. وضع موجود بهر حال بهم خواهد ریخت. مهم آنست که این وضع در نتیجه گسترش انقلاب، فتح سنگرهای مستحکم در کردستان و تبدیل این خطه به مشل انقلاب منطقه، آگاهانه بهم بخورد و نه از روی اجبار و یا فشار "حوادث" میان برها معمولاً در کوتاه مدت مثر ثمر بنظر میرسند، اما در درازمدت معمولاً بهاشی بیش از آنچه کسب شده می‌باید در ازایشان پرداخت کرد. بهائی استراتژیک بصورت تأثیرات سیاسی و تشکیلاتی، تأثیر بر اهداف جنگ، بر شیوه جنگیدن و امثالهم. انکاء به مرز بیجا ایجاد مناطق نفوذ و مناطق پایگاهی توده ای، و انکاء به تضادها جهت دستیابی به تسهیلات و مقاصد کوناگون همیشه میان برهای فریبنده ای هستند که رفته رفته ناخالصی را به فلز ارتشهای انقلابی تزریق کرده اند. این ناخالصیها در شرایط تندپیچها و افزایش ناکهائی پیچیدگیها، مبنای تسلیم طلبی یا انفعال میگردد. ارتشهای انقلابی خرده بورژائی در ابتدا چنین میان برهایی را بصورت فرعی و غیرعمده درپیش گرفته، اما بعدها آنها را همچون شاهره اصلی - و رگ حیاتی موجودیت خود - مورد استفاده قرار داده اند. جدا از اینکه گاه در تاریخ امکان استفاده از چنین میان برهایی (تسهیلاتی که در نتیجه متحول کردن توده‌ها و رشد مستقلانه انقلاب بگف نیامده اند) بواسطه تضادهای میان قوای منخاص برای انقلابیون مطرح میشود، خود بورژوازی نیز با مقاصد معینی - از جمله مهار کردن و از غلبان انداختن جنبشهای انقلابی - چنین میان برهایی را - از پایگاه گرفته تا بول، از میز مذاکره تا آتش بس و... - در مقابل ارتشهای انقلابی میکشاید. در هر دو صورت، اگر این امکانات به جنبه ای مهم از تأمینات و حیات يك ارتش انقلابی تبدیل شوند، در بهترین حالت نتیجه اش تضعیف ماهیچه‌ها و مستعد شدن بدن برای ابتلا به انواع و اقسام بیماریهای سیاسی و ایدئولوژیك است. و در بدترین حالت، نتیجه اش فروختن اصول انقلابی و برده سیاست "دشمن دشمن من، دوست من است" شدن است و خیانت به انقلاب. پرولتاریای انقلابی در کردستان نه تنهایی باید از تکرار تجارب تلخ گذشته - نظیر خیانتهای نارهبران سازشکار - جلوگیری کند بلکه با پیش گذاردن خط انقلابی پیگیر و پراتیک انقلابی، برای خلقهای ستمدیده منطقه و جهان نمونه سازی کرده و عجز امپریالیستها و مرتجعین و دسائس رنگارنگشان را در برابر خطوبرنامه پرولتاریای انترناسیونالیست بوضوح نشان دهد. اگر فردا کردستان انقلابی در میان ارتش جمهوری اسلامی و متلا نیروهای "پاسدار صلح" کشورهای مختلف قرار بگیرد باید آنچنان عمل

کند که چراغ راهنمای ستمدیدگان منطقه و توده‌های تحت ستم و استثمار خود این کشورهای "پاسدار صلح" گردد و این شدنی است. انکاء بر اصول انقلابی کمونیسم میخواید و سبک کار انکاء، به توده‌ها از طریق برانگیختنشان در جنگی انقلابی با هدف برقراری قدرت سرخ، پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، حرکت بر جاده سوسیالیسم در راستای کمونیسم در مقیاس جهانی. "تاریخچه مبارزه انقلابی و ملی در کردستان خود دلیل قاطعی است که بر لزوم رهبری پرو - لتری، برای پیروزی مبارزه راهنیشخ گواهی میدهد. خیزشهای قدرتمند و همچنین شکستهای تلخی که خلق کرد در گذشته تجربه کرده، بهمره اعمال مطرود و آشکارا ضدانقلابی اخیر برخی نیروها در آن خطه، احساس اشتیاق شدید را نسبت به سیاست و ایدئولوژی واقعا انقلابی در میان توده‌ها - حتی بشکل خودبخودی - بیدار کرده است. فقط پرولتاریای آگاه و کمونیستهای انقلابی میتوانند با علم مارکسیسم - لنینیسم -

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

برپائی جنگ جهانی سوم در این منطقه خود را در پس جنگ ایران و عراق پنهان میکرد و فقط گامگامی سرک میکشید، به عریانی بیرون افتاد، و یکبار دیگر کسانی که قوه بمیسرت دارند بینه دیدند که جنگ ایران و عراق چیزی در خود نبوده و ارتشهای مستقیماً درگیر در آن فقط مهره‌هایی بر عرصه شطرنجی گسترده ترند. و نتیجتاً مردم منطقه قادر نیستند با تقاضای صلح و در غیاب انقلاب از شر چنین دهشتی خلاص شوند. بعلاوه وقایع اخیر نشان میدهد، آنانکه تشدید جنگ خلیج را محمول حرص و آز انحصارات اسلحه سازی غرب و شرق معرفی میکنند، با عوامفریبند و قصد پسرده افکندن بر تضادهای واقعی پشت این جنگ و تطهیر برخی یا همه مرتجعین و امپریالیستهای درگیر را دارند، با میخواید رنگ و لعابی بر فرمیسم عمیق خود بزنند، و یا با این تحلیل اوج حماقت و کوتاه بینی خود را بنمایش میکذارند. وقایع اخیر نقاب پاره پاره عوامفریبی و دروغ را بر چهره رژیم تبهکار خمینی از هم گسسته تر ساخته، نشان داد برخلاف تصویر قلابی و مصنوعی که صف آرایی نیروها را بیسن جهان امپریالیستی از یکطرف و کمپرادورهای اسلامی از طرف دیگر وانمود میکند، این سکه ابزار و اسباب بازی قدرتهای امپریالیستی بهش نیستند. دیدیم که چگونه آمریکاییان نخست تحت پوشش "حفاظت از منافع آمریکا در مقابل دیوانه بازیهای خمینی" ناوهای جنگیشان را به خلیج کسبل داشتند و در همان حال، ریکان را پشت میکروفون فرستادند و اعلام کردند: "اگر چه ممکنست ایران مشکل فی الفور باشد اما مسئله اصلی و عمده آنست که وضع موجود و مناسبات موجود قدرت در خلیج باید به همین شکل بماند...". و اینکه هدف از این نمایش قدرت دهشتناك هسته‌ای و پر از ریسك "پاک

اندیشه مائوتسه دون به این اشتیاق پاسخ گفته، آنرا برآورده سازند. و بدین ترتیب، با رها ساختن توده‌ها آنچنان در آنها ظرفیت مبارزه - جوئی را هم از نظر سیاسی و هم نظامی در ابعاد عظیم ایجاد کنند که بتوانند کردستان را به يك منطقه پایگاهی سرخ سرکوب ناشدنی برای انقلاب جهانی پرولتاریائی مبدل سازند. این امر ضربه مهلكی بر تدارکات جنگی امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها خواهد بود و رقابت تداوم یابنده آنان در جهت استقرار و تحکیم استراتژیک خویش که ابعاد تب آلودی را در منطقه بخود گرفته، آماج ضرباتی مرکب خواهد ساخت. " ۵

- ۱ - "کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ"، جهانی برای فتح شماره ۵.
- ۲ - همانجا.
- ۳ - " "
- ۴ - " "
- ۵ - " "

نگاهداشتن آن منطقه پراهمیت از وجودشوری است.

در مقابل، شورویها نیز اعلام کرده‌اند که ما در اینجا هستیم و در این منطقه منافع حیاتی داریم. یعنی اینکه جهت بسط و گسترش این حضور و تعویض مناسبات موجود قدرت به نفع بلوک خود حاضر به ورود در هر بازی خطرناکی هستیم. سوسیال امپریالیسم نیز مانند غربیها خود را آماده کرده تا بیشترین استفاده را از بدترین بحرانها ببرد.

این بازیها و نمایش قدرتها بیشتر و بیشتر خواهد شد. منطق و موقعیت کنونی سرمایه بین المللی ایجاب میکند که قدرتهای امپریالیستی چنین عمل کنند. رقابت و بازیهای مرکب دو بلوک در خلیج و خاورمیانه بر صف آراییها. نشان در صحنه‌های دیگر جهان - منجمله اروپا و آمریکای لاتین - تأثیر میگذارد. آنچه که در این اقدامات برای هیچکدام از طرفین مطرح نیست کشتار و دهشت و نکبتی است که روزمره برای خلقهای ستمدیده این منطقه فراهم می‌آورند. اما در این میان، چهره واقعی و شکننده این غولهای پا گلین، این بره‌های کاغذی بیشتر و بیشتر در مقابل دیدگان ستمدیدگان جهان افشاء میشود، هرچند تلاش میکنند با قدرت نمائی نظامی و با هیولا جلوه دادن مرتجعینی مانند خمینی ضعف ذاتی خود و مرتجعین منطقه و شکنندگی خاص خود و این دول مرتجع را در دوره حاضر بیوشانند و ستمدیدگان و استثمارشوندگان منطقه را مرعوب و فلسفج سازند. بعلاوه، چهره مرتجعین منطقه نیز روز به روز آشکارتر شده و توده‌های منطقه را بیش از هر زمان دیگر قادر میسازد ماهیت ارتجاعی آنان و بالانخص رژیم جمهوری اسلامی که مذوب حانه تلاش میکند نقاب "انقلاب" را کماکان بر چهره حفظ کند، ببینند.

نتیجه کلی همه این اقدامات بیشتر شدن

سناریوهای بحران

و معنایی که برای مبارزه دارند

نوشته زیر بخشی از مقاله "ملاحظات دربارۀ شرایط انقلابی در ایالات متحده: فاکتورهای سیاسی که نقش ماشه را بازی میکنند، طرحهای سیاسی بالقوه" نوشته م. آپ شاور، مندرجه در مجله "انقلاب" - زمستان/بهار ۱۹۸۷ (ارگان تئوریک حزب کمونیست انقلابی آمریکا) است که به تحلیل از بحران کنونی جهان امپریالیستی، موقعیت امپریالیسم آمریکا و دور-نمای تغییر و تحولاتی که میتواند بطور جهشی در ایالات متحده و عرصه جهانی بوقوع بپیوندد، اختصاص یافته است. در مقاله فوق الذکر برخی سناریوهای انقلابی محتمل "تصویر" شده و در درک جانبه از اینکه چگونه شکافها و جایجایی-های مهم در دم و دستگاه اجتماعی میتواند بوجود آید، کاملاً مفید می باشد. مقاله جهت گیری خود را بروی "استفاده از بحرانها" گذاشته و بر این مسئله با روشن بینی علمی تأکید میگذارد که چگونه تمامی بحرانهای فرعی از قبیل ماجرای ایران کیت و غیره، زمینه های آموزش توده های پیشرو را فراهم ساخته و همچنین آنچنان فرصت هایی را برای ذخیره سازی نیروهای انقلابی مهیا میسازد که در زمانهای آرامش نسبی امکان پذیر نمی باشد. مقاله تحلیلی مهم از فاکتورهای مساعد بسیاری که در کشورهای امپریالیستی، علی الخصوص در جامعه آمریکا موجود است ارائه میدهد و فرصتهای عظیمی که مقابل پرولتاریای انقلابیست را برمی شمارد. آنچه به یک معنا برجسته ترین نکته در مورد این مقاله می باشد و بروشنی نشان داده شده، با کلین بودن ایسن - امپریالیسم آمریکا است! مقاله عمق و جدی بودن عیوب این سیستم را بسیار روشن و بطریقی علمی بیان کرده و از زاویه دیالکتیک ماتریالیستی مشکلات استراتژیک امپریالیسم را روشن میسازد و تصویر بسیار روشن و زنده از خطوط بالقوه ترقی و شکاف در نظام سرمایه داری جهانی و وضعیتهایی که بظاهر از "تاکجا آباد" می آیند، ارائه میدهد.

اما اهمیت مقاله بیش از هر چیز در آنست که تلاش پیگیر و آگاهانه پرولتاریای انقلابی و پیشاهنگش - حزب کمونیست انقلابی آمریکا - را برای درک دقیق شرایط موجود و گرفتن نیز جامعه و جهان بقصد برپائی انقلاب در این دژ امپریالیستی آشکار میسازد.

بخشی از مقاله به سناریوهای مختلف بحران که هر یک میتوانند نقش چکاننده را برای در-

هم ریختگی عظیم اوضاع در عرصه بین المللی (در شکل بروز جنگ جهانی سوم، و همینطور برپائی و گسترش شورشهای انقلابی توده ای) ایفاء کنند، پرداخته است. برخی از این سناریوها توسط مؤسسات تحقیقاتی وابسته به وزارت دفاع ایالات متحده که نقش طراح و برنامه ریز را بعهده دارند، تهیه گشته اند. فی المثل مؤسسه تحقیقاتی رند که طرح کلی یکی از این سناریوها را ارائه کرده بعنوان یک "مغز کل" یا مرکز معتبر اطلاعات و تحقیقات در سطح آمریکا مطرح می باشد.

اهمیت این سناریوها در کسب درکی دقیقتر و همه جانبه تر از روندهای محتمل و حرکات و ضدحرکات محتمل و ممکن هر دو بلوک غرب و شرقی، و نقاط قوت و ضعف هر یک، ما را بر آن داشت که به انتشار یکی از آنها (سناریوی بحران خلیج)، و بحث رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا در مورد جوانب مهم و نکات قابل تأکید در این تصویر بپردازیم. در شرایط کنونی که گره خوردگی تضادها جهان امپریالیستی در منطقه خلیج موقعیت وخیم و شدیداً بحرانی را در این نقطه بس پراهمیت جهان ایجاد کرده و تمرکز قوای نظامی بلوک غرب و شرق سرعتی فزون یافته بسیاری از جهت گیریهای محتمل در روند تحولات که در سناریوی مورد بحث نیز به آنها برخورد شده، در افق نمایان است. ضروریست همینجا بر این نکته تأکید گذاریم که قصد ما بهیچوجه ارائه یک پیشگویی و تعیین پیشاپیش نتایج حاصله از برخورد های پیچیده میان نیروهای درگیر در منطقه و جهان نبوده، و بدنبال قیاس جزء جزء این سناریو با تک تک وقایع جاری نیستیم. مبارزه طبقاتی و پیرویه درم پیچیده تحولات اجتماعی - جهانی نه پیشرفتی مستقیم الخط دارد و نه مسیری از پیش تعیین شده. هدف از ارائه این نوشته، صرفاً تأکید بر فرصتها و خطراتی که در دورنا در مقابل پرولتاریای جهانی و متحدان ستمدیده اش ترسیم شده، هدف ما تأکید بر دوباره بر ضعف استراتژیستک امپریالیستها و مرتجعین، شکافهای فزاینده بر پیکر نظام امپریالیستی و بحرانی که آنان را ناگزیر بسوی برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم جهان میکشاند - مگر آنکه انقلاب مانع آن گردد.

مانطور که در آغاز گفتیم، این نوشته

نتیجه تحلیل و بررسی پیشاهنگ آگاه پرولتری در آمریکا است که با نگرش عمیقاً علمی و انقلابی به روند تحولات بین المللی، فرصتها و خطرات را بدرستی درک کرده و در جهت بیشترین پیشرویهای انقلابی در شرایط بحران و ضعف امپریالیسم با دورنمای کسب قهرآمیز قسدرت سیاسی حرکت میکند. در جامعه ای که حاکمانش با تکیه بر قدرت عظیم مالی - نظامی خود و موقعیت سرکردگی در بلوک غرب، و به قیمت خون و عرق میلیونها توده تحت ستم و استثمار نومستعمرات، پایههای بظاهر مستحکم و با ثبات خویش را برای سالیان سال برپا کرده اند و انفعال و نومیدی نسبت به آینده درخشان انقلاب توده ها را در میان بسیاری از ستم - پیدگان دامن زده اند، تلاش آگاهانه و تدارک پیگیرانه این امر از سوی پیشاهنگ، کسار عظیمیست که فقط با در دست گرفتن اسلحه شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دون امکان پذیر است. و این اسلحه - ایست که رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا بمتابه گردانی رزمنده از ارتش سرخ پرولت - ریای جهانی برکف دارند.

توضیح: بخشی که تحت عنوان سناریوی یک آمده، تماماً توسط محققان امپریالیستی مؤسسه رند ترسیم شده، و به همین علت مواضع سیاسی، تعبیر و تفسیر خاص آنها را از وقایع منعکس میکند. بخش اول (قبل از سناریو) و بخش آخر (بحث) تحلیل رفقای حزب کمونیست انقلابی آمریکا است. - حقیقت -

باب آواکیان اخیراً مطرح کرده، اگر برخی امور و منجمله عرصه جهانی بطور کل، در سالهای ۱۹۶۰ بگونه ای دیگر بود، آنگاه خیزشهای توده ای سیاهان و فشارهای اجتماعی برخاسته از جنگ ویتنام احتمالاً میتواندست راه بر تلاشی جدی جهت کسب قدرت بکشاید (رجوع کنید به مصاحبه ای در مجله انقلاب، شماره ۵۴ زمستان - بهار ۱۹۸۶). نکته تحریک آمیز است. اما ترسیم سناریوی انقلاب در صحنه سالهای ۱۹۶۰ نمیتوان داستانی تخیلی بحساب آورد. محلات فقیرنشین در غلیان بودند، "اوضاع جنگی" بقیه در صفحه بعد

سناریوهای بحران

و سیما در بین توده‌های سیاهپوست وجود داشت؛ دانشگاهها میرفتند تا از کنترل خارج شوند؛ نهادهای اعمال قدرت از ریاست جمهوری گرفته تا پلیس محلی مورد تسمخر و تحقیر بخش کثیری از جوانان قرار داشتند، مسئله خشونت در جواب خشونت در سطح وسیعی جا افتاده بود، بسیاری از زندانیان "گوش بزنگ" بودند؛ شورشی‌های درون ارتش، دیسیپلین و قابلیت‌های رزمی را بشدت تضعیف میکرد، کم نبودند سربازان سابق که به آمریکا باز میگشتند با تجربه خوب به نیاز یک قیام پاسخ دهند. از سال ۱۹۶۹ حزب پلنکان سیاه آتوریست-سیاسی قابل توجهی را اعمال میکرد. روشن بود که صدها هزار نفر از مردم آمریکا با دورنمای انقلاب به تحرك درآمده اند، و مسلم بود که دهها هزار نفر حاضرند بخاطر این امر جان خود را نثار کنند. با فرارسیدن ۱۹۷۱ جو عمومی علیه جنگ ویتنام چرخش میکرد طبقه حاکمه بطور فزاینده ای در موضع دفاعی قرار داشت. هنری کیسینجر آندوران را چنیسن تعریف میکند: "محافظة کاران بواسطه جنگی که به عقب نشینی تبدیل شده بود، روحیه خود را باخته، و لیبرالها توسط محصول خودشان فلج گشته بودند" (هنری کیسینجر، سالهای کساح سفید - ص ۵۱۲). تاثیرات جنگ نه تنها اعتماد بنفس طبقه حاکمه، بلکه وحدت صفوفش را نیز برهم زد. بنظر می آید اختلاف در مورد چگونگی برخورد به جنگ، عنصر مهمی از رسوائی واتر - گیت بود. توافق نظر داخلی که طی سالهای متعاقب جنگ جهانی دوم شکل گرفته بود، هرگز تا بدین حد شکاف برنداشته بود.

سناریوی یک؛
شکلی از طرح
لوکینگ کلاس*
LOOKING
GLASS

وقایع در ابعادی بسیار عظیمتر و در زمینة جهانی بس متفاوت رخ خواهند داد. آیا ایسن ترسیم صحیحی از اوضاع جاریست؟ و اگر هست، مسائل سیاسی مطروحه چیست؟ ما در اینجا به چند سناریوی بحران میپردازیم که هر یک بسک بدور مشخصات خاص و معین جامعه آمریکا و موقعیت آمریکا در جهان ساخته و پرداخته شده اند. نقطه تمرکز این سناریوها بر وقایع خاصی است که در اوضاع جاری نقش ماشه را داشته، ممکن است سرعت تکثیر و گسترش یافته و به بحرانهای اجتماعی و سیاسی مهمی تبدیل شوند. طی بحث ما به موضوعات سیاسی و تحلیلی مرتبط با مسئله نیز رجوع خواهیم کرد. اینکه این سناریوها چقدر محتملند، خواننده باید خود قضاوت کند.

متعاقب مرگ آیت الله خمینی و مبارزه قدرتی که بین آیت الله‌های عظمی در گرفته، گروههای چپی که با صبر و حوصله، توان ساز-مانی خود را مخفیانه، و نیز در خارج، بالا برده اند، فرصت را مغتنم شمرده در پایتخت دست به کودتا میرنند. طی چندماه دولت جدید، رژیم ایران را بعنوان جمهوری خلق اعلام کرده، قرارداد همکاری و دوستی با اتحاد شوروی منعقد میسازد، و از آن کشور مستشار و تجهیزات نظامی دریافت میکند. ارتش حرفه ای، در مواجهه با ازم پل-شیدگی کامل نظم سیاسی کشور، تصمیم میگیرد راسا بر اوضاع مسلط شود و با پشتیبانی مردمی در مناطق روستائی، برای سرنگونی حکومت جدید تهران حرکت میکند. حکومت دست چپسی در مواجهه با پیشروی موفق ارتش، با دستچاچی از اتحاد شوروی تقاضای کمک "برادرانه" می نماید. شورویها تصمیم میگیرند که حدودا با ۲۰ واحد رزمی از ۲۰ واحد مستقر در ماوراء قفقاز، قفقاز شمالی، واحدهای نظامی ترکستان، و همچنین با نیروهای مستقر در افغانستان دخالت گسترده ای را در نیمه شمالی ایران آغاز کنند. هدف اولیه عبارتست از اشغال کشور تا مدار همدان قزوين، تهران و مشهد. طبق توافق، هدف اولیه عبارتست از در قدرت نگاهداشتن حکومتی طرفدار شوروی، همانند حکومت افغانستان در سال ۱۹۷۹. اما یک جناح قدرتمند درون رهبری شوروی طرح میکند که ایران به ما فرصتی تاریخی جهت تصاحب بخش قابل ملاحظه ای از ذخائر نفتی خلیج فارس، وارد آوردن ضربه ای مهم به ایالات متحده ارائه میدهد، پیش از آنکه آمریکا قادر به تکمیل طرحهای مدرنیزاسیون دفاعیش شود. بر مبنای این بحث استدلال میشود که میتوان اروپای غربی و ژاپن را یکبار برای همیشه به بهائی ارزان و با تقبل ریسکی بسیار

کمتر از یک تعرض جبهه ای در اروپای مرکزی از آمریکا جدا ساخت و بنابراین طرحهای نظامی برای به چنگ آوردن حوزه های نفتی، نه تنها در جنوب ایران، بلکه در کویت و بخش هائی از جنوب عراق و شمال عربستان سعودی نیز طراحی میشود. ایالات متحده که از قصد شوروی مبنی بر دخالت گسترده مطلع شده، اجرای طرحهای آماده جهت استقرار نیروهای واکنش سریع (فرماندهی مرکزی) در خلیج فارس را آغاز میکند، هر چند در جریان کار، مشکلاتی پیش بینی نشده سر بلند میکنند. دول خلیج که با آمریکا طرحهای پایکا-هی جهت انتقال و استقرار نیرو دارند، اجازه استقرار به نیروی هوائی احتیاط ایالات متحده نداده و اینکار را به عبور اتحاد شوروی از مرزها موکول میداندند. و زمانیکه اتحاد شوروی از مرز گذشت، دول خلیج آنچنان دستچاچ می شوند که تصمیم میگیرند برای بدست آوردن دل روس-ها، کماکان به آمریکا اجازه استقرار ندهند. یعنی اینکه نیروهای هوائی فقط میتوانند از پایگاههای ترکیه به پرواز درآیند، و دفاع هوائی میتواند توسط بمب افکنهای ب-۵۲ که از مصر برمیخیزند و ب-۱اب مستقر در قاره آمریکا و ناوهای جنگی مستقر در جنوب تنگه هرمز به اجرا گذارده شود. مشکل دوم عبارتست از آنکه آمریکا در هیئت حاکمه رسمی ایران کسی را نمی یابد که نیروهای ایالات متحده را دعوت به مداخله در آن کشور کند. در واقع، حکومت موقت اسلامی که هنوز در استانهای جنوبی بر سر کار است، هر دو ابر قدرت را تقبیح کرده و از مقابله شدید با هرگونه دخالت آمریکاد میزند. ستونهای شوروی در طول شش محور اصلی در شمال، و نیز از افغانستان سریعاً بدرون ایران پیشروی میکنند، و با مقاومت ناچیزی از جانب نیروهای ایرانی مواجه میشوند. مقام فرماندهی ملی ایالات متحده تصمیم میگیرد که با ضربات هوائی غیرهسته ای راه آنها را در همان گذرگاههای البرز سد کند، اما عدم دسترسی به پایگاههای زمینی در خلیج امکان پیشبرد حملات به میزان لازم را از آمریکا سلب کرده است. نیروهای زمینی را فقط میتوان پس از یک دوره طولانی و پرهزینه که مستلزم پیاده کردن نیروها در کرانه خلیج فارس است، در جنوب ایران مستقر نمود. بنابراین رئیس جمهور بالاجبار تصمیم میگیرد که توصیه رؤسای ستاد ارتش مبنی بر وارد آوردن یک ضربه تاکتیکی و محدود هسته ای علیه نقاط کلیدی انتخاب شده در شمال ایران را بپذیرد. اینکار توسط بمب افکنهای ب-۵۲ مستقر در مصر انجام خواهد شد. در نظر گرفتن دو مسئله، علت تصمیم گیری در مورد استفاده از سلاح هسته ای است: اولاً، اعتقاد بر اینست که استفاده محدود از ۵ یا ۶ اسلحه، خود به میزان قابل ملاحظه ای پیشروی را

* این سناریو از روی سناریوی فرانسیس فوکویاما بنام "تبادلات اوج یابنده در خاورمیانه و خلیج فارس" (مؤسسه تحقیقاتی رند RAND، ۱۹۸۴-ص ۱۶۲۰) بازسازی شده است. عنوان لوکینگ کلاس LOOKING GLASS از یک فیلم مستند - داستانی تلویزیونی گرفته شده و در این مقاله بجای عنوان اختصاری "سناریوی جنگ هسته ای" بکار رفته است.

غربی درگیر هستند و نیروهای زمینی و دریایی مستقر در خاک ایالات متحده رو بسوی اروپا دارند، لاجرم کره از دریافت کمک پیش بینی - شده محروم می ماند. اینجاست که مقام فرمانده می ملی ایالات متحده احساس میکند هیچ چاره ای جز استفاده از اسلحه های هسته ای تاکتیکی علیه نیروهای کره شمالی در گذرگاه - های کاپسونگ و کورون ندارد.

نظر قاطع رهبری شوروی این است که تا اینجا زمینه عملکرد آمریکا - یعنی استفاده اول از اسلحه هسته ای در ایران، درجات بسالای آماده باش و پراکندگی اسلحه های هسته ای در اروپا در مقابل اعتراضات قدرتمند در این قاره، گسترش جنگ به دریا، حملات هسته ای مستقیم بخاک شوروی و اکنون استفاده از اسلحه هسته ای در کره - تماما نشانگر رهبری بدون دورنما و خارج از کنترل آمریکاست. مضافا آنها از اقدام بریتانیا و فرانسه به جداسازی نیروهای هسته ایشان از عملیات ایالات متحده تفسیری کاملا غلط داشته و اینکار را بمثابه تدارک ضربات مشترک به همراه آمریکا بحساب می آورند. شورویها اعمال آمریکا را پاسخی به تجاوز آغازین خود به ایران و تهاجم کره شمالی به کره جنوبی ندیده، بلکه بیشتر آنرا تلاشی حساب شده جهت لطمه زدن به اتحاد شوروی و سدجویی از اوضاع برخاسته از بحران جاری میدانند. برخی اعضای رهبری شوروی تفسیر بدخواهانه تری از رفتار آمریکا داشته، معتقدند که درجات عالیتر آماده باش ایالات متحده تدارکی است برای یک ضربه عظیم هسته ای. بنظر ارتش نباید به ایالات متحده اجازه داد تا به نیروهای شوروی و متحدینسی مانند کره شمالی لطمه زند. آنها معتقدند که

وقتی یک جنگ هسته ای شروع شد دیگر نمی توان آنرا محدود نگاه داشت و اگر اجسازه دهیم که نیروهای آمریکا بدرجات عالیتری از آماده باش دست یابند آنگاه هرگونه امتیاز پیشدستی از بین خواهد رفت. لذا شورویها خود دست به یک ضربه متقابل و گسترده نظامی علیه پایگاههای ماوراء بحار ایالات متحده و نقاط انتخاب شده مهم در خاک آمریکا میزنند. یک ضربه متقابل نظامی برخلاف تعریف رسمی ایالات متحده بدین معنا نیست که از حمله به نقاط غیرنظامی اجتناب کرده و سعی در حداقل رساندن لطمات دوجانبه داشته باشد. بنابراین در عین حال که برخی اسلحه های هسته ای شوروی به تأسیسات نظامی دورافتاده مانند پایگاه هوایی شه مایا در جزایر آلوئین ضربه میزنند، برخی دیگر مراکز مسکونی بنادر برمرتن، واشینگتن و سن دیه گو در کالیفرنیا را هدف قرار میدهند. اینجاست که ایالات متحده خود را ملزم به مقابله بمثل می بیند.

بقیه در صفحه بعد

که حملات بمب افکنها از آنجا آغاز شده ، را مجاز شمرد. این نخستین بار نیست که سرزمین یکی از دو قدرت زیر ضربه میروند.

جنگ دریایی نیز بطور همزمان گسترش می یابد. پس از از بین رفتن دو دسته از ناوهای هواپیمابر آمریکا، باقیمانده فرماندهی دریایی در اقیانوس هند از ترس پیشدستی بیشتر شوروی دست به یکسری حملات غیرهسته ای "دفاعی" علیه نیروهای وظیفه دریایی شوروی که در نزدیکی واحدهای آمریکا مستقر هستند میزنند. از آنجا که شورویها قبلا به نیروهای دریایی ایالات متحده در منطقه حمله کرده اند این گام بر پایه پروتکل عملیاتی استاندارد و بدون هدایت خاصی از جانب مقام فرماندهی ملی ایالات متحده برداشته میشود. حال که به نظر میرسد یک جنگ دریایی سراسری آغاز گشته، شعله نبرد میان نیروهای رزمی ایالات متحده و شوروی زبانه کشیده و سرعبا از خلیج بسوی شرق و بموازات خطوط اصلی دریایی تا حد آسیای شمال شرقی گسترش می یابد و موجب نابودی بخش بزرگی از ناوگان شوروی در اقیانوس آرام میشود.

ضربه ایالات متحده به پایگاههای هوایی درون اتحاد شوروی از نظر نظامی مؤثر بوده و در شهرهای اطراف آن تلفات سنگینی بر افراد غیرنظامی وارد میکند. شورویها از عمل ترکها غافلگیر شده و احساس میکنند که باید درس خوبی به آنها داده شود. شورویها جهت مقابله بمثل با اسلحه های هسته ای کوچک پایگاه های را که هواپیمای ایالات متحده از آنجا برخاسته هدف قرار داده و همچنین به پایگاه های اصلی عملیاتی در غرب ترکیه ضرباتی شدید وارد می آورند.

این دیگر یک حمله هسته ای مستقیم شوروی علیه یکی از کشورهای عضو ناتو است. حکومت های اروپای غربی بجای آنکه محکم پشت ترکیه بایستند، گرایش به سرزنش آمریکا بخاطر شروع استفاده از سلاح هسته ای داشته و مایلند چنین جمع بندی کنند که در صورت جدا نکردن حساب خود از آمریکا به سرنوشت ترکیه دچار خواهند شد. انگلستان و فرانسه باز - دارنده های هسته ای مستقل خود را از چارچوب طرح ریزی مشترک یا کنترل ناتو بیرون کشیده، در سطحی عالیتر به حالت آماده باش درمی آورند تا در صورت لزوم راسا از آنها استفاده کنند. تمام نیروهای نظامی اروپای برای احتیاط در موقعیت عالیتری از آماده باش قرار میگیرند. در همین زمان، حمله گسترده کره شمالی به کره جنوبی به پیش راه گشوده، دفاع قدرتمند اطراف سئول را قطع کرده و ارتش جمهوری کره و ارتش هشتم ایالات متحده را بطرف جنوب (بست پوسان) میرانند؛ این جوابی است به روزهای آخر تابستان ۱۹۵۰. نیروهای دریایی آمریکا نابود شده یا در آسیای جنوب

دچار وقفه خواهد ساخت. اما مهمتر آنکه، مقام فرماندهی ملی ایالات متحده امیدوار است این نمایش اراده، شورویها را مجبور به توقف کرده، وادارشان سازد که قبل از رسیدن به حوزه - های نفتی جنوب بار دیگر تجاوز خود را مورد ملاحظه قرار دهند.

ضربه موفقیت آمیز است. پیشروی شوروی کند میشود. شمار تلفاتشان چندین هزار نفر است. رهبری شوروی تصمیم میگیرد که عقب نشینند. آنها چنین استدلال میکنند که اگر اتحاد شوروی به "استفاده اول" آمریکا از سلاح هسته ای پاسخی مشابه ندهد، ضعیف جلوه خواهد کرد. بعلاوه اوجگیری فشارهای داخلی در ایالات متحده و اروپا مانع اقدامات تلافی جویانه - تداوم ضربات - از سوی آمریکا خواهد شد. و بالاخره اینکه، بهر حال شورویها در حال دستیابی به اهداف اصلی تجاوز خویشند. بنابراین، شوروی توسط بمب افکنهای بک فایر BACK FIRE چند ضربه هسته ای مشخص را بر گروههای رزمی، متشکل از ناوهای هواپیمابر متمرکز در خلیج فارس وارد می آورد. اینجاست که در صحنه های دیگر جهان تحولات مهمی میروند تا بوفسوع ببینند. رهبران ایالات متحده و اروپای غربی دست به یک رشته اقدامات احتیاطی علیه گسترش تقابلات و تبادلات میزنند: نیروهای ژر در موقعیت آماده باش بالاتری قرار می گیرند، اسلحه های متحرک کوتاه برد و میان برد مانند پرشینگ ۲ و موشکهای زمین به زمین کروز (GLCM) از آشیانه های خود بیرون کشیده میشوند، زیردریایهای مجهز به موشکهای قاره پیما (SSBM) منجمد زیردریایهای انگلستان و فرانسه بحرکت درمی آیند. مخالفت نوده ای در اروپا و ژاپن علیه حرکات نظامی آمریکا در خلیج که از همان آغاز نیز بسیار قدرتمند بود، شدت یافته و تبدیل به تظاهرات خیابانی و خشونت علنی علیه هرگونه همکاری با تجاوز آمریکا میشود. برای رژیم کره شمالی سرگرم شدن آمریکا در آسیای جنوب غربی همان فرصتی است که از دیرباز صبورانه انتظارش را کشیده است. سرانجام کره شمالی تجاوز گسترده ای را از راه زمین بسوی جنوب و با هدف فوری تصرف سئول آغاز میکند. آمریکا از حمله به نیروهای دریایی و گسترش سریع درگیریها در آسیا سراسیمه گشته است. طرح استاندارد دفاع از کره دیگر نمیتواند به اجراء گذاشته شود، چرا که تلفات نبرد و اغتشاش در بسیج نیروها و بهم ریختن طرحها، در آسیای جنوب غربی چنین اجازه ای نمیدهد. بعلت آنکه فقط واحدهای نیروی هوایی آمریکا در شرق ترکیه توان مقابله با پیشروی مداوم شوروی در ایران را دارند، ایالات متحده حکومت ترکیه را ترغیب میکند تا وارد آوردن بکرشته ضربات هسته ای تاکتیکی علیه نیروهای شوروی و پایگاههای هوایی در خاک این کشور

* "استفاده اول" یا "ضربت اول" اصطلاحاتی هستند که در مورد شیوه استفاده از سلاح هسته ای توسط هر یک از طرفین متخاصم بکار برنده میشود. اصطلاح "استفاده اول" بمعنای استفاده از هر نوع اسلحه هسته ای در مقابله با نیروهای طرف مقابل برای بار نخست است. "ضربت اول" بمعنای آنست که چه کسی ضربه اول را بقصد نابودی مرکز فرماندهی نیروهای طرف مقابل وارد می آورد.

- حقیقت -

این سناریو که در جو ایران گیسست سطح بالاتری از واقع گرایی را منعکس نموده، برخی مسائل مهم را به میان میکشد. طی چند سال گذشته چندین بحران حاد بین المللی رخ داده است. هواپیمای پرواز ۰۰۷ شرکت کره ای، لبنان و لیبی مثالهای درجه اول هستند. اما این وقایع بسط یک تقابل نظامی همه جانبه و جهانی ارتقاء نیافتند. همین عدم ارتقاء سطح، بسیاری را به این نتیجه گیری رسانده که این وقایع نمیتوانستند به آن سطح ارتقاء بیابند. افراد دیگری نیز هستند که در حین از نظر دور نداشتن امکان جنگ جهانی آنرا بسیار نامحتمل شمرده، میکیند بهر حال ابرقدرتها قبلا نیز سرشاخ شده اند ولی خود را از لبه پرتگاه هسته ای عقب کشیده اند. از طرف دیگر، حزب کمونیست انقلابی استدلال میکند که جنگ بین دو بلوک امپریالیستی "براحتی میتواند از درون برخورد (محلی) مشخص یا از درون هر برخورد منافع حاد مشخص در بخش معینی از جهان بظهور رسد" (آواکیان، همانجا صفحه ۵). "براحتی میتواند بظهور رسد" حرف سنگینی است. باید گفت که با توجه به حدت تضادهای سیستم امپریالیستی، این نقطه نظر درست بنظر میرسد. در دوره اخیر، رقابت متقابل خطر کردن متقابل و بحرانهای محلی به جنگ منجر نشدند دقیقا بدان خاطر که موقعیت سیستم جهانی از جدیت کنونی برخوردار نبود. دلیل بوقوع نییوستن جنگ جهانی، وجود خطر برای هر دو طرف "یا احترام پایدار به" موانع برپائی آتش جنگ " نبود.

معهد، در چارچوب اجبار عمومی به تجدید تقسیم جهان، عنصری از ارزیابی و انتخابی زمان و مکان درگیری در میان است. بنابراین موضوع تشخیص و ارزیابی "نوع خطر" (درجه بالا یا پایین) شدت بحران، ارزش اهداف (مرکزی یا حاشیه ای)، مطروح، فشار (حاد یا غیر حاد) زمان، حس عاجل بودن عمل و حس تشخیص رهبران در مورد افزایش احتمال محاسبه غلط و تأثیر نتایج بالقوه بر مناسبات فی الفور و آتی، و بخاطر قدرت و مقام آینده در سیستم جهانی، مورد بحث قرار میگردد. - در تأثیرات بالقوه جابجائی بحران بر ثبات بحران، ... نوشته رابرت ج. سولیوان - ۱۹۷۸ -

پس این چه نوع بحرانی است که میتواند تقابلات را به درگیری هسته ای منجر سازد؟ ظاهرا هرگونه برخوردی که یکی از منافع مطلقا حیاتی را بخطر بیاندازد. بطورمثال منافع موجود در خلیج فارس، و یا گذر کردن بهر طریق از "خط قرمز"، فی المثل از خط تمایز غرب - شرق در اروپا، احتمالا جاده ای سوی جنگ جهانی خواهد بود. اما گمراه کننده است اگر چنین اوضاعی را همانند سناریوی لوکینگ کلاس با بخطر انداختن یا تعدی به سلسله مراتب موجود منافع معادل بگیریم. اولاً پدیده - ای غیر از عمل مستقیم سیاسی یا نظامی میتواند

باعث بیکرشته وقایع گردد که به رویارویی ابرقدرتها بیانجامد. طرح مستند - داستانی لوکینگ کلاس، "بحران نهائی" یا یک ورشکستگی مالی آغاز میشود. علاوه با توجه به کارا کتر بحران اساسی جهان، جرقه یک تحول پیش بینی نشده یا نسبتا جزئی نیز میتواند آتش ایسن رویارویی را برانگیزد.

مضاف بر این، نقش فاکتورهای نظامی مشخص نیز وجود دارد. پژوهش مؤسسه ژند که سناریوی فوق از آنجا اخذ شده، طرق مختلف ممکن برای ارتقاء یک برخورد غیرهسته ای را سبک و سنگین میکند: "اولین و آشکارترین مسئله قابل توجه عبارتست از نیروی نظامی بازدارنده هسته ای در صحنه های فرعی منطقه - خاورمیانه - . در جائیکه توانائی های نظامی غیرهسته ای دولتی که می خواهد وضع موجود را حفظ کند - و در این مورد ایالات متحده - بر وفق مراد باشد، احتمال جنگ عموما کمتر است. خطرناکترین اوضاع زمانیست که قدرت علاقمند به وضع موجود، به محدودیت غیرهسته ای خود پی برده و برای جبران آن ب فکر استفاده از سلاح هسته ای یا توسعه برخورد غیرهسته ای به وزی میدان نبرد نیافتد. عدم توازن نیرو بیست قدرتهای منطقه ای رقیب نیز میتواند مشوقی برای حمله باشد. مثلا در مورد ایران، ضعف ظاهری و ازهم پاشیدگی درونی فاکتوری بوده که حمله سال ۱۹۸۰ عراق را سرعت بخشید. مشتریان ابرقدرتها زمانیکه با خطر باخت در جنگ روبرو میشوند، همواره و بسرعت قیمهای خود را به مداخله دعوت میکنند. این همان کاریست که اعراب در تمامی جنگهایشان با اسرائیل انجام دادند. بالاخره اینکه، بسیاری دول خاورمیانه، سازمانهای نظامی تابعی دارند که از آن طریق ابرقدرتها را به استفاده از نیرو دعوت کرده، یا آنها را در این کار محدود ساخته، و در غیر اینصورت بر آن تأثیر میگذارند.... "کاتاکوری دوم ملاحظات نظامی مرتبط است با انگیزه های خاص جهت استفاده غافلگیرانه یا زودرس نیرو توسط ابرقدرتها. هنگامیکه ملاحظات فنی نظامی استفاده سریع ابرقدرتها از سلاح هسته ای یا غیرهسته ای را دیکته کرده و بدین ترتیب مدت زمان تصمیم گیری درونی و مذاکره را محدود میسازد، بی ثبات ترین اوضاع برقرار است. " (فوکویاما، همانجا، صفحه ۱۴)

اینها فاکتورهائی هستند که به تسادلات متقابل و بی در پی سیری صعودی بخشیده و به تشدید مستقیم ریسکهای موجود یا میدهند. این بمعنای استفاده از اسلحه های با کارائی بسالا و به احتمال قوی سلاح هسته ای است. اما فساد کتورهائی دیگر نیز هستند که به همین اندازه اهمیت دارند این امور را نمیتوان بسادگی از یکدیگر تفکیک کرد. این فاکتورها به گسترش تضادات، و به تعبیری "سر ریز شدن" خارج از کنترل یک برخورد خاص به میدان - های جغرافیائی دیگر (یا گسترش حساب شده این برخورد) درگیر کردن طیف وسیعتری از

مسائل و نیروها می انجامد. طبق پژوهش مؤسسه ژند، برخوردهای منطقه ای ممکن است به دو طریق مهم سریعا جهانی گردند. اولی عبارتست از بکار بستن آماده باش ها یا موقعیت عالیتری از آمادگی نیرو. چنین آماده باشهایی معمولا به دو هدف خدمت میکنند: اقدامی احتیاطی در مواجهه با تحولات غیر قابل پیش بینی، و اینکه دشمن چگونه چنین اشاراتی را تعبیر میکند، جوانب مختلف "حمله گری" و "ابهام" مستقر در جفت و جور کردن برخوردهای مدرن هستند. دومین عنصر، استفاده از نیروهای دریائی را شامل میشود: "نیروهای دریائی نقشی به همان اندازه مهم در جهانی کردن برخوردهای منطقه ای ایفا میکنند. چرا که، (۱) نیروهای دریائی را آسانتر از هر نیروی دیگری میتوان در برخوردهای منطقه ای مستقر کرد. در اینجا نیروی دریائی با وسیله ای جهت مداخله است و یا آماج حمله. (۲) داشتن جنگنده های دریائی در فاصله ای کم از یکدیگر، عامل بی ثباتی در یک بحران است، چرا که طبق قانون عمومی جنگ دریائی برد با کسی است که اول شلیک کند. (۳) زمانیکه جنگ در دریا آغاز شود، محدود کردن آن از نظر جغرافیائی بسیار مشکل است. ...

"نیروهای دریائی مشکلات خاصی را بهمراه دارند، چرا که به احتمال قوی سریعا در بحر خاورمیانه/خلیج فارس مستقر خواهند شد. آنها هدفهای آسیب پذیر و ارزشمندی محسوب می شوند. جنگ دریائی، با ارجحیت دادن به عنصر غافلگیری، یک عامل بی ثبات کننده را به برخوردهای منطقه ای وارد میکند. چنین وضعیتی با عملکرد نیروهای دریائی آمریکا و شوروی در اجرای تمرینها و مانورهای نزدیک به واقعیت و خیمتر گشته است - در جریان یک بحران، این اعمال میتوانند به واقعیت تبدیل شوند. در برخی موارد پرسودروهای استاندارد عملیاتی به تک تک فرماندهان اجازه میدهد که بسا آتوریته فردی در امر دفاع از خود، برخورد را آغاز کنند. این میتواند سرچشمه یک سلسله تقابلات تصادفی شود. " (فوکویاما، همانجا، صفحات ۲۲ و ۲۵).

در پرتو تاخت و تاز دریائی ابرقدرتها در مدیترانه (فی المثل در جریان بحران لیبی) تعقیق بر چنین مشاهداتی مفید می باشد. شاید این مسئله نیز که برخی متخصصان نظامی تیم ریگان بخاطر اتکاء بیش از حد بر نیروی دریائی، لب به انتقاد کوشه اند و اهمیت محتمل این انتقادات بتواند عرصه مفید بودن این مشاهدات را روشن سازد.

سر انجام باید گفت، در برخورد به فاکتورهای مشخص نظامی، امکان تسکین یک درگیری بزرگ بشکل یک تناقض وجود دارد. درجسه بالای پیچیدگی تکنولوژیک و توان جوابگویی انعطاف پذیرانه با میزان تجربه استفاده از اکثر اسلحه ها در میدان نبرد خوانائی دارد (با توجه به طبیعت تعلیمات و سطح تخصصی سلاح)، و نه با قابلیت در جا تصمیم گرفتن. آنچه در اینجا عمل میکند عبارتست از یک "منطق

تصمیم گیری "معین با در نظر گرفتن طرحهای عملیاتی از قبل تنظیم شده و نسبتاً دشوار. در این طرحها، خصوصاً به غافلگیری ارجحیت داده شده که این امر فی الواقع نقش محاسبه غلط و تصادف را در شتاب بخشیدن به بحران و بیاجنگ زیاد میکند و همانگونه که در سناریوی مؤسسه ژند دیدیم، تعبیر غلط از مقاصد دشمن نیز شامل همین موضوع است. نکته آخر را نباید دست کم گرفت، یک واقعه تصادفی نظامی (هسته ای) بزرگ با محاسبه غلط میتواند جرعه یک بحران سیاسی با اجتماعی مهم باشد (و شاید هم بطریقی حیثیت - آور همان تحولی باشد که باید برای جلوگیری از جنگ توسط انقلاب از آن استفاده کرد). آیا هنوز جایی برای "کنترل بحران" مانده است؟ آیا حرکات گسترش یابنده نظیر آنچه که "خواست غیرمنطقی جلوه کردن" (RAND همانجا) نام گرفته میتواند توسط یکی از طرفین متخاصم برای به عقب نشینی و ادا شدن حریف در نزاعی مشخص بکار گرفته شود؟ مسلماً این مسئله را نمیتوان نادیده انگاشت، اما همانطور که یک مانور یا تمرین نظامی براحتی میتواند به امر واقعی منجر شود، یک بحران "کنترل شده" نیز میتواند به پیش درآمدی فوری برای یک بحران "خارج از کنترل" بدل گردد.

هریک از شرایطی که اینک بر خواهیم شمرده می باید همچون ماشه یک برخورد نظامی جهانی در نظر گرفته شوند: (۱) بحرانهایی که منافع حیاتی را بخطر می افکنند، (۲) ظهور ناگهانی و همزمان برخوردها در میدانهای دور - افتاده نبرد (همانگونه که در سناریوی مؤسسه ژند تصویر شده و خطوط کلی آنرا در بحران دو جبهه ای/یونی/بیکاراکوئی سال ۱۹۸۶ می توان مشاهده کرد)، چرا که تسلسل گسترش یابنده برخوردهای جاری و یکپارشته بحرانها میتواند حملات هسته ای مستقیم ابرقدرتها بخاک یکدیگر را محتمل تر سازند (همانگونه که در سناریوی فوق الذکر نیز مطرح است)، (۳) یک برخورد مستقیم بین دو ابرقدرت؛ با در نظر داشتن اینکه عقب نشینی در مورد برخورد به این یا آن کشور وابسته یک چیز است و عقب نشینی در یک برخورد رو در رو چیز دیگر. (البته وابسته ریم تا وابسته - مثلاً در مقایسه ایی با سوریه، احتمالاً شوروی بر سر دومی اصلاً کوتاه نمی آید). (۴) و سرانجام، یک احتمال شوم آنست که بهر دلیلی هر دو طرف با بکار اندازی کامل تمام نیروها و مراکز فرماندهی، کنترل و ارتباطات، با استقرار خط اول از نیروهای غیرهسته ای، وارد "فاز آمادگی" برای جنگ جهانی شوند، بدین دلیل که اوضاع میتواند سریعاً از کنترل خارج شود. اما لزوماً اوضاع نباید حول محورهای فوق الذکر حرکت کند. در عین حال که آموختن چگونگی درک بهتر این تحولات بین المللی امری حیاتی است، اما منفعلانه انتظار آنها را کشیدن نیز کاری شدیداً اشتباه است. سناریوی لوکینگ کلاس، نمایشگر نبردهای جدی پیشروی انقلابیون است، که مبارزه با زمان یکی از پراهمیت ترین آنهاست. در مدت

زمانی کوتاه، یک رویارویی کامل نظامی میتواند بظهور رسد. صلی جنگ به اضطرار در گوش پرولناریای انقلابی طنین می افکند که: "یا حالا یا هیچوقت". درست زمانیکه آدم سوزی دما هسته - ای قریب الوقوع میگردد، ضرورت اقدام پرو - لتاریا یک امر اخلاقی نیست بلکه یک ضرورت و یک امکان تاریخیست. به همان سرعت که سناریوی لوکینگ کلاس میتواند بوقوع بپیوندد،

چهره جامعه نیز میتواند متحول شود. واضح است که بهنگام جنگ جهانی سوم، در ایالات متحده نه خبری از "باغهای پیروزی" جنگ جهانی دوم خواهد بود و نه قرضه های جنگی. برخلاف آنچه می بینیم که در مغز مردم عامی چپانده شده، جنگ برای آمریکا بی درد، بادقت و تکنولوژی فوق عالی خیالی و تافته ای جدا بافته نخواهد بود. وقتیکه نابودی توده ای و جابجایی گسترده (با تشعشعات رادیواکتیو) نمایان شد، بورژوازی چگونه میتواند القاء اعتماد کند؟ یکی از ویژگیهای لوکینگ کلاس آنست که طبقه حاکمه باید بسرعت اهالی را - بدون بحث، بدون انتقاد، بدون کوچکترین تحمل ناراضیاتی برای "جهاد عظیم آخرین" بسیج کند. البته در چنین وضعی، دو جنبه متضاد خود را ظاهر میسازد. از یکطرف، زمانیکه واقعیت دهشتناک جنگ برای بخشهای مختلف اهالی روشن شود، میتواند این سؤال و عکس العمل خشمگین را در میان نیروهای میانی ایجاد کند که "آیا حکومت میتواند تا بدین حد دیوانه باشد؟" خط "حفظ صلح از طریق اعمال قدرت" میتواند بیشترین طرفداران و جذابیت و سوسه انگیزش را از کف بدهد، بالاخص اگر بسیج برای جنگ متعاقب برخی عملیات نظامی مفتضحانه صورت بگیرد و قبلاً نیز تکرکهای در نظم اجتماعی بوجود آمده باشد. البته هنوز عده ای به خط فوق الذکر وفادار خواهند ماند (و بورژوازی هم تلاش خواهد کرد که این سیاست را در پوششی جدید و در خدمت به شرایط نوین ارائه دهد). زمانیکه مردم بفهمند واقعا چه واقعه ای انتظارشان را میکشد، آنوقت شرایط میتواند برای آن نوسان عظیمی که لنین از آن صحبت میکند در بین اقشار میانی مهیا گردد و با خود در میان بخشهایی از خرده بورژوازی، آئوریتیه مسلط را بطور گسترده ای بی اعتبار سازد.

از طرف دیگر، تسلسل پراشوب حوادثی که به جنگ منجر میشوند، لزوماً و بخودی خود بسود انقلاب عمل نخواهند کرد. اتفاقاً آن پاسخ اصلی که بطور خودبخودی به وضعیتی نظیر لوکینگ - کلاس ممکن است داده شود، میتواند بجای خشم و مقاومت، انفعالی باشد و عجیباً مردم بهنگام مواجهه با دهشت و نااطمینانسی عظیمی نظیر جنگ جهانی، در پی رهنمود، همدردی، و بیش از هر چیز حمایت خواهند بود. و با توجه به معیارهای جامعه سرمایه داری و سلطه ایدئولوژیک بورژوازی، برای بسیاری دولت، نقطه رجوع خواهد شد چه نیروی دیگری در آن موقع غیر از دولت وجود خواهد داشت تا مردم بسوی جلوب شوند؟ آنوقت این درک رواج

خواهد یافت که اگر با هم متحد شویم و هر کاری که حکومت بگوید انجام دهیم، موفق به خاتمه سریع جنگ میشویم. بورژوازی نه تنها بروی این درک حساب باز کرده، بلکه از بحرانهای کوچک نیز بمشابه مته برای فروگردن این افکار به ذهن مردم استفاده میکند. مثلاً حکومت فرانسه از حوادث تروویستی برای شستوشوی مغزی مردم استفاده میکند و بدین طریق حکومت به مردم می آموزد که تنها راه مقابله با تهدیدات علیه جان و مالشان، ایستادن بزیر بیرق سران کشور و بازگذاشتن دست آنها در اتخاذ اقدامات مقتضی (سرکوبگرانه) جهت حفظ نظم اجتماعیست.

وقتی اوضاع روی مرز وقوع جنگ قرار بگیرد، بسیار محتمل است که نیروهای میانی و نیروهای مترقی طبقات میانه حال پیش از همه بحرکت درآیند. ممکن است نمونه هایی شبیه به دانیل الزبرگ از مواضع گوناگون قدرت، داخل یا خارج از حکومت ظاهر شده و تصمیم به رو کردن اطلاعات محرمانه پراهمیت در مورد حرکات نظامی و یا ضربات هسته ای برنامه ریزی شده بگیرند. این قبیل کارها چه از روی وجدان باشد، چه بر اثر وحشت، به همراه افشاء مسائل هولناک و دیگر افشاگریها میتواند هم به اعتراض توده ای حدت بخشد و هم در محافل حاکمه لرزه بيفکند. رسوایی های لطمه زنده میتواند بعدی عظیم به ناممانگی مهم درون طبقه حاکمه دهد - و مسلماً احتمال وقوع کودتاها پدید می آید. (یک سؤال: چرا شهرت کابینه ریکان به آنست که بیشتر از هر کابینه ای از سال ۱۹۴۵ امرایب "درز نکردن اسرار" بوده است؟) اگر احساساتی که اخیراً ضد جنگ ستارگان براه افتاده را بمشابه میزان الحراره در نظر بگیریم، می بینیم که ممکنست از جماعت دانشمندان، یعنی از میان آنها که در خط اول جبهه تکنولوژیک قرار داشته و بواسطه موقعیت شان میدانند چه واقعه ای در پیش است، اعمالی نظیر عدم همکاری و حتی بیشتر از آن، اقداماتی جهت "متوقف ساختن ماشین جنگی" سر بزنند. با در نظر گرفتن پتانسیل خرده بورژوازی مترقی، باید متوجه بود که موقعیت این قشر متناقضتر از دهه ۱۹۶۰ می باشد. میزان ریسکها بالاتر است. اما در عین حال، تجربه سالهای ۱۹۶۰ تأثیرات گسترده و مهمی بروی این قشر گذارده و با وجودیکه اوضاع بحرانی، در را به روی انواع و اقسام تعصبات طبقه میانی باز خواهد کرد، اما حاد بودن اوضاع، خود باعث تحریک احساساتشان خواهد شد. بسیار محتمل است که قشر روشن بین میانی و فعالین قدیمی و جوان ضدتسلیمات هسته ای و ضدجنگ به خیابانها بریزند و به عمل قهرمانانه و گاه از سر استیصال دست بزنند - شاید اینکار مشخصاً بقصد اختلال در تدارکات جنگی (چه بشکل برنامه دفاعی جابجاییها باشد، چه بصورت تحرک نیروهای نظامی) صورت گیرد. اینبار بورژوازی

تحولات اخیر

آبهای جوشان خلیج

در آغاز هشتمین سال جنگ ارتجاعی ایران و عراق، دیگر هیچ شکی برای صاحبان مغز سالم باقی نمانده که هم آمریکا و متحدان غربی و هم شورویها و بلوک بلاانقطاع و با حرارت طرفین درگیر را با اسلحه‌های مرگبار، با اطلاعات جاسوسی و کمکهای اقتصادی مجهز کرده و دستان کلیفشان تا آرنج در خون قربانیان این جنگ خانمانه-سوز فرورفته است. از طریق این جنگ، هر دو بلوک طرحهای خود را برای بدست آوردن نفوذ بیشتر در ایران و عراق به پیش برده‌اند. این طرحها گاهی مستلزم حفظ جنگ در وضعیت بن‌بست و به اصطلاح مهار شعله‌های جنگ و جلوگیری از گسترش آن بوده، و گاه نیز سنگین‌تر کردن کفه یکی از طرفین درگیر را ایجاب کرده است. تا بدین طریق بر طرف دیگر فشار آورده و به اصطلاح او را وادار به "قبول شرایط پیشنهادی" کنند و به "خاتمه جنگ پای بنسندش سازند"! تمام این آتش‌افروزیها، همه این کشتارها و خونریزیهای امپریالیستی را نیز با وقاحت و عوامفریبی تحت پوشش "حفظ صلح"، "آزادی عبور و مرور کشتیها در آبهای خلیج، تضمین جریان یابی نفت از خلیج به جهان آزاد" و... انجام کشته و میگردد. در واقع همه این تدابیر و اقدامات را برای آنچه خود "پیر کردن خلاء قدرت" در خلیج می‌نامند، به پیش برده‌اند که معنای کلی آن چنین است: تلاشهای هر دو بلوک برای تحکیم و گسترش نفوذشان در خلیج، بسط حضور نظامیشان، استفاده از هر حادثه تصادفی یا ساختگی بمانند پوشش و بهانه برای پیشبرد امورشان، بکف آوردن پایه‌های نفوذ بیشتر در کشورهای درگیر جنگ - بالخصوص ایران که خود آنرا "جایزه اول مسابقه" خاورمیانه می‌خواهد - و بالاخره منفرد کردن طرف دیگر به بیشترین حد ممکن.

امروز خلیج بقول بلندگوهای تبلیغاتی غرب، نقطه سرکشیدن شعله‌های ناگهانی است. محل تقاطع منافع حیاتی کشورهای متعدد است. امروز خلیج به نقطه بزرگترین تجمع نظامی نیروهای آمریکا از زمان جنگ ویتنام تا به امروز بدل گشته است. بعد از آغاز دور جدید تحریکات امپریالیستی در خلیج دیدیم که در عرض مدت کوتاهی، کانون بحران از جنگ ایران و عراق بر استقرار نظامی نیروهای اکثریت کشورهای قدرتمند امپریالیستی در این منطقه چرخش کرد. قدرتهای امپریالیستی غرب

و شرق که دخالت خونین خود را در این جنگ (با بیش از یک میلیون قربانیش) پشت چهره "بیطرفی" و "تمایل مشترک برای خاتمه آن" می - پوشانند، سلاحهای مرگبار خویش را در آبهای خلیج بصف کردند. در این اوضاع خطر، حرکات و ضدحرکات روزمره امپریالیستهای رقیب - آنچنان است که هیچ پلی را برای بازگشت سالم نمیگذارد و سیر تحولات بسوی یک جنگ جهانی امپریالیستی را شتاب میبخشد.

تقریب نظامی آبهای جوشان

اردیبهشت ۶۶

شوخی مرتجع کویت که از سرسپردگان امپریالیسم آمریکا هستند، از روسها دعوت کردند که قیومیت نفتکشها و کشتیهای تجارشان را در آبهای خطرناک خلیج بعهده بگیرند. شورویها نیز با علاقه از این دعوت استقبال نمودند. یکی از دیپلماتهای اروپائی در منطقه گفت: ۶ ماه پیش، اتحادشوروی حتی خواب چنین چیزی را هم نمیدید. کمی بعد، کویتها - یعنی آمریکا - آنها را از ایالات متحده نیز دعوتی مشابه بعمل آوردند.

ریگان اعلام کرده، دلیل ایالات متحده بسرای برافراشتن پرچم این کشور بر کشتیهای کویتی و بعهده گرفتن امنیت آنها در آبهای خلیج آن است که "به کویتها و دیگر دول میانه رو عرب نشان داده شود که برای یافتن حامی، باید چشمشان به آمریکا باشد نه به شوروی". کجاش سفید اعلام کرد که آمریکا همراه با متحدین غربیش تصمیم دارد سیاست "جا نزدن در مقابل ایران و در عین حال بازگذاشتن دره‌های دیپلماسی" را به اجراء گذارد، اما نباید فراموش کرد که "خطر واقعی در ازمدت اتحادشورویست".

۱۲۷ اردیبهشت

یک جنگنده عراقی، موشکی را به اشتباه با عمده بسوی یک ناو جنگی آمریکا پرتاب کرد. آمریکا اعلام نمود که باید به "پاسداری از کشتیرانی در آبهای خلیج و حمایت از کویت در مقابل تهاجم ایران" بپردازد!

کشتیهای آمریکا بطرف خلیج سرازیر شدند تا کشتیهای کویتی مزین به پرچم ایالات متحده را تحت پوشش حفاظتی خود قرار دهند و پایگاه موشکهای کرم ابریشم (که چین با توافق آمریکا به ایران فروخته) را در صورتیکه "احساس" کنند ایران "قصد" حمله به تانکرهای کویتی دارد، مورد

حمله قرار دهند.

تیر ۶۶

عملیات اسکورت کشتیهای کویتی آغاز شد.

۱۷ تیر

اولین کشتی کویتی با پرچم آمریکا و تحت نام بریجستن با همراهی ناوهای جنگی آمریکائی در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی کویت (که معمولاً آرام بودابه مین برخورد کرد. ایتالیا اعلام نمود که مین‌ها را خود مستقیماً به ایران فروخته است!

"برای حفاظت از کشتیها در مقابل مین" آمریکا فوراً هلیکوپترهای مین یابش را به خلیج اعزام کرد و در آنجا مستقر نمود. بعداً معلوم شد که این هلیکوپترها در اصل مخصوص جنگهای کوچک ضد نیروی دریائی هستند!

۲۴ تیر

یکی از هلیکوپترهای آمریکائی بهنگام نشستن بر عرشه ناو هواپیمابر در خلیج سقوط کرد و ۴ سرنشینش کشته شدند. آمریکا اعلام کرد که اشکال کار آنجاست که نیروهای ما از پایگاه زمینی در کویت و عربستان جهت فرود این هلیکوپترهای "مدافع آزادی کشتیرانی" و "سیربازی کویت" بی‌بهره مانده‌اند و این کمال بی‌انصافی است!

مرداد ۶۶

ناو جنگی میسوری به‌مراه ۶ رزمناو دیگر وارد دریای عربی شد. میسوری به موشکهای کروز تام-هاوک مجهز است و میتواند تا ۷۰۰ مایل درون خاک ایران را هدف بگیرد. هر ناو هواپیمابر آمریکا توسط دو زیردریائی مجهز به تام‌هاوک همراهی میشوند. در حال حاضر تعداد کشتیهای

جنگی آمریکا در منطقه به ۴۸ رسیده است. همراه با رژه نیروی دریائی آمریکا در خلیج متخصصان و تحلیلگران غرب آشکار ساختند که ایالات متحده مشغول بررسی طرح پیساده کردن نیرو در ایران "در صورت لزوم" است. ایالات متحده اعلام کرد که "برای محافظت از نیروهای خود" در مقابل قایق موتوریهای ایران (ساخت سوئد) تصمیم گرفته قایقهای مدرن جنگ و گریز را همراه با نیروی مخصوصی که برای این نوع جنگ در خلیج تربیت شده‌اند، وارد منطقه کند.

انگلستان که ناوهای جنگیش از مدتها قبلی برای "حمایت از منافع بریتانیای کبیر" در آبهای منطقه چرخ میزدند، ۴ کشتی مین‌یاب را همراه با کشتیهای محافظ وارد خلیج نمود.

مجموعه‌ای از نیروهای دریائی فرانسه که شامل ناو هواپیمابر کلمانسو نیز میشد، کمی بعد از قطع روابط دیپلماتیک ایران - فرانسه بسوی خلیج حرکت کرد. مرخصی پرسنل نیروی دریائی فرانسه تماماً معوق شده و آماده‌باش جهت "حمایت از منافع فرانسه" در خلیج صادر گشته است. کمی بعد، مین‌یابهای فرانسوی نیز به همقطاران خود در خلیج پیوستند!

آلمان غربی اعلام کرد که نمیتواند مستقیماً در "جنگش آزادی کشتیرانی" خلیج شرکت کند و لاجرم یکسری از وظایف "اطلاعاتی" آمریکا در

مدیرانه را بعهده خواهد گرفت تا ایالات متحده بتواند نیروهایش را در خلیج متمرکز سازد.

معاون اول وزارت امور خارج شوروی به ایران رفت. در پایان این سفر بیانیۀ مشترکی از سوی دو کشور منتشر شد که در آن "نگرانی مشترک" از این "تجمع بیسابقۀ نیروی نظامی آمریکا" ابراز شده و به حضور ناوگان جنگی ایالات متحده در خلیج انتقاد شده بود. سپس مسکو پیشنهاد "خروج تمام رزمناوها از خلیج و اجتناب، ایران و عراق از بخطر افکنشدن کشتیرانی بین‌المللی" را صادر کرد. بدین ترتیب یکی از آتشباران اصلی جنگ هفت ساله خلیج با لباس "دلالت بزرگ طلوع" در مسابقه عوامفریبی بمصاف رقبای آمریکائی و غربی خود شتافت.

ریگان در جواب به بیانیۀ مشترک ایسران و شوروی و نیز پیشنهادیۀ روسها گفت "ما چهل سال است که در این منطقه حضور داریم و بیرون نخواهیم رفت، این شما هستید که تازه واردید!"

بنظر میرسد که آمریکا به ماه عسل خود با جمهوری اسلامی خاتمه داده و کفه دوستی با عراق را سنگینتر ساخته است. آمریکا شیب تلاش دارند "اعتقاد نوکران" معتدل خود در خلیج یعنی دول ارتجاعی عرب را بازیابند - اعتمادی که بظاهر در جریان برملا شدن رابطه پنهانی واشینگتن - تهران "خدشه دار" شده بود. آمریکا با خیال آسوده‌تر از گذشته در مورد بندها و جای پاهائی که در هیئت حاکمه ایران و ارگانهای مختلف قدرت درست کرده و بدون واهمه از سوق پیدا کردن ایران بسوی رقیب سوسیال امپریالیستی خود - شوروی - دست به اقدامات تحریک آمیز بیسابقه‌ای در خلیج زده است. طرح و برنامه‌ای پر ریسک از سوی آمریکا و متحدانش با ابعاد گسترش یابنده در دست پیاده شدن است. به ائتلاف جنگی بلوک غرب و نوکران منطقه‌ای قوام بیشتری داده شده و همه اینها با استفاده از بهانه "حفظ امنیت آبراههای بین‌المللی و..." صورت پذیرفته است. بعلاوه، ایالات متحده سیاست گوسمالی دادن ایران را نیز بعنوان بخشی فرعی از دور نوین تحریکاتش در منطقه اتخاذ نموده و البته این برنامه‌ایست که بمذاق سران جمهوری اسلامی خوش نمی‌آید. اما چه میتوان کرد، حاکم مرتجع و کمبرادور یک کشور تحت سلطه بودن این چیزها را هم دارد! آنهم در اوضاعی که اساسی‌ترین مناسبات قدرت در جهان دستخوش تلاطم می‌باشد. تحت این شرایط رژیم خمینی نمیتواند بدون دردمر خود را در مقام تحت‌الحمایگی این یا آن قدرت امپریالیستی به تثبیت برساند. تسبیح گرداندن دعا - خوانی، بکار بستن شکردهای مختلف و چاپلوسی ملت‌ساز آنان چندان کارساز نیست. مثلاً اینکه رفسنجانی تبهکار در مصاحبه‌هایش به تحسین از "شجاعت آقای ریگان" بپردازد و

"اشتیاق ایران به ادامه این شجاعت" را اعلام کند، یا شخص خمینی برای نشان دادن صداقت و راست و حسینی بودنش در این مناسبات حسنه، بگوید که باید بر خصومتها با "شیطان بزرگ" خاتمه داده شود، بسادگی حلال مشکلات نیست. دیدیم که جمهوری اسلامی در این راه تبلیغات داغی علیه "کافران" اتحاد شوروی برآه انداخت و کمکهای خود را به نیروهای مرتجع مسلمان افغانی که تحت الحمایه آمریکا هستند افزایش داد. شاهد بودیم که جناح غالب حکومت به سرکوب بخشی از رقبای همدستش که خبیر مناسبات پنهانی آمریکا - ایران - اسرائیل را علنی ساخته بودند، دست زد، کنترل نظامی بر جامعه را محکمتر ساخت و موج نویسی از اعدام را در شرایطی که زندانها با میساراتز فهرمانانۀ زندانیان انقلابی چهره دیگری بخود گرفته بود، آغاز کرد. همه اینها بدان خاطر بود که نشان دهد هیئت حاکمه اسلامی همانیست که امپریالیسم آمریکا میتواند و باید بر آن تکیه کند. اما در جهان بحران زده و پر آشوب امروز کدام مناسبات را میتوان یافت که به ایسن سادگی و به میمنت و مبارکی معین و مستقر شده باشد؟ نگون بختی رژیم ملاها آن است که در زمانۀ بدی بدوران رسیده و اصلاً خودش محصول چنین زمانه‌ایست.

در پس بیکه‌تازی امپریالیستها و مرتجعین چه فرصتهائی برای انقلاب نهفته است؟

ذهن توده‌هائی که خواست رهائی جانانشان را به آتش میکشد در پی این سؤال است که با اینهمه جولاندهی ارتجاعی و اغتشاش و خطرات وضع انقلاب چه باید کرد؟ جنایات عظیم رژیمهای درگیر و تمام قدرتهای امپریالیستی و نوکران ریز و درشتشان که بعنوان مختلف بر آتش این جنگ دمیده‌اند را چگونه باید پاسخ گفت؟ بوی گند عوامفریبهای بی حد و حصر رژیم جمهوری اسلامی را که جهت انجام مناسبت‌ترین محاسبات ضدامپریالیستی ستمیدگان ناآگاه را به بازی گرفت و از قبیل انقلاب برای خود اعتبار باز کرد را چگونه باید زدود؟ فریبکاری عظیم امپریالیستها و رژیمهای مرتجع خلیج را که با معرفی جمهوری اسلامی بعنوان سبیل انقلاب تلاش دارند ستمیدگان را از انقلاب سرخوردۀ ساخته و در همان حال پوششی برای توجیه موجودیت نکبت بار خود و تدارکات جنگیشان فراهم آورند را چه جوابی شایسته است؟ امیر - پالیستها از "انقلاب اسلامی" خمینی هراسی ندارند، آنها از این می‌ترسند که توده‌های زجر - کشیده منطقه بالاخص توده‌های ایران که تجربه انقلاب را نیز دارند، خود را از قبیل رژیمهای ارتجاعی منطقه خلاص کرده و از این اوضاع شکننده و ضعف این رژیمها سود جستند، با استفاده از بحران سیستم و رقابت فزاینده امپریالیستها، همه این سکها را در آبهای خلیج

غرق کنند.

رژیم خمینی تلاش کرده علیه هر دو ابر - قدرت لفاظی کند تا بتواند افشاری از مردم ایران و جهان را فریفته، حمایتشان را بدست آورد. اما امپریالیستها نیز از این لفاظیها دلخور نیستند، زیرا به رژیمی بی‌پایه نیاز ندارند و بوضوح می‌بینند که چگونه رژیم خمینی پایه خود را حتی در میان توده‌های متوهم از کف داده و میدهد. آنها بخوبی از اهمیت تبلیغات و عوامفریبی در به بند کشیدن توده مردم آگاهند.

دیگر دوره‌ای که رژیم خمینی میتواند با به چهره زدن ماسک انقلاب توده‌ها را در ایران و جهان بفریبدهد، مدت‌هاست که بسر آمده است. امروز بسیاری از مردم ستم‌دیده جهان میدانند که همین هیئت حاکمه اسلامی بود که بنمایندگی از سوی ارتجاع جهانی انقلاب را سرکوب کرد توده‌ها دیده‌اند که در تمامی سالهای بعد از انقلاب چگونه امپریالیستها و مرتجعین مختلف بطرق گوناگون و به تناوب در دوره‌های متفاوت به نجات رژیم خمینی شتافته‌اند: از "اژده کفر" (نامی که خمینی به آمریکا و شوروی و اسرائیل داده) گرفته تا "شیاطین وهابی" (منظور سکهای مرتجع حاکم بر عربستان است)، تا سوسیال دمکراسی اروپا و ...

این واقعیت است که طی هفت سال جنگ ارتجاعی خلیج و کلا در سراسر دوره حاکمیت جمهوری اسلامی با همه رنج و کشتار و نکبت بی‌حساب، عوامفریبی مذهبی - ناسیونالیستی رژیم باعث گنجی بسیار در میان ستم‌دیدگان ایران و دیگر خلقهای منطقه شد، اما همه این وقایع و تجارب این فایده را داشت که یوسیدگی و ورشکستگی تمام راه‌های پیشنهادی حکام و قدرتهای مرتجع را در پیشگاه توده‌ها بنمایش گذارد. این وقایع به ستم‌دیدگان نشان داد که نباید از میان دو بیراهه بدنبال راه خروج از اوضاع ناهنجار حاکم بگردد. انتخاب توده‌های تحت ستم و استثمار نباید بین قیوم - میت امپریالیستهای غربی یا قیومیت سوسیال امپریالیستها، بین شیعه بودن یا سنی بودن، بین اسلامی بنیادگرا بودن یا ناسیونالیست اسلامی بودن و ... باشد. توده‌ها راه تجربه شده خود را دارند: راه انقلاب پرولتری از طریق برپائی مبارزه مسلحانۀ اصیل تحت رهبری حزب پیشاهنگ پرولتری که به سلاح و ایدئولوژی کمونیسم - مارکسیسم، لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون - مسلح می‌باشد. اینراه تاکنون دوبار در دو اکتبر پیروزمند، در انقلاب روسیه تحت رهبری لنین کبیر و انقلاب چین تحت رهبری صدر مائو امتحان شده است. راه‌های دیگر نیز بارها و بارها در سراسر جهان آزموده شده و در آزمایش این بیراهه - های ورشکسته تسلیهای انقلابی قربانی شده‌اند. این تجربه مکرر تاریخ معاصر جهان است که هر زمان رهبری انقلاب بدست اقشار طبقات غیرپرولتری افتاده، محصول یک رهبری ضد -

اطلاعیه

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

آروز مزار سربداران را پوشیده از گل‌های سرخ یافتند، تاریخ مغلوب واقعی نبرد آمل را مشخص کرده بود.

همان روزی که مزدوران حزب الله در شهر عریبه میکشیدند و تلاش میکردند تا با فحشو تهدید مردم را به شرکت در تظاهرات علیه اتحادیه کمونیستها و ادار کنند، ولی لیخندهای تمسخرآمیز توده‌ها نصیبشان میگشت، تاریخ اعلام کرد که کدام طرف شکست خورده است. هنگامیکه نیروهای بازمانده سربداران...

... قادر شدند نهال آبیاری شده از خون رفیقان را حراست کرده و هر روز بیشتر از گذشته بارورش سازند، هنگامیکه اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) با گذشتن از پیچ و خمهای بسیار، با طرد انحرافات و تکامل خط سیاسی - ایدئولوژیک خویش، کار بازسازی صفوف خود را با موفقیت پشت سر نهاد، تاریخ مهر شکست را بر پیشانی دارودسته بورژواکیرادور حاکم روشنتر از هر زمان دیگر کوبیده بود.

ورشکسته کسانی هستند که ریششان به آتشدان جنگ ارتجاعی گره خورده، دست و پایشان محکم در پوست نظام معوج و ورشکسته بورژواکیرادوری گیر کرده و علاوه بر همه اینها، به تازگی کک کاهش بهای نفت هم به تنبانشان افتاده، و تنها کاری که برایشان مانده عریبه کشی است و گاز گرفتن مردم بادندان - هائی خونین!

ورشکسته دولتی است که مجبور است در برابر امواج فزاینده خشم و نارضایتی مردم شدت عمل هرچه بیشتر را توجیه کند و با اینکار بخشهای بیشتری از مردم را به مبارز مستقیم با خویش برانگیزد. ورشکستگی یعنی فرمان به تشدید فشار و ترور و خفقان، آنها در شرایطی که فشار و ترور و خفقان بحد نهایت رسیده است.

حال آن دهان گشادت را باز کن و هرچه میتوانی درباره "ورشکستگی" اتحادیه کمونیستها حرف بزن! چرا که وقت زیادی برای تو و حکومت تو باقی نمانده و با این دروغبافیها تنها آتش خشم زحمتکش را شعله‌ورتر خواهی ساخت. موسوی نادان هرکاری از دستان عاجزت برمی آید به انجام رسان، چرا که فردا دوباره جاسوسان و مقامات دستگاه امنیتی برایتان خبر از مبارزات مردم آمل، مبارزات حسق - طلبانه روستائیان مازندران و سرپیچی جوانان از شرکت در جبهه‌های جنگ ارتجاعی

و عفو دختران و پسرانشان را از شکنجه گران و جلادان اوین طلب کنند. خیره‌نه اشکی و نه رحمی آنها عفو نمیخواهند، آنها گلوی دشمن را طلب میکنند! این فرزندشان نبود که بخاک افتاده بود، بلکه این رفیق آنها، رهبر انقلابی پرولتر آنها بود. روحیه انتقام انقلابی و اعتماد عمیق به پیروزی در نبرد برای سرنگونی این رژیم منفور، روحیه غالب بر جمع بود. آوازه‌های مازندرانی که توسط مردم آمل خوانده میشد، توسط سایرین تکرار میگشت. آنان در گرامی - داشت و تحسین رفقا میخواندند، اما این خود تمرینی بود از آوازه‌های رزم برای زمانیکه آنها بمتابه واحدهای چریکی ارتش سرخ پرو - لتاریا در کوهستان به پیش میروند تا دشمن را محاصره و نابود نمایند! این گردهم آئسی جورانه شاهد دیگری بود بر آنکه هیچ جنایت خونینی، هیچ ترور و سرکوبی قادر به نابودی بدری که رزم سربداران بر زمین افشاندند است، نیست. این نشانه‌ای از آن بود که توده - های پیشرو پیشاهنگ خود را تشخیص میدهند و گرامیش میدارند، و آنگاه که زیر حمله قرار میگیرد، آنها خود پابعرضه مبارزه میکنند. این گردهم آئی نشان داد که موج مبارزاتی برخاسته از درون زندانها که هنوز هم ادامه دارد انعکاسیست از جامعه در حال غلیان. این موج بنوبه خود بر حرارت جامعه می افزاید.

در بهمن ۱۳۶۴، یعنی چندماه قبل از دستگیر شدن رفقای اعدامی اخیر، در چهارمین سالگرد قیام آمل و پس از براه افتادن مبارزه دهقا - نان در مناطق اطراف آمل علیه دستگاه سرکوب محلی رژیم، و همراه با خیزی که در روند فرار جوانان مازندرانی از خدمت سربازی و جبهه‌های جنگ پدید آمده بود، میرحسین موسوی نخست وزیر سفری به آمل کرد و کارزاری را

علیه اتحادیه و توده‌های شورشگر براه انداخت. او کوشید با تهدید و "ترغیب" توده‌ها را وادار به دست کشیدن از مبارزه و حمایت از سربداران کند. موسوی خود را مجبور میدید که برای تحقق این هدف و نیز بقصد پوشاندن ضعف شدید رژیم، مرتباً جملاتی مانند "اتحادیه کمونیستها شکست خورد" را تفرقه کند و در مورد به اصطلاح "ورشکستگی" اتحادیه زوزه سردهد.

در آن زمان "حقیقت" ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) نوشت:

"زمانیکه پاسداران ارتجاع، بیبکر کمونیستهای خون خفته در قیام آمل را "دور از چشم" مردم در گوری ناشناس دفن کردند ولی فردای

این متن اعلامیه‌ای است که از جانب اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) برای احزاب و سازمانهای م. ل. سراسر جهان فرستاده شد. انتشار این اعلامیه تأثیرات مهمی در برانگیختن شور و شوق انقلابی در میان توده‌های پیشرو در اقصی نقاط جهان داشت. این اعلامیه در مورد مبارزه قهرمانانه گروهی از مردم آمل همراه با خانواده جانباختگان سازمان ما - که در حقیقت شماره ۸ شرح آن آمد - در مسورد گردهم آئی رزمنده و دلورانه‌ای که بر مزار رفقای سربدار و به یاد رفقای که اواخر تابستان ۱۳۶۴ در حین تدارک شروع مجسده رزم مسلحانه سربداران در شمال ایران اسیر و در آخرین روزهای اسفند ۱۳۶۵ اعدام گشتند، نگاشته شده است.

زنده باد انقلاب!
مرگ بر جمهوری اسلامی!

تنها یک هفته از اعدام جویان و از سر استیصال ۱۲ تن از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) در زندان اوین، همراه با ۱۲ تن دیگر از زندانیان انقلابی، میگذشت که خبر این جنایت کوش بکوش پیچید و آمل بار دیگر شاهد یک گردهم آئی رزمجویانه توده‌ای گشت. گروه زیادی از شهر آمل و شهرهای نزدیک - از جمله تهران - بر مسزار شهدای سربدار - جانباختگان نبردهای گذشته با دشمن، یا شهیدان زندان - گردآمدند. این تجمع فقط بقصد گرامیداشت یاد رفقای شهید نبود، بلکه مهمتر از آن میخواست خشم و اراده‌ای انقلابی را بنمایش گذارد. خانواده رفقای شهید گذشته و اخیر نیز در این تجمع شرکت داشته و با سربلندی و افتخار تصاویر رفقایمان را بدست داشتند. خبر نبرد جسورانه زندان اوین و قهرمانی رفقا و دیگر انقلابیون سرعت و با لذت فراوان - لذت پیروزی بر دشمن - بکوش حاضران رسید. روحیه انتقام موج میزد و نشانگر آن بود که توده‌های پیشرو پیام رهبران جانباخته خود را در بافت کرده اند: ما فقط مقاومت نمیکنیم، ما جسرات جنگیدن و پیروز شدن را بخود میدهم!

این گردهم آئی هیچ شباهتی به مراسم سوگواری نداشت، بلکه بخشی از تمرین - درازمدت بود برای اجرای مراسمی که در پیش است: مراسم تدفین جمهوری اسلامی! مسادران حاضر در اینجا، کسانی نبودند که اشک بریزند

سناریوهای بحران

برخلاف آنچه گاهی اوقات طی دهه ۶۰ انجام میداده، در مقابل نیروهای میانی کوتاه نخواهد آمد. تاکتیکهای حکومت پلیسی میتواند سریعاً به نظم جاری تبدیل شود و به همان سرعت نیز بسیاری از توهمات توده‌ها را درهم شکنند، - اگرچه نسخه‌های سوسیال دمکراتیک و رویز-یونیستی گماکان در میان اقلات میانی رواج خواهند داشت.

روانشناسی توده‌ای مقوله ایست که نمیتوان آنرا در بحرانی مانند لوکینگ گلاس نادیده گرفت. اگر وقوع "برخورد واقعی" در میان بخش - های روشن بین مقاومت پیگیرانه‌ای را دامن خواهد زد، باید دانست که در میان اقلات عقب مانده‌تر به سراسیمگی و گیجی پا خواهد داد. حقیقت امر آنست که اهالی آمریکا عادت ندارند خود را به تغییرات عظیم اجتماعی انطباق دهند! گفته میشود که بنا به تجربه چرنوبیل، اهالی شوروی از برخی تجارب و تعلیمات در زمینه جوابگویی جمعی به فجایع و مصائب برخوردارند. در دهه ۱۹۷۰ بورژوازی بگرفته نظرات در مورد تخلیه توده‌ای شهرها در صورت رخداد یک جنگ جهانی مطرح کرد، اما تمام مطالعات و بررسیهای انجام شده نشان میدهند که اینکار معضلات تأمیناتی و روانی عظیمی به بار خواهد آورد. از راه‌بندان و ترافیک در

خواهند آورد، و هراسان ردیای پرولتاریاسی آگاه را در این حوادث نشانگان خواهند داد. فردا دیگر با مردمی روبرو نخواهی بود که فقط موی دماغ جمهوری اسلامی باشند، بلکه بانیروئی عظیم و آگاه - آگاه به دشواری، پیچیدگی و درازمدت بودن انقلاب - و معتقد به خط‌سیاسی و برنامه‌پرولتاریای انقلابی برای انجام انقلاب دمکراتیک نوین و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم مراجعه خواهی گشت. آری فردا که پیکر کثیف مسیبین و مجریان جنایت و ستمگری بدست مردم بر سر هر شاخه‌ای آونگ گردید و از هر روزنی، یا از پس هر درختی - آنهم نه فقط در مازندران - گلوه و نارنجک و سه‌راهی بوسیله توده‌های انقلابی بر سر حکومت ارتجاعی شما انگلها باریدن گرفت، آنوقت آرزو خواهید کرد که یککاش هرگز بر چنین مسندی تکیه نزده بودید!

نتیجه تلاش مردم به فرار از دروازه شهرها و مناطق زیر ضربه گرفته، تا هجوم به فروشگاه‌ها و غارت آنها... تا خودکشیهای دست جمعی. ممکنست برخورداردهسته‌ای با وقفه صورت گیرد، و کشتار و خرابی در ابتدا به مناطق معینسی محدود شود. اما این امر باعث زائل شدن نگرانی توده‌ها نخواهد شد. بعلاوه، ضربه روحی به مردم به‌مراه ازهم گسیختگیهای اجتماعسی میتواند مهار از کرده برخی نیروهای سیع و عناصر مار جامعه سرمایه‌داری بردارد. همچنین به پتانسیل جنبشهای مذهبی فئاتیک و پوسیده ("سوزاندن جسم برای تهذیب روح") در کسب پایه توده‌ای در چنان مقطعی نباید کم بهاداد. چنین پدیده‌هایی میتوانند در تداخل بسا فشارعظیمی که پاسخ بحران در سطح داخلی و بین‌المللی، بر نهادهای اعمال کنترل خواهد گذارد، در بین اهالی ترکیب شده و "شکافهای" متفاوتی را در ساختار قدرت بوجه آورند. ترکیب جنون آمیزی از سرکوب شدید و آنارسی میتواند تکوین یابد. این شکافها پتانسیل آنها دارند که توسط نیروهای ابتدائی قلیل پرولتاریا پر شوند، اما این ابتکار عمل‌ها میتوانند بمتابه بیانیه‌ای فراگیر (ورای همان نقطه) عمل کرده و اهمیتی بس گسترده‌تر داشته باشند. مقاومت نیروهای میانی مترقی میتوانند مشوق و محرک مهمی برای خیزشهای رزمنده پرولتاریا باشد. آشوب فوق‌الذکر حتی میتواند این اثر مثبت را داشته باشد که به توده‌ها عاجل بودن اوضاع را بطور حقیقی نشان دهد. کاملاً ممکن است که ابتدائی کسانیکه در میدان هستند و "میدانند"، یعنی افرادی از درون ارتش حرکتی پیشرو از خود بروز دهند و شورهای درون نیروهای مسلح در یک مقطع هم میتوانند نقش چراغ علامتی جهت طرحهای جنگ امپری - پالیستی را بازی کنند و هم بمتابه فراخوانسی رُسا برای مقاومت توده‌ای، اعتراض و سرپیچی از جانب قشر روشن بین میانی به‌مراه ابتکار عملی مهم از جانب پرولتاریا میتواند سریعاً به یک صف بندی نوین از اتحاد نیروها در جامعه آمریکا پا دهد. بدین ترتیب امکان دارد که ذهن بخش بزرگی از اقلات میانی از حالت سراسیمگی، انفعال و فرمیسیم سیاسی، بسوی حمایت از انقلاب چرخش کند. در هر حالت، نه بورژوازی بدنبال بسیج تدریجی مردم حول برنامه جنگی خویش است و نه پرولتاریا امکان جلب خوش خوشک و تدریجی افسراد بدور برنامه انقلابیش را دارد - این امر فقط و فقط تأکیدست بر ضرورت کار سیاسی خلاق و جدی با هدف استفاده پیروزمندانه از گره‌های کلیدی.

بیانیه

حزب کمونیست بنگلادش / م. ل.

درباره شهادت ۲۰ انقلابی که در میانشان بیش از ۹ تن از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) قرار داشتند.

از شنیدن خبر کشتار سبانه ۲۰ انقلابی توسط رژیم فاشیستی خمینی - که در میانشان بیش از ۹ رفیق از اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) قرار داشتند - بسختی ضربه خوردیم. ما شدیداً تحت تأثیر قهرمانی جسورانه رفقای عزیز اسیر در زندان اوین قرار داشتیم. درود سرخ ما به آن رفقای دلور. امیدواریم که جان باختن آنها به تولد هزاران انقلابی جدید از خاک ایران پا دهد تا رژیم خمینی را به گورستان روانه سازند. این کشتار وحشیانه نه بیان قدرت که نشانه ضعف رژیم خمینی است. شجاعت مضاف جوانه رفقا در برابر تهدید به اعدام، قدرت بیش از پیش رشداً بنده نیروهای انقلابی تحت رهبری اتحادیه رابیان میکند. بار دیگر به خاطر انقلابی رفقای جانباخته هزار بار درود میفرستیم.

حزب کمونیست بنگلادش (م. ل.)

سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!

و فاحتی خارج از حد لازم است تا بتوان ماندن تبلیغاتچیان جمهوری اسلامی بر منبر رفت و در توضیح علل وقوع سیل در تهران و چندین شهر و روستای دیگر از "غضب الهی بر اقشار مرفه شمال شهری که کماکان اسیر ایده های طاغوتی و کفرآمیزند" سخن راند، و این وقاحت را مرتجعین حاکم در هر آنجا که توانستند از خود بروز دادند، تو گوئی بامردم جامعه باستان و سطح تعکر دوران نوح و لوط و امثالهم روبرویند. و تازه، این هجویات و افسانه پردازیهای خرافی از دهان کثیف کسانی خارج میشود که خودمظهر اصلی جنایت و فساد و تبکاری در جامعه امروز ایرانند. بیخود نیست که بسیاری از توده های ناآگاه و اسیر پندارهای خرافی و مذهبی، در اوج نارضایتی و انزجار از اوضاع حاکم و ستم و استثمار موجود، در مقابل وقوع بلایای طبیعی - نظیر سیل اخیر - میگویند "بواسطه وجود آخوندهاست که خدا این بدبختیها را بر سرمان می باراند". در این طرز تلقی امور اگرچه نفرت عمیق از حکومت ارتجاعی خمینی موج میزند اما علت "خشم طبیعت" و "ضعف و عجز بشر" به خارج از جهان مادی، جامعه طبقاتی و قانونمندیهایش "انتقال" یافته و لاجرم از دسترس و ضربه "خارج" شده است. نتیجه عملی چنین نگرشی، صبر و انتظار منفعلسانه در برابر امور و چشم امید به آسمان دوختن است.

این واقعیتی است که حوادث طبیعی نظیر سیل و زلزله و ... در برابر بشر و جامعه بشری همواره بمثابه یک مسئله مطرح شده و طبیعت بدین طریق انسان را بمبارزه طلبیده است. از طرف دیگر، این هم واقعیتی است که در یراتیک تغییر طبیعت - در جریان همین مبارزه - بشر مداوما بر قانونمندیهای حاکم احاطه یافته، علم و شناخت علمی را تکامل داده و نه تنها تأثیرات سابقا مخرب بسیاری عملکردهای یدیده های طبیعی را خنثی کرده، بلکه آنها را بعکس خود بدل نموده، در راه بهزیستی بکار گرفته است. اما جامعه بشری، جامعه ای طبقاتیست. گروه بندیهای معینی در جامعه وجود دارند که در مناسباتی معین 2 مناسباتی طبقاتی با یکدیگر قرار گرفته اند. در اینجا طبقات حاکم و محکوم موجودند. طبقاتی با منافع متضاد، درگیر مبارزه ای بنیادین بر سر حفظ شرایط موجودیا تغییر ریشه ای آن. و مشخصا در جهان امروز، جهان در عصر سرما - یهداری امپریالیستی، آن قانونی که هدایت - کننده حرکات، اقدامات و سیاستهای غالب بر جامعه است، قانون ارزش و کسب حداکثر سود است و بس. در تحلیل نهائی همین قانون، نحوه برخورد طبقات حاکم (امپریالیستها و مرتجعین

کمپرادور) را به کل امور، از جمله مسئله "بلایای طبیعی" و تأثیرات مخرب آن بر زندگی ستم و توده های تحت ستم و استثمار، تعیین میکند. به سراسر جهان امروز نگاه کنید، بسه بنکلادش بنگرید که چگونه سیلابهای پی در پی و برجای ماندن قربانیان بیشمار به "یک نظم دائمی" در زندگی اهالی بدل گشته است. بسه هند و آفریقا و مسئله فحطی و مرگ و میر - تکان دهنده توده ای نظر اندازید. وقایع اخیر مکزیک و کلمبیا و چین و ... را مورد توجه قرار دهید. وجه مشترک همه این کشورها چیست که اینچنین در برابر حوادث طبیعی پیشانی عجز بزمین می ساینند؟ عقب ماندگی تکنولوژیک؟ مشاطه گران امپریالیسم و بسیاری از کج - اندیشان بورژوا فرمیست "ترجیح" میدهند که این عجز را بحساب عقب ماندگی اقتصادی - تکنیکی و نیز سطح پائین "فرهنگ و تمدن" اهالی این کشورها نهاده، نتیجتا طبقات حاکم و همینطور کل سیستم را از زیر ضربه خارج کرده، راه حلی مبنی بر تلاش متحدانه برای "توسعه صنعتی" و وارد کردن تکنولوژی از کشور های پیشرفته نشان دهند. یک تبلیغ دیگر - مرتجعین و امپریالیستها، و فرمیستهای کوتاه - بین نیز اینست که بشر بهرحال قادر بسه جلوگیری از بلایای طبیعی نیست، ولی میتواند برای بهبود وضعیت قربانیان بازمانده این حوادث تلاشهایی انجام دهد. "کمکها" و اعانات بین المللی که با سروصدای بسیار برای اثبات "انسان دوستی" و "سخاوت" اربابان جهان امپریالیستی و مرتجعترین حاکم بعد از هر واقعه جمع آوری میگردد، نمونه ای از این تلاشهاست. همانطور که گفتیم بر این تلاشها نیز مانند هر اقدام دیگر طبقات حاکم یک قانون احاطه دارد و همه اینها بر مبنای اهداف و منافع استراتژیک سرمایه های امپریالیستی و قدرت - های نماینده آنها صورت می پذیرد. ذکر مثالسی زنده در این مورد را ضروری میدانیم: کلمبیا در سال ۱۹۸۵ با واقعه ای تکان دهنده روبرو شد. آمیخته ای از آتشفشان و سیل فاجعه ای عظیم - با ابعادی گسترده تر از سیل اخیر ایران - آفرید. یک شهر بکلی ویران شد، چند هزار کشته برجای ماند و شمار کثیری بیخانمان. وقوع این فاجعه قابل پیش بینی بود و از یک ماه قبل نیز پیش بینی شده بود، اما دولت کلمبیا به یک دلیل "ساده" از تخلیه شهر سر باز زد و مسئله را علنی نکرد: این جایگاهی جمعیت، "هزینه زیادی" بر میداشت! بعد از وقوع سیل و کشتاری که کمپرادورهای حاکم بر کلمبیا در اتحاد با "طبیعت" از مردم کردند، "سیل کمکهای انساندوستانه" از سوی امپریالیستهای غربسی و شرقی بسوی حکومت اینکشور روان شد. بعد از

گذشت دو سال حلیی آبدی گسترده از بازمانده - کان سیل برجای مانده است که وصف وضعیت رفت بار ساکنان آن ناممکن می باشد. همینقدر بگوئیم، نارضایتی و خشم زاغه نشینان بحدیست که عملا در آنجا حکومت نظامی برقرار گشته است. خرج مزدوران مسلح و مأموران امنیتی حاضر در این زاغه نشین و پایگاه نزدیک آنرا امپریالیستها و مرتجعین "اومانیت" پرداخته و می پردازند. گفتنی است که ماه گذشته، بانک - های امپریالیستی، دولت کلمبیا را بعلت باز - پرداخت منظم وامها و بهره ها، نسبت به سایر کشورهای وام گیرنده، مورد تقدیر قرار دادند! در این مثال، و همینطور در تمامی مواردی که بر شمریم، آنچه تعیین کننده است مناسبات حاکم بر جوامع کنونیست. این مناسبات موجود طبقاتیست که نحوه و درجه تخریب سوانح و حوادث طبیعی و نیز ترکیب قربانیان آن را عمدتا رقم میزند. در عصر تکنولوژی عالی و کامپیوتر، آنچه بشر را در مقابل "خشم طبیعت" ناتوان میگرداند و دانش متکامل بشری و شناخت از قانونمندیهای طبیعت را در این حیطه معین، ظاهرا فاقد کارآئی می نمایاند، اینست که این عصر، عصر امپریالیسم است و مناسبات استثمار و استثمار و ستمگرانه معینی از طریق یک شبکه گسترده بر کل جهان حاکم است. هیچ توضیح دیگری جز این قابل قبول نیست. تعیین کننده بودن بدان معناست که مناسبات حاکم حتی بر مسئله علم و تکنولوژی نیز تأثیرات خود را اعمال میکند: دانش و تکنولوژی پیشرفته و گسترش علم بواسطه نیازهای استراتژیک سرمایه مالی و اهداف و منافع امپریالیستی، چنان جهت می یابد که نه فقط بشر را در جدال با طبیعت یاری نمیدهد، بلکه خود جامعه بشری را بکام خطر نابودی و تخریبی عظیم رهنمون میسازد. تمرکز بر زمینه انرژی هسته ای و گسترش شبکه های تولید این نوع انرژی، که اساسا در خدمت اهداف استراتژیک نظامی قدرتهای امپریالیستی رقیب است، امروز خطرات بیشماری را بصورت بالقوه و بالفعل در مقابل جهانیان مطرح ساخته است. وقایعی نظیر انفجار چرنوبیل در شوروی، اختلال پرخطسردر نیروگاه فرانسوی، سوانح مرکبار در مراکش هسته ای و شیمیائی آمریکا، انگلستان، ایتالیا و ... نمونه های پرسروصدا و فاش شده این تخریبگری هستند.

لیکن اگر مناسبات طبقاتی - اجتماعی حاکم از تعیین کنندگی برخوردارند، پس تغییر رادیکال این مناسبات - امری که تنها از طریق یک انقلاب پیرومند برهبری پرولتاریائی آگاه میتواند بوقوع بپیوندد میتواند و می باید تأثیرات خود را در این عرصه مشخص - در

ما و قطعنامه

«جریان و شخصیت سیاسی»

در پی اقداماتی که از سوی بعضی از نیروهای سیاسی صورت گرفت، قطعنامه‌ای از جانب ۶ جریان و شخصیت سیاسی با امضاء رسید. در متن این قطعنامه قطع فوری جنگ میان حزب دمکرات و کومله درخواست شده است.

با توجه به اهمیتی که برقراری صلح میان این دو نیرو برای پیشرفت جنبش خلق کرد در شرایط کنونی دارد، سازمان ما با هدف تبدیل جنگ به صلحی که به پیشرفت جنبش کمک نماید در این تلاش مشارکت نمود. لیکن بدلیل عدم توافق با جهت‌گیری سیاسی قطعنامه مزبور از امضاء آن خودداری کرد. از این لحاظ توضیح نکاتی چند را در اینباره ضروری میدانیم:

این جنگ در نتیجه اتخاذ سیاستی از جانب حزب دمکرات دایر بر ضربه زدن به نیروهای انقلابی در نقاط تحت تسلط خود، جلوگیری از تبلیغات آنان و پیشگیری از انزوای خود در این مناطق و نیز استفاده از این قدرتمندی در مذاکره و کسب امتیاز از جمهوری اسلامی برپا گردید و تاکنون با اصرار و پافشاری این حزب بر ادامه جنگ لطبات جدی‌ای به جنبش کردستان و انقلاب ایران وارد شده و میشود. لیکن این سیاست ضدانقلابی در فاصله دو سال و نیمی که از آغاز جنگ میگذرد برای توده‌های خلق کرد پیش از پیش افشاء شده و مورد تنفر قرار گرفته است. توده‌های مردم همواره خواهان پایان گرفتن این جنگ بوده و بخشهای پیشرو مردم با ممنوع نمودن سیاست حزب دمکرات و اصرار و پافشاری او بر ادامه جنگ طی قطعنامه‌ها و اشکال گوناگون دیگر خواهان پایان آن شده‌اند. این قطعنامه‌ها خود یکی از عوامل مهم رسوایی و به بن‌بست رسیدن سیاست آن حزب در این زمینه گردید.

قطع این جنگ و برقراری صلح میان حزب دمکرات و کومله در شرایط کنونی منافع زیادی برای انقلاب دربرداشته و بنفع تمامی نیروهای انقلابی است که هر چه سریعتر این جنگ خاتمه یابد. ولی این بدان معنا نیست که صلح بهتر قیمتی و با هر سیاستی که بدست آید مطلوب است و صیقلی و توازن قوای طبقاتی که از این صلح بدست می‌آید حائز اهمیت نیست. یا زیر پا رفتن دستاوردهای دمکراتیک جنبش در برابر صلح اهمیتی ندارد و یا ارتقاء آگاهی سیاسی طبقاتی توده‌ها مد نظر نباشد. بعکس بدون در نظر داشتن این نکات هرگونه مبارزه‌ای که هدف خود را دستیابی به صلح فوری - علیرغم حیاتی بودن آن - قرار دهد جز پراکندن توهّمات لیبرالی در میان توده‌ها کاری انجام نخواهد داد.

اینک حزب دمکرات با اصرار بر ادامه سیاستهای فوق در بدترین دوران انزوای سیاسی خود نزد توده‌های خلق کرد و نیروهای انقلابی بسر میرود. حزب دمکرات برای بیرون آمدن از انزوای سیاسی خود طرح ایجاد جبهه‌ای * از "نیروهای مترقی ضد امپریالیست" را به پیش کشیده و در جستجوی متحدینی از هر طیف از نوکران توده‌ای و اکثریتی شوروی گرفته تا طرفداران آشکار بلوک غرب میباشد. لیکن وجود جنگ با کومله اینک مشکلی جدی در برابر ایجاد جبهه مزبور نیز هست. غیر از نیروهای پیشرویی چون اکثریت و حزب توده که بارها حمایت خود را

جدال دائمی انسان با طبیعت - بنماییش گذارد. در یک جامعه دمکراتیک نوین - سوسیالیستی که مناسبات میان طبقات اساساً دگرگون گشته و اکثریت جامعه در موضع حاکم - سرنوشت خویش قرار گرفته‌اند و در جهت ادامه انقلاب، پیشروی بر جاده سوسیالیسم بسوی کمونیسم در مقیاس جهانی حرکت میکنند، میتوان و می‌باید گامهای معین و مؤثری را در شناخت هر چه عمیقتر از قانونمندیهای طبیعت و تلاش در جهت مهار کردن آن در مسیر اهداف انقلابی پرولتاریا - و رهائی کل بشریت به پیش برداشت. پرولتاریای بین‌المللی درتجاه رب پیروزمند خود چنین گامهایی را شاهد بوده است. نمونه‌های "اعجاب آور" و برجسته این پیشرفتها را پرولتاریا در چین، تحولات مناسبات نوین، در شرایط برقراری و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا - و در جریان جدال حاد طبقاتی با بورژوازی دوخته - بمنضم ظهور رساند. سراسر دهه‌های ۵۰ و ۶۰ تا پیش از وقوع کودتای بورژوازی، چین شاهد این پیشرفتها بود. پیشرفتهایی که از دل مبارزه‌ای پرپیچ و خم و در مواجهه با معضلات و مصائبی سهمگین بدست آمدند. پیشبرد سیاست اتکاء به نیروی خود، مسانعت آگاهانه از وابستگی "تصادی - تکنولوژیک به جهان امپریالیستی، تلاش برای نوسازی اقتصادی بر پایه مناسبات نوین و رشد تولید و بهسازی زندگی توده‌های انقلابی در جهت حفظ و گسترش پایگاه انقلاب جهانی و کمک همه‌جانبه‌تر به پیشروی انقلاب در عرصه بین‌المللی، مشخصه حاکمیت پرولتاری در چین بود. اینکار تنها با رها ساختن پتا - نسپل عظیم انقلابی توده‌های کارگر و دهقان و راه گشودن بر نیروی خلاقیت و ابتکار آنان تحت رهبری پرولتاریای آگاه امکان‌پذیر بود. توده‌هایی که میدانستند برای چه کار و کوشش میکنند، توده‌هایی که بر سرنوشت خویش حاکم بودند و امور را با آگاهی طبقاتی هدایت میکردند، بمصاف مشکلات می‌شتافتند، راه حل و تکنیک غلبه بر معضلات را بدست می‌آوردند و موانع را از پیش پا برمیداشتند. آنان را چه باک از آنکه تکنولوژی پیشرفته موجود در کشورهای امپریالیستی در اختیارشان نبود! آنان خود خالقان تکنیک نوین و کارآ بسرای پیشبرد اهداف انقلابیشان در جهت انقلاب جهانی و کمونیسم بودند. در این مسیر حوادث طبیعی، قحطی و زلزله و سیل بمصاف جامعه سوسیالیستی چین آمد و قربانیان بیشماری نیز گرفت. اما شرایط و جهت‌گیری کاملاً با آنچه در کشورهای امپریالیستی و تحت سلطه میکند - شت و میگذرد متفاوت بود. حفظ جان توده‌های انقلابی، حفظ منابع و ثروت‌های جامعه که تماماً نیروهای مادی و معنوی موردنیاز برای پیشبرد انقلاب جهانی و ادامه انقلاب در سطح یک کشور سوسیالیستی است، وظیفه‌ای مهم و تخطی - ناپذیر در برابر حزب و دولت پرولتاری و ارکانهای مختلف توده‌ای تحت رهبری پرولتا-

ما و قطعنامه

از جنگ دمکرات بر علیه کومله اعلام کردند، نیروهای دیگر حتی از آن قماش، امروز حاضر به شرکت در جبهه‌ای که درگیر با یک نیروی سیاسی با وجهه‌ای انقلابی باشد نیستند. زیرا چنین امری در میان توده‌های مردم لطمه‌ای جدی به "اعتبار" چنین جبهه‌ای وارد خواهد ساخت.

از سوی دیگر اگر دو سال پیش، جنگ با کومله و اصرار بر ادامه آن از جانب حزب دمکرات، می‌توانست در مذاکره با جمهوری اسلامی امتیازاتی برایش داشته باشد، امروزه حزب دمکرات آمیدی به مذاکره و کسب امتیاز از جمهوری اسلامی ندارد. و از این زاویه نیز این جنگ کارآئیش را از دست داده است.

سیاستی که به شروع جنگ از جانب حزب دمکرات منجر شد نتایجی خلاف انتظار وی به‌مراه آورد و موجب به بن‌بست رسیدن وی چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه نظامی گشت. اگر آغاز جنگ نشانه به بن‌بست رسیدن سیاست وی در مقابله با نیروهای انقلابی بود، امروزه هم ادامه این جنگ و هم پایان آن برای وی بن‌بست دیگریست. اگر بخواهد جنگ را ادامه دهد با مسئله "جبهه" و بحران سیاسی نظامی خود چه کند؟ و یا بالعکس اگر بخواهد بیای صلح با کومله برود جواب افکار عمومی را چه بدهد و چه توجیهی برای سیاستهای قبلی خود بتراشد؟

حزب دمکرات، مانند هر حزب بورژوازی دیگری که با بن‌بست جدی روبرو شود، در حین حفظ شرایط و اصول خود از یکسو نرمشهایی از خود نشان داده و از سوی دیگر با اتکاء به این نرمشها، فشارهای وارده از هر طرف را کاهش داده و انتظارهایی که در توده مردم بوجود می‌آید را محدود و محدودتر ساخته تا از رادیکالیسم آنان بکاهد و به چارچوبه‌های لیبرالی بکشاند. در حال حاضر این حزب سیاست ادامه جنگ را همراه با سیاست درگیری کمتر در جنگ با کومله دنبال میکند و مایل بدست برداشتن از آن بدون تحمیل شرایط خود نیست.

در متن چنین شرایطی است که قطعنامه مزبور معنی و مفهوم مشخص می‌یابد. بنظر ما همانطور که در جلسات نشست جریان‌ات سیاسی مطرح نمودیم، هر اقدام جدی از جانب هر نیرویی که واقعا خواهان پایان یافتن این جنگ بفتح جنبش باشد بدون محکوم کردن حزب دمکرات که مسبب واقعی این جنگ است، و بارها آزادیهای دمکراتیک بدست آمده از طریق مبارزات توده‌ای و جنگ علیه جمهوری اسلامی را نه فقط در مورد کومله بلکه در مورد اکثریت نیروهای سیاسی-نقض کرده، امکان‌پذیر نمی‌باشد.

یا باید مانند قطعنامه مزبور درباره این سیاست حزب دمکرات که موجبات این جنگ را فراهم نمود، سکوت اختیار کرد و با اینکار صلحی را خواست که بر عوامل گذشته جنگ مهر حقانیت بکوبد و یا بایستی سیاستی را که منجر به این جنگ شد پیش چشم همگان فاش ساخته و محکوم نمود تا اگر این تلاشها به ثمر رسد شرایطی حکمفرما شود که در آن شروع مجدد جنگ به بهانه‌های گذشته و مشوب کردن اذهان در اینباره به آسانی ممکن نباشد و شرایط فعالیت و تبلیغات سیاسی و نظامی تضمین لازم را نه در حرف بلکه در عمل بیابد. آن صلحی که

* طرح جبهه و یا بیان کشیدن این قبیل شعارها از سوی حزب دمکرات هدف مشخص سرگرم نمودن " و "منتظر نگهداشتن" پایه‌های خود در دور دیگری از بازی با احزاب بورژوازی را نیز دنبال میکند.

سربالارفتن راجد آب می‌آموزیم!

ریای آگاه بحساب می‌آید و درست از این نقطه حرکت، شناخت عمیقتر از قوانین طبیعی و عملکرد آنها و طرق مؤثرتر و گسترده‌تر مقابله با حوادث طبیعی حاصل میشود. تجربه پیروزمند پرولتاریا در این عرصه محتاج بررسی و بازبینی است. این جزئی از کار صیقل دادن دیدگاه انقلابی پرولتری و مسلح کردن توده‌ها به علم انقلاب، تعمیق شناخت آنها از تغییرات انقلابی و معتقد ساختن آنها به علمی بودن و عملی بودن راه رهائی بشریت، ترسیم شده توسط پرولتاریای آگاه است. با حرکت از این ضرورت، در اینجا به ارائه تجارب پرو-لتاریای چین در زمینه مصاد با موانع و بلایای طبیعی و "شکست ناپذیر" میپردازیم. مقاله زیر بخشی از نوشته‌ایست که برای نخستین بار در نشریه "کارگر انقلابی"، ۱۰ ژوئن ۱۹۸۵، درج شده و با رجوع به گزارشات و جمع‌بندیهای کمیونستهای چین در دهه ۶۰-۷۰، ابعاد این تلاش عظیم را بنمایش میگذارد.

رام کردن آب

طی دوره استقلال و آزادی در سال ۱۹۴۹ تاشکست سوسیالیسم در چین توسط کودتای روبریونیستی ۱۹۷۶، واقعه بسیار متفاوتی در این کشور اتفاق افتاد. مردم چین تحت رهبری انقلابی مائوتسه-دون غل و زنجیرهای امپریالیستی را از دست و پای خود برانداختند، چین را بمتابه سنگسر سوسیالیستی انقلاب جهانی بوجود آوردند، و گام‌های عظیمی در جهت مهار طبیعت و ایجاد تحول در آن، به‌پیش برداشتند. آنها نشان دادند که "ضایعات طبیعی" اجبارا بخش ناگزیرسری از "سروشفت" یک ملت تحت ستم نیست، و بیرون رفت از دهشت و مرارت ناشی از سلطه امپریالیستی را تصریح نمودند.

یک ضرب المثل قدیمی چینی چنین مرثیه می-خواند "خشکسالی زمین را چروکیده میکند، وسیل مردمان را بی‌خانمان میسازد".

صدها سال بود که سیل و خشکسالی، "بلاهای آسمانی دوگانه" چین بشمار میرفتند. یک خشک سالی یا سیل، بطور تقریبی هر سال یکبار، بخش‌های بزرگی از سرزمین این کشور را در خود فرو میبرد، غلات را نابود میکرد و کشت را غیر ممکن میساخت، و بدین ترتیب باعث قحطی وحشتناکی میگردد. طی یکی از این قحطی‌ها صدها هزار نفر جان خود را از دست دادند. این ضایعات نه تنها فلاکت بیش از پیش دهقانان را باخود به‌مراه آورد بلکه قطب‌بندی در جامعه را بین اکثریت عظیمی که در فقر کامل بسر میبرد و بخش کوچکی از طبقات استثمارگر که در رأس جامعه قرار داشت، شدت بخشید. همانگونه که در یکی از مقالات "خبر-

نامه یکن" طی انقلاب فرهنگی نوشته شده "نزاع های مسلحانه بر سر آب در جامعه کهن معمول بقیه در صفحه مقابل

سر بالا رفتن راه آب می آموزیم!

بود. این نزاعها توسط ملاکین، سرمایه داران و بوروکراتها دامن زده میشد. این وقایع تلفات زیادی از زحمتکشان میگرفت و بسیاری خانوادهها را مضحل میساخت. هنگامیکه سیلی جاری میشد، غالباً ملاکین، سرمایه داران و بوروکراتها سیل را به سایر مزارع منحرف می ساختند و با اینکار به ضایعات طبیعی ابعادی گسترده میبخشیدند.

طی سالهای پیش از آزادی و استقلال، قحطیهای گسترده ناشی از سیل و خشکالی، بسیار اتفاق می افتاد. در خشکالی مناطق مرکزی چین طی ۱۹۲۷-۲۸، در بعضی نواحی تا ۷۵٪ مردم تاحد مرگ گرسنگی کشیدند. شاید نزدیک به یک میلیون نفر طی خشکالی شمال چین در ۱۹۴۲-۱۹۴۱ جان باختند. ادگار اسنو، خشکالی در یک منطقه در دهه ۱۹۲۰ را در کتاب "ستاره سرخ بر فراز چین" چنین توصیف میکند: "در خیابانهای سارانسای اجساد تازه بچشم می خوردند و در دمکدهها گورهای دیده میشد که قربانیان خشکالی و امراض دوجین دوجین رویهم انباشته شده بودند. این همه چندان شوک آور نبودند. آنچه شوک آور بود وجود شروتمندان، محنتکین برنج و گندم، وام دهندگان و ملاکین با گارد های مسلحشان در شهرها بود که سودهای کلان میبردند. آنچه شوک وارد میکرد وجود غله و غذا برای ماهها در شهرها بود. در یکن و تین - تسین و نقاط دیگر، هزاران تن گندم و ذرت وجود داشت که توسط هیئتهای قحطی جمع آوری شده بود(و اکثراً کسکهای رسیده از خارچ بود) ولی به نواحی قحطی زده منتقل نمیشدند. رژیم انقلابی تحت رهبری ماو و حزب کمونیست چین پس از شکست دادن مرتجعین آمریکائی گومیندان در اکتبر ۱۹۴۹، با وضعیت بسیار مشکلی روبرو گردیدند. امپریالیسم آمریکا و متحدین مرتجعش چین نوین را محاصره و تحریم کردند بدین امید که انقلاب را خفه کنند. سرزمین و مردم چین طی دهه های منسادی تحت تجاوز و اشغال امپریالیستهای ژاپنی و وحشگریهای ارتش گومیندان قرار داشتند، که این خود بر ابعاد ضایعات ناشی از سیل، خشکالی و قحطی می افزود. مقاله ای بنام "مهاسر کردن رودخانه های چین" مندرجه در "خبرنامه یکن" (۱۹۷۴) یادآور میشود "هنگامیکه ۲۵ سال پیش چین نوین با بعرضه گیتی گذاشت - مرتجعین گومیندان چه میراثی از خود برجای نهاده بودند؟! از آنجا که آبراهها، آب بندها و سیل بندها سالها بود که مرمت نشده بود، دهقانان کاملاً بدست طبیعت رها شده بودند. سیل و خشکالی وقایعی معمول بودند که یکی پس از دیگری و یا در مصاف با یکدیگر در ابعاد هولناک رخ داده و میلیونها قربانی و دهها میلیون بی خانمان برجای مینهادند. با توجه به چنین اوضاعی که چین کهن با آن دست بسه گریبان بود، مطمئناً پیشگویان امپریالیسم شادمانه سقوط چین نوین را بدامان ضایعات بقیه در صفحه بعد

ریشه های شروع جنگ را دست نخورده باقی بگذارند، نطفه شروع مجدد جنگ را در دل خود میپروراند. شرایطی که قطعنامه مزبور پیش مینهد، این نطفه را رشد خواهد داد.

قطعنامه با خودداری از محکوم کردن حزب دمکرات، در واقع در فشار آوردن برای پایان جنگ قاطع و پیگیر نبوده و تلاش ماسحات جویانه در راه دستیابی به سازش با حزب دمکرات بفرج میدهد. و راه را برای مانورهای حزب مزبور چه در این اقدام مشخص برای رقیقتر ساختن خواستهای قطعنامه و چه در ادامه این سیاست خود، بطور کلی باز میکند.

درس برده قطعنامه

برخلاف نگرش تنگ نظرانه و ناسیونالیستی رایج در جنبش کردستان که اوضاع و احوال و صفتندی نیروهای طبقاتی را در محدوده کردستان جدا از تحولات سیاسی بین المللی و منطقه ای مینگرد، صفتندیهای بین المللی و منطقه ای که در نتیجه تدارکات جنگی دو بلوک امپریالیستی برهبری آمریکا و شوروی در حال شکل گیری است، نقش تعیین کننده ای بر نیروهای طبقاتی کوناگون بویژه احزاب بورژوازی دارد. و آنان را عملاً مجبور به اتخاذ موضع در قبال مسائل حاد سیاسی جهان میکند. این امر را بوضوح در زمینه جنگ ایران و عراق میتوان مشاهده نمود که چگونه قطب بندیهای سیاسی ای را حول خود در میان نیروهای سیاسی کردستان و بویژه اپوزیسیون بورژوازی در کشور بوجود آورد. اما نفوذ و تاثیر تدارکات جنگی دو بلوک بسیار عمیقتر از جنگ ایران و عراق بوده و فشاری است که شامی نیروهای بورژوازی و خرده بورژوازی را بموضع گیری و تعیین تکلیف وادار مینماید.

حزب دمکرات در تطبیق خود با چنین اوضاعی مناسبات سیاسی خود را در عرصه ملی و بین المللی تنظیم و روشن میکند. این حزب علیرغم اینکه در نشریات خود دانش از بلوک شوروی و اقدامات وی در خدمت به "صلح جهانی" (در واقع تدارک شوروی برای جنگ جهانی سوم) دفاع میکند، لیکن کماکان چشم امید به سوسیال دمکراسی اروپا دارد و بندهای خود را از آن نکسته و امکان مانور برای استفاده از این شکاف را برای منافع بورژوا ناسیونالیستی خود باز گذاشته است. از این نمونه است شرکت حزب دمکرات در کنفرانس "انترناسیونال سوسیال دمکراسی در لیا پایتخت پرو. *

سیاست حزب دمکرات در کردستان ایران جزئی از سیاستهای کلی این حزب در عرصه ملی و بین المللی میباشد. و جنگ حزب بر علیه کومله نیز در متن چنین سیاستهایی و برای بند و بست هایش با بورژوازی بین المللی و جمهوری اسلامی آغاز گردید. سیاستی که حزب دمکرات را به کنار نهادن "دمکراسی" نیم بند گذشته خود و تنظیم مناسباتش با نیروهای انقلابی از طریق قهر وادار نمود.

* اما "تعهدات بین المللی" و استفاده از شکافها برای این احزاب همیشه توأم با موفقیت نبوده و گاه باعث "پیشامدهای ناکوار" و افشاگرانه میشود. از جمله در همان زمان که دبیرکل این حزب برای آلن کارسیا رئیس جمهور سوسیال دمکرات و جنایتکار پرو در کنفرانس مزبور دست میزد و از وی بعنوان فردی "بسیار فدا امپریالیست و مترقی" که "عقاید حزب دمکرات را در کنفرانس بیان میکرد" (رجوع کنید به نشریه کوردستان شماره ۱۲۰) نام میبرد، رژیم کارسیا ۶۰۰ زندانی و اسیر جنگی عضو ارتش چریکی خلق تحت رهبری حزب کمونیست پرو را قتل عام میکرد.

ما و قطعنامه

از سوی دیگر، تحولات اخیر جنگ ایران و عراق و فشارهای ناشی از آن بر نیروهای ایرانی، هر نیرویی را بنگر چاره برون رفت از این شرایط انداخت. نیروهای رویزیونیست طرفدار شوروی با استفاده از این شرایط و در خدمت به هدف ایجاد و تقویت جبهه‌ای که سیاستهای امپریالیستی شوروی را در ایران به پیش برد و نیروهای متزلزل و سائریست را با خود همراه نماید، نقش فعالی در صدور این قطعنامه ایفاء نمودند.

قطعا در جبهه مطلوب رویزیونیستها، حزب دمکرات با توجه به اعتبار و نیروی مسلحی که در کردستان دارد میتواند نقش مهمی ایفا کند. و بهمین جهت چگونگی بیرون آمدن حزب دمکرات از بن بست کنونی برای آنان اهمیت داشته و خواهان آنست که حزب مزبور چهره " انقلابی" خود را حفظ کرده و آبرومندان از این مهلکه بیرون بیاید یا حداقل زمینه‌های چنین امری را از هم اکنون آماده سازند تا راه برای بندوبستهای آرتشان با وی سهلتر گردد و در عین حال تصویب این قطعنامه باید به‌شابه اهرم فشاری بر روی حزب دمکرات نیز باشد تا تزلزلاتش را در صحنه جهانی و نزدیکی با سوسیال دمکراسی اروپا و همچنین مذاکراتش با عوامل آشکار بلوک غرب را برای ایجاد جبهه خنثی سازد. و این حزب را از موضع تبعی به اتحاد با رویزیونیستها بکشاند. از همین رو "راه کارگر" و سایر متحدینش به مخالفت جدی با محکوم ساختن حزب دمکرات در قطعنامه، بخاطر نقض دمکراسی در کردستان برخاستند و حتی حاضر به قبول پیشنهاد ما داور بر محکومیت هرکس (حتی بدون ذکر نام حزب دمکرات) که بز ادامه جنگ اصرار می‌ورزد نشدند.

از سوی دیگر رویزیونیستها امیدوارند امتیازی که در قطعنامه (نسبت به مواضع قبلیشان در برخورد به این جنگ) به کومه میدهند، در باغ سبزی باشد تا کومه دست از "سکتاریسم" و "شوروی ستیزی" بردارد و تن به همکاریها و اتحاد عملیاتی در زمینه "جبهه واحد کارگری" و... به آنان بدهد.

هدف سیاسی که رویزیونیستها از درون این قطعنامه دنبال میکنند در شرایط حاضر بطور مشخص و عمده آبرو خریدن برای حزب دمکرات و نجات وی از انزوای سیاسی کنونیست میباشد، تا زمینه را برای بندوبستهای بیشترشان با حزب دمکرات فراهم کند. حال اگر امضاء سائریستهای که چند قدم جلوتر را نمیبینند و بر مبنای منافع لحظه‌ای و آنی خود عمل میکنند، در میان امضاءکنندگان دیده میشود، هیچ تغییری در ماهیت و جهت گیری سیاسی این قطعنامه نخواهد داشت.

در اینمورد میتوان به بیانیه اخیر "راه کارگر" برای ایجاد "جبهه واحد ضد امپریالیستی" و یا یلاخرم اتحاد عمل "راه کارگر" و "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (شورای عالی)" و یا دفاع رویزیونیستها از پیشنهادات حزب دمکرات برای ایجاد جبهه رجوع نمود.

رویزیونیستهای طرفدار شوروی در این جلسات با پیشنهاد ما مبنی بر "محدود ساختن فعالیت سیاسی احزاب و دستجاتی که در همکاری با رژیم شاهنشاهی و رژیم جمهوری اسلامی یعنی عوامل سابق جمهوری اسلامی و سلطنت طلبان و حزب توده و اکثریت که در سرکوب جنبش انقلابی خلق کرد مستقیما شرکت داشتند" بطور جدی بمخالفت برخاستند. زیرا وجود چنین مضمونی در قطعنامه صف بندی مطلوب آنان را در شرایط صلح بزرگ سوال میبرد. "راه کارگر" آگاهانه، تحت لوای "دمکراسی بی قید و شرط" در واقع زمینه را برای اتحاد با حزب توده و اکثریت و یا

بسر بالا رفتن رابده آب می آموزیم!

فوق الذکر که همه حکومتهای سابق قاصرا از چاره جویش بودند، محتمل میشدند. در حقیقت، دو ضایعه رودخانه زرد - که بخاطر سیلهای مصیبت بار ناشی از تغییر فصول بسیر رود به "اندوه چین" معروف گشته - محصول مستقیم عملکرد جنایتکارانه و سنگدلانه رژیم تحت الحمایه امپریالیسم (گومیندان) بود. چنانکه بیشک رهبر گومیندان که بیشتر مشتاق جنگیدن با ارتش سرخ مائو بود تا با اشغالگران ژاپنی، در سال ۱۹۲۸ از رویارویی با تهاجم ارتش ژاپن گریخت و رو بسوی جنوب نهاد. از آنجا که جان میلیونها دهقان برایش ارزشی نداشت، چنانکایشک آب بندهای بسیر رودخانه زرد را شکست تا بتواند با تغییر مسیر آن، پشت جبهه خود را بیوشاند. آبهای خروشان رودخانه زرد یازده شهر و هزاران دهکده را در خود فروبرد، و صدها هزار تن قربانی شدند.

۱ سال بعد، هنگامیکه چیانکایشک با شکست از سوی ارتش مائو روبرو بود، جهت جدا کردن نیروهای کمونیست از یکدیگر و وارد آوردن ضایعات جانی و مالی بر دهقانان مناطق سرخ، رودخانه زرد را به مسیر قبلیش بازگرداند. گومیندان اینکار را صرفا با تأیید "بنگاه باری رسانی و تجدید اسکان سازمان ملل" انجام نداد، بلکه از کمکهای این سازمان - به شکل تکنیسین، پول و امکانات - نیز برخوردار گشت. طی چند روز، صدها دهکده بزییر آب رفت و میلیونها نفر در معرض تهدید سیل قرار گرفتند. هنگامیکه انقلابیون، دهقانان را جهت مرمت آب بندها و سیل بندها بسیج کردند، چانکایشک هواپیماهای ساخت آمریکایش را برای بمباران بازسازیها و کشتار دهقانان اعزام کرد.

برای رژیم انقلابی که در اوان طفولیت خویش بسر میبرد، وظیفه رام کردن رودخانه‌های بزرگ - بمانتسه (زرد)، هوآبی (که بجلگه‌های مرکزی ساحلی جریان دارد) و غیره - یک جنبه حیاتی متحول ساختن چین از یک نومستعمرة وابسته، به یک کشور مستقل سوسیالیستی بود. برای پایمان بخشیدن به مرارت دهقانان - که اکثریت جمعیت کشور را تشکیل میدادند - مهار سیل و ایجاد سیستمهای نوین آبیاری جهت مقابله با خشکسالی، و ایجاد مزارع نوین ضروری بود. در غیر اینصورت اتحاد کارگر - دهقان متزلزل میشد و توانائی چین در مقابله با حملات امپریالیستها و کمک به انقلاب جهانی تضعیف میگشت. مائو در ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ اعلام نمود که رودخانه‌های و رودخانه زرد "باید مهار شوند". این فراخوان - ها در بحبوحه مبارزات حاد در خط در حزب کمونیست چین بر سر مستگیری کشور پس از آزادی و استقلال صادر شدند و در واقع خودبخشی از این مبارزات بودند. رویزیونیستهای نظیر لیوشاوجی، تحت عنوان "ماهنگی" میان سرمایه - داری و سوسیالیسم و "تحکیم" دمکراسی نویسن تلاش ورزیدند چین را در سراشیب مسیر بقیه در صفحه مقابل

سربالا رفتن و راه آب می آموزیم!

تکامل سرمایه دارانه بکشاندند (که در مورد چین این بطور ناگزیر بمعنای تکامل نوسنتزاتی بود). این بورژوا - دمکراتها که به رهبران سرمایه داری تبدیل شده بودند، در عرصه کشاورزی تلاش کردند چوب لای چرخ تحول سوسیالیستی مالکیت بر ابزار تولید و کلیه مناسبات اجتماعی بگذارند و در آن خرابکاری کنند. آنها مدعی بودند که مکانیزاسیون و توسعه صنایع سنگین (که بنوبه خود به "کمک" و تکنولوژی خارجی نیازمند بود) میبایست پیش از کلکتیر کردن کشت انجام گیرد و مناسبات اجتماعی کهن طی این مدت در روستا دست نخورده باقی بماند. لیوشاوجی تا بدانجا پیش رفت که گفت استعمار یک "مزیت" است.

مبارزه دو خط بر سر مسئله کنترل رودخانه - های چین شدت گرفت. بعقیده امثال لیوشاوجی انجام اینچنین پروژه های بزرگ و از نظر تکنیکی مشکل غیرممکن بود، زیرا چین امکان مالی و تکنولوژی انجامشان را نداشت. لیوشاوجی چی فروتنانه موعظه میکرد که مردم نواحی آسیب دیده از سیل و خشکسالی باید به طرحهای "همیاری" متکی باشند. یک ناظر در اواسط دهه هفتاد، هنگامیکه پروژه مهار رودخانه هوآبی کامل شده بود و رودخانه زرد نیز بمقیاس گسترده ای تحت کنترل قرار گرفته بود، گفت: "اگر توده ها به انتظار می نشستند تا ماشینها اینکارها را انجام دهند، باز هم قحطی در شمال چین بیسداد میکرد."

ماژو شدیداً خط رویزیونیستی و انحلال طلبانه لیوشاوجی و دیگران را مورد انتقاد قرار داده و علیه آن مبارزه کرد. او در سال ۱۹۵۵ اعلام نمود: "ما اکنون باید دریابیم که بسزودی موج عظیمی از تحول سوسیالیستی در روستاهای چین پدیدار خواهد گشت". و براساسی که خیزشی عظیم روستاها را دربر گرفت. میلیونها دهقان که در اشکال بیسابقه کثویراتیوی در پروژه های عظیم آبرسانی بسیج شده بودند، بخشی لاینفک از این امر بحساب می آمدند. این امر به استقرار مالکیت سوسیالیستی در کشاورزی (علاوه بر صنعت) در سال ۱۹۵۶ منجر گردید. بعلاوه این مبارزات شتاب اولیه خیزش جوش بزرگ به پیش در سال ۱۹۵۸ را فراهم نمود. از دل این کوره بود که کمونهای خلق زاده شدند. پروژه های ذخیره آب، بار دیگر نقشی کلیدی در این کام عمده و نوین در تحول سوسیالیستی ایفاء نمودند.

کمونهای خلق بطور خودجوش در ایالت هونان طی یک پروژه آبرسانی از سلسله جبال تای - مان جهت آبیاری یک منطقه خشک جلگه ای که نه سال از دهسال را دچار خشکسالی بود، بوجود آمد. کثویراتیوهای دهقانی اراده کردند نیروی کارشان را در مقیاسی بینظیر جهت ساختن کانال سرخ در یک مسیر ۱۵۰۰ کیلومتری در کنار رودخانه تای مان بهم پیوند دهند. هنگام بازدید

بقیه در صفحه بعد

هدف دیگر این قطعنامه سرپوش گذاشتن بر روی تمامی مواضع ایورتونیستی و رویزیونیستی و دوپهلونی که از جانب اکثریت این نیروها در ابتدای این جنگ اتخاذ شده بود، میباشد. اصرار حزب دمکرات بر ادامه این جنگ در فاصله این دو سال و نیم آتقدر موجب رسوائی بود که اکثریت این نیروها بنوعی مجبور شدند بی سروردا مواضع گذشته خود را پس گرفته و به اشکال و راههای گوناگون شعار "آتش بس بدون قید و شرط" را در رابطه با این جنگ قبول کنند. بدون اینکه روشن سازند چرا این شعار دو سال و نیم پیش غلط بود و آنها به چه دلیل به مخالفت با آن برخاستند.

در واقع رویزیونیستها از سر دلسوزی برای منافع خلق کرد نیست که این قطعنامه را تنظیم کرده اند، بلکه آنرا برای معامله و زدوبندهای خود با حزب دمکرات و کومله لازم دارند. این قطعنامه حتی کمی به دستیابی به صلحی با شرایط دمکراتیک ننوده و نسبت به قطعنامه های عاده توسط مردم کردستان دارای یک مضمون عقب افتاده میباشد و نقشی جز رقیق کردن و لیبرالی کردن مضمون صلح در کردستان (همان هدفی که امروزه حزب دمکرات در برخورد به بن بست کنونیش دنبال میکند) نخواهد داشت.

این قطعنامه نباید مورد پشتیبانی قرار گیرد، بلکه باید مضمون لیبرالی، مقاصد سیاسی امضاء کنندگان و دنباله روانشان، و همینطور صف بندی شکل گرفته بر حول آن را افشاء نمود. باید به توده های خلق کرد بطور صریح و آشکار گفت که مسبب واقعی این جنگ، حزب دمکرات بوده و صلح نیز زمانی عملی خواهد گردید که این حزب دست از این سیاست ضد انقلابی خود بردارد. و این کار نه با استغاثه از حزب دمکرات بلکه با افشاء و مبارزه با سیاستهای این حزب در عرصه ملی و بین المللی امکان پذیر خواهد بود.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - کمیت کردستان

۱۳۶۶/۳/۲۵

بیانیه مشترک

بیش از دو سال و نیم از آغاز جنگ میان حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان حزب کمونیست ایران (کومه له) میگذرد. این جنگ از جانب حزب دمکرات در ادامه سیاست ضد دمکراتیک ضد بقیه در صفحه بعد

هر نیروی ضد انقلابی دیگری که به گذشته خود "انتقاد" کند، باز میگذارد.

** "حزب کمونیست ایران" از زمانیکه "زمزمه های تقسیم مجدد جهان" (به مقدمه بسوی سوسیالیسم شماره ۲ دوره دوم رجوع کنید) را شنیده است، ترجیح داده که در تحلیلهای سیاسی خود در عرصه تحولات ایران و منطقه و جنگ ایران و عراق و... اشاره ای به نقش شوروی نداشته باشد و در این زمینه سکوت پیشه سازد. امروزه رقابت دو بلوک عاملی است که با تکامل و گسترش انقلاب رابطه بهم شنیده ای دارد و کلیه نیروهای انقلابی ناگزیر از رویارویی و مقابله با چنین رقابتی هستند. اگر در آینده "تقسیم مجدد جهان" بطور عینی و بشکل یک جنگ جهانگیر امپریالیستی در دستور کار عملی قرار گیرد "حزب کمونیست ایران" چه خواهد کرد؟ چه سیاستی را اتخاذ خواهد نمود؟ این سئوالی است که این حزب مجبور است بدان پاسخ مشخص دهد.

سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!

ماثر از این امتزاج انجمنهای دهقانی بود که نام "کمون خلق" برای این نهاد انتخاب گردید. ماثو نوشت، "این ابداع نوین توده‌هاست". مابقی کشور نیز به تبعیت از این سرمشق برخاستند. تا سال ۱۹۵۸، ۲۶ هزار کمون خلق بوجود آمده بود (که با تشکیلات و تقسیمات نوین، این تعداد به ۷۲ هزار در سال ۱۹۶۱ بالغ گشت).

یکی از شعارهایی که طی دوران جهش بزرگ به پیش توسط دهقانان رایج شد، چنین بود: "سر بالا رفتن را به آب می آموزیم!" بیشک این شعار به ایجاد راههای آبی در سلسله جبال جهت رساندن آب و زندگی به زمینها اشاره داشت. اما بطور اعم، از مبارزات بزرگ توده‌ها جهت ایجاد تحول آگاهانه در جامعه و طبیعت پایبای ایجاد تحول درخوبش نیز سخن میگفت. تحت نظم جامعه کهن، چه کسی جز جسورترین و دوراندیشترین افراد میتوانست "سر بالا رفتن به آب" آموختن را در ذهن خود مجسم کند؟

ضایعات طبیعی رودخانه‌ها

موارد بسیاری قابل ذکرند که پیشرفتهای شکر مردم چین در دوره پس از رهائی و استقلال را جهت تحت کنترل درآوردن طبیعت بطور اعم و جلوگیری از ضایعات طبیعی رودخانه‌ها بطور اخص نشان میدهند. در سال ۱۹۵۲ مردم چین یک پروژه بسیار بزرگ منحرف ساختن سیل رودخانه چین کیهان (شاخه زبانباز پانته) را به اتمام رساندند. پروژه مزبور مشتمل بر تعمیر و تحکیم آب بندهای موجود، ایجاد آب بندهای جدید بطول بیش از ۲۰۰ کیلومتر، تعبیح تعداد بسیار زیادی دریاچه‌های تخلیه آب، و ایجاد یک منطقه ایمنی با کنجایش ۱۷۰ هزار تن برای مواقع تخلیه اضطراری نواحی بهنگام نیل‌های عظیم برای انجام این پروژه سیصد هزار نظامی و غیرنظامی بسیج شدند و کل پروژه ۷۵ روز بطول انجامید. اینکار در تضاد بسیار با "دستاوردی" حاکمیت ارتجاعی گومیندان قرار داشت. برای ساختن یک دریاچه کوچک آبیاری بروی رودخانه پانته در نزدیکی شهر ووهان، گومیندان جهت اخذ کمک مالی دست بدمان ۵ کشور مختلف شد و کار پس از ۳ سال به پایان رسید.

حوزه رودخانه هوآبی یکی از آن نواحی بود که هر ساله دچار سیل یا خشکالی، و یا هر دو میشد. انحراف مسیر رودخانه زرد در سال ۱۹۲۸ توسط گومیندان بر ابعاد فاجعه بسیار افزود. تغییر مسیر رودخانه زرد با خود کل و لای بهمراه آورد و این جلگه رودخانه هوآبی را در خود فرو برد، مزارع را پوشاند و در کف چندین رودخانه ته نشین ساخت. اینها رویهم رفته کل سیستم رودخانه هوآبی را بهم زد، و آنرا برای سیل و خشکالی مساعدتر کرد.

فراخوان ماثو مینی بر "رودخانه هوآبی را مهار کنیم" در سال ۱۹۵۱، میلیونها دهقان را به پروژه‌های مختلف کنترل آب در طول رودخانه هوآبی کشاند. این بسیج گسترده، زوزه‌های رویزیو نیستها را که از عجز دهقانان "عقب افتاده" و بدون ماشین آلات برای انجام پروژه‌های عظیم

بیانیه مشترک

کمونیستی‌اش و برای مقابله با پیشروی و رادیکالیسم جنبش کردستان و ضربه زدن به نیروهای انقلابی و جلوگیری از فعالیت سیاسی نظامی آنان، بمنظور پیشگیری از انزوای خود، در شرایطی صورت گرفت که حزب دمکرات مشغول مذاکره با جمهوری اسلامی برای کسب امتیاز بود.

شروع این جنگ و اصرار حزب دمکرات بر ادامه آن تاکنون لطات جدی به جنبش انقلابی کردستان و انقلاب ایران وارد کرده است. و اکنون نیز روشن گردیده که حزب دمکرات به اهدافی که با شروع این جنگ دنبال مینمود دست نیافته و برای خارج شدن از بن‌بستی که بدان دچار شده است، دنبال راه‌حلهای تازه‌تری برای تطبیق خود با تحولات سیاسی کنونی در سطح ملی و بین‌المللی میاشد.

توده‌های انقلابی کردستان بدرستی خواهان پایان بخشیدن به این جنگ بوده و بخشهای پیشرو خلق کرد با محکوم کردن حزب دمکرات و اصرار او بر ادامه این جنگ، طی قطعنامه‌ها و به اشکال گوناگون قطع فوری آن را خواستار بوده و هستند.

بنظر ما در شرایط کنونی پایان دادن به این جنگ و دستیابی به صلحی دمکراتیک برفع جنبش انقلابی کردستان و انقلاب ایران بوده و میتواند این جنبش را در رسیدن به اهداف دمکراتیک - انقلابی کامی بجلو برد. ما خواهان صلحی هستیم که دستاوردهای دمکراتیک جنبش کردستان را حفظ نموده و موجبات ارتقاء سطح آگاهی سیاسی طبقاتی توده‌های کردستان

دم میزدند، درهم کوبید. درحقیقت، کاربرد ماشین آلات مدرن - مثل بولدوزر، کودکن، خاک بردار و کامیون - مگر برای پروژه‌های کلیدی مورد حمایت مادی دولت، بویژه طی سالهای آغازین نادر بود. پس از بقدرت رسیدن رویزیونیستها در شوروی بسال ۱۹۵۶ و ایجاد شکاف در روابط چین و شوروی، روسها تکنیسینهای خود را از چین بیرون کشیده، وجوه مالی و ابزار و ادوات کاری خود به چین را قطع کردند و این باعث مشکلات عدیده دیگری گردید. "رام کنندگان رودخانه - ها" مجبور بودند بر ابزار و ادوات ساده - مثل چکش، قلم، کلنگ، گاری دستی، ماشین آلات خانگی و مواد منفجره - اتکاء کنند. مهمتر از همه، قوه ابتکار قدرتمند توده‌ها وجود داشت که توسط خط انقلابی ماثو بکار گرفته میشد.

در اوایل دهه هفتاد، یک گزارش از "تحسولات برجسته" در عرصه کار پروژه رودخانه هوآبی در مقایسه با روزهای نخستین متذکر شد: "لایروب- های ساخت چین در کنار سایر ماشین آلات کار میکنند. سطح مکانیزاسیون رشد یافته و تعداد متخصصین افزایش بسیار یافته است. آنچه که بررسی دقیقتر را ارزشمند میکند اینست که تعداد متخصصین دهقان با تجربه عملی غنی، قابل توجه شده است". این نقل قول نظری اجمالیست بر رشد واقعی نیروهای مولده طی سالهای رهبری ماثو (خلای دروغ و تحریفات امپریالیستها و مرتجعین)، و از همه مهمتر تحولات عظیم در زمینه روابط تولیدی بویژه از طریق انقلاب فرهنگی - درهم شکستن تفاوت میان کار بیدی و فکری، تفاوت میان شهر و روستا، تفاوت میان صنعت

و کشاورزی، آغاز شده بود. تحولات حاصله در ناحیه ای از جلگه رودخانه هوآبی، تفاوتهای اظهر من الشمس در وضعیت چین نوستمره کهن و چین سوسیالیستی را بطور مجمل بیان میکند. دریک شهرک با ۱۱ هزار خانوار سیل‌های سال ۱۹۲۱ باعث مرگ ناشی از گرسنگی ۲۶۰ دهقان و کوچ ۶۷۰ خانوار به سایر نواحی گردید. همین منطقه شاهد بارانهای سیل آسای تا استان ۱۹۷۴ بود - بارش بیش از ۲۰ سانتیمتر باران طی دو روز، سطح رودخانه هوآبی را به بیش از ۶ فوت رساند. اما علیرغم این، حداقل خسارت به سیل‌بندها و پیمپهای آبیاری وارد آمد، منازل دهقانان را آب از جای نکند و شالیزار- ها همچنان سرسبز باقی ماندند.

از زمان بقدرت رسیدن رویزیونیستها در سال ۱۹۷۶، و احیای سرمایه‌داری در چین بسیاری از دستاوردهای چین سوسیالیستی - بویژه دستاورد های دوران جهش بزرگ به پیش و انقلاب فرهنگی - پایمال شدند. بطور مثال، کمونهای خلق اکثرا از بین رفتند، زمینها مجدداً میان خانوار- های منفرد تقسیم شد و مناسبات استثماری و قطب بندی طبقاتی دوباره احیاء گشت. علیرغم اینکه ممکن است تولید در برخی نواحی و طی دوره معینی رشد کند، اما دورنمای واقعی حکایت از بروز نتایج فاجعه‌بار احیای سرمایه‌داری در روستاها دارد. مثلاً بعضی شاهدان عینی متذکر شده‌اند که فاصله میان سیلها کوتاهتر شده و خسارات ناشی از آنها افزایش یافته است. شاهدان عینی این تغییرات را حداقل بخشا با درهم شکسته شدن کشاورزی

یادداشت‌هایی بر وقایع منطقه

شکافهای شبکه نظام کهن است و فراهم شدن بیش از پیش این امکان که امواج انقلاب هر چه پرقدرت تر سرریز کند. خلاصه کنیم، سه حوادث اخیر خلیج میتواند عنوان حوادث تاریخی نهاد، حوادثی که ماسکها را از چهره های کربه کنار زده و به توپها این امکان را میدهد که واقعیت و ماهیت رژیمهای مرتجع و دسائش شان را ببینند، و بنابراین به مسأله - پرولتاریای آگاه این منطقه مهم - بیش از هر زمانی فرصت افشاکری و تسریع انقلاب داده و این امکان را فراهم می آورد تا نه تنها مانع از آن شویم که توده های تحت ستم و استثمار در لشکرکشیهای مرتجعین و امپریالیستهای یگدیگر مورد سوجدوئی قرار گیرند، بلکه آنان را در ارتشهای سرخ خویش در راه تدفین تمامی مرتجعین و امپریالیستها در خلیج کرد آوریم. وجود فرصتها و خطرات در روی یک سکه اند و مسلما بدون عمل آگاهانه پرولتاریا و تلاشهای بی وقفه و عاجلش، توده های که در تب رهایی میسوزند به گوشت دم توپ جنگهای ارتجاعی و جنگ جهانی آتی تبدیل خواهند شد.

"اهمیت فوق العاده تمام بحرانها در آنست که آنچه را پنهانست آشکار میکنند، آنچه را که نسی و مصنوعی و بی اهمیت است کنار میزنند، تمام آت و آشغالهای سیاسی را جارو کرده و منابع واقعی مبارزه طبقاتی را آشکار میسازند" (لنین - درسهای بحران - جلد ۲۴)

آبهای جوشان خلیج

انقلابی و بهدر رفتن فداکاریها و شورو شوق انقلابی توده ها بوده است. امروز که ضعف امپریالیستها و کشورهای مرتجع منطقه فرصتهای تاریخی مهمی را برای سرنگون ساختنشان به قعر آبهای خاورمیانه و جهان فراهم آورده باید بیش از همیشه به راه متعالی خود تکیه کنیم و از این فرصت طلائی برای ساختمان جهانی زیبا در این خطه استفاده بريم.

را فراهم نماید، و سیاست جنگ طلبانه حزب دمکرات را محکوم کند. بدین منظور عاجلترین مسئله برای برقراری صلح را قبول آتش بس فوری و بی قید و شرط از جانب حزب دمکرات میدانیم. همچنین معتقدیم این صلح باید متضمن رعایت دو نکته زیر باشد:

۱- حل اختلافات بشیوه سیاسی
۲- آزادی فعالیت سیاسی - نظامی برای کلیه نیروهای انقلابی و برسمیت شناختن حقوق دمکراتیک توده های خلق کرد.

به اعتقاد ما تنها صلحی میتواند بیانگر منافع انقلاب باشد که بر مبنای بیانیه فوق متحقق گردد. لذا از خلق رزمنده کرد و کلیه کارگران و زحمتکشان ایران و نیروهای سیاسی میخواهیم که از این بیانیه پشتیبانی نمایند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

کمیته کردستان

رزمندگان آزادی طبقه کارگر کردستان

هسته رزم کمونیستی

۱۳۶۶/۴/۴

ختند برای خوشنودی خدایان معبد بسازند و قربانی کنند. توفان انقلاب سوسیالیستی پس از رهایی و استقلال، غل و زنجیرهای سیاسی و اقتصادی بی دست و پای مردم را درهم شکست و دامهای ایدئولوژیک را که مانع شکوفائی قوه ابتکار و خلاقیت آنها میشد، از بین برد. برای غلبه بر توفانها و سایر بلاهای "طبیعی" و "غیرطبیعی" نیاز به انقلاب است.

اجتماعی مرتبط میدانند. از آنجا که دهقانان بطور روزافزون و آوار به افزایش تولید زمین خصوصی خود و امضای قراردادهای تجاری میشوند، دلسردی زیادی نسبت به مشارکت در پروژه های کار عمومی - ذخیره آب، بهبود زمین، برنامه های جنگلداری - نشان میدهند، زیرا این پروژه ها محتاج دست کشیدن از کار و منافع خصوصی و بدل فداکاری از سوی فرد برای جمع میباید. شد. شیخ سیلها، خشکالیها و قحطیهای پیش از ۱۹۴۹ بازهم گشت و گذار خود را آغاز کرده است.

تحولات بینظیری که طی دوره نسبتا کوتاه سوسیالیسم در چین اتفاق افتادند، بیشک شگرف بود، اما بهیچوجه اتفاقاتی مرموز نبودند. نیروی محرکه این تحولات عبارت بود از ابتکار و فعالیت آگاهانه توده های رها از سلطه امپریالیسم و تحت تأثیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماشوتسه دون.

مانگونه که در مقاله "رودخانه های چین را مهار کنیم" (خبرنامه یکن) آمده بود: "در روزهای تاریک و کهن گذشته، ستم طبقاتی دست در دست خشکالی و سیل داشت. حاکمیت سیاسی ارتجاعی و قیود ایدئولوژیک مسلط بر توده ها تنها آنان را از درک ضرورت شرایط عینیسی مقابله با سیلها عاجز مینمود، بلکه امکان رؤیت توانمندی ذهنی خویش در غلبه بر مصائب رانیز از آنها سلب میکرد. پس از هر ضایعه طبیعی، حکام ارتجاعی در چین تبلیغ ساختن سد جهت آسایش توده ها، آموزه های کنفوسیوسی و منسیوسی را نیز اشاعه میدادند و مردم را وادار میسازد -

کمکهای مالی خود را به
آدرس زیر ارسال دارید

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

رفقا!

آدرس پستی ما در خارج از کشور

S.U.I.C

BOX 50079
40052 GOTEBOG
SWEDEN

افرادی را از خود برای آموزش سیاسی، ایدئولوژیک و نظامی به کردستان انقلابی اعزام دارید، از طریق مطمئن و با حفظ و رعایت اصول امنیتی با مقر سازمان در کردستان یا با نشانی ما در خارج کشور تماس برقرار کنید،

حقیقت را دور از چشم پاسداران ارتجاع و جاسوسان دست به دست و خانه به خانه توزیع کنید، این اخگر نهفته را در میان مردم انقلابی پخش کنید تا فولاد گداخته انقلاب با آگاهی و نگرش کمونیستی آینده گردد!

کلید داران خانه جهل

بوی تعفن ایدئولوژی ننگین و استعمار- گرانة حکومت جمهوری اسلامی از حلقومهای سبزی که بزودی با سرب مذاب پرخوانندگشت، سرخا- سته و فضا را مسبوم نموده است. باز هم زوزه - های نفرت انگیز و گوشخراش حکومتیان، این منفورترین تبهکاران و حقه بازان، بقصد فریب مردم عامی و خشمگین شدت بگوش میرسد. حدت یابی تضادهای جامعه، افزایش نارضایی - های عمومی، فشارهای فزاینده ای که روزمره از پائین و بالا بر بنای پیوسیده و از درون درب و داغان رژیم جمهوری اسلامی وارد می آید و از هم گسیختگی رشته های توهم و خرافه حتی در میان توده های عقب افتاده، حاکمیت را وادار سا- خته که یکبار دیگر و با تمام قوا به یکسی از مهمترین و حیاتی ترین حربه های حفظ موجودیت خویش چنگ بیفکند: مذهب اخنجر پیوسیده و رنگ زده مذهب! این عقب مانده ترین مظهر ارتجاع و ستم طبقاتی، این سلاح همیشه در آستین استثمارگران و ستمگران تمام تاریخ جامعه طبقاتی یکبار دیگر از لای قیای موریانه خورده نمایندگان مرتجعش بیرون کشیده میشود و بقصد خرید زمانی چند برای عمر حکومت محکوم به مرگشان بکار می افتد. صمره تمام این عربده کشیهای گوشخراش، تشدید عصبان و خشم توده ها نیست که لعاب این قبیل تبلیغات دغلكارانه دیرزمانیست در برابر چشمان منزجر- شان رنگ باخته و کینه شان نسبت به این حکومت و ایدئولوژی منفورش افزایش می یابد. بهانه، اینبار دفاع از مکه و "حریم مقدس خانه کعبه" بود.

خمینی میگوید که "مسئله حجاز مسئله دیگری است"، "مکه گرفتار شده است"، "چه کسی آنها را (وهابی ها را) خادم الحرمین لقب داده است؟ چه حقی آنها مملکت حجاز را به عربستان سعو- دی تغییر داده اند و... " پیرامون همین مسئله جمهوری اسلامی به برپائی تظاهراتها و برگزاری سخنرانیهای "داغ و آتشین" در دفاع از حجازش دست میزند. جمهوری اسلامی به پشتیبانی از خدای سنگی مرده اش بلند میشود، خدائی که

آنچنان ناتوان و بینواست که مغلوکی مانند خمینی بایستی از او بدفاع برخیزد!

سرزمین حجاز! این مظهر تحمیق و فریب بخشهای عظیمی از ستمدیدگان عالم والهام بخش تمام برده داران استثمارگر. جائیکه شکستن "حرمتش" برای تمام طبقات استثمارگر، بمعنای ترک برداشتن نظم و قانون جهان کنونی است، - نظم و قانونی که برای هزاران سال بسه توده ها گفته اند ابدی و لایتغیر است. از همین رو تمام مرتجعین جهان و هیئت های حاکمه کشورهای عربی که به نیابت اربابان امپریال- لیستان برای سده ها نگهبان حفظ این نظم کهن در جهان اسلام بوده اند و مکه و مراسم سالانه آن یکی از مهمترین ابزار اعمال حاکمیتشان و یکی از حربه های اصلیشان برای تحمیق مردم است، وارد مناظره ای حاد بر سر واقعه مکه میشوند. همه شان چهارچشمی مراقبند که مبدا به این منبع انقیاد روحی بخشهای بزرگ کی از ستمدیدگان عالم خدشه ای وارد شود. لیبی پیشنهاد تشکیل کمیسیون چندملیتی اداره کعبه را جلو میکند، سوریه از خطر از هم - گسیختگی اتحاد مقدس جهان اسلام ایستراژ نگرانی میکند، جمهوری اسلامی بر سر کلیددارک مسجد بزرگ و امتیاز نگهداری حریم کعبه با حکام عربستان مجادله میکند و میخواهد که کنترل مکه از چنگال وهابی ها در آید، و وهابی- ها هم که مکه در قلمروی حاکمیتشان قرار دارد و چند اندر جد کلیددار کعبه بوده اند، با سر - سختی خواهان حفظ کلید خرد هستند. همه شان در پی دوختن کلامی از این نمذ برای خود، برای پاسخ دادن به منافع خود در میانه رقابتهای ارتجاعی (با پشتوانه امپریالیستی) شان، و مالیدن شیره بحد اکثر بر سر بخشهای ناآگاه و عقب - مانده مردمند. دعوا بر سر اینست که کلیدتداوم جهل توده های ناآگاه بدست کدامین نیرو باشد و چه کسی مسئولیت تحمیق هرچه بیشتر ناآگاهان را به مباشرت از سوی اربابان جهان امپریال- لیستی داشته باشد.

سرزمین حجاز! مکانی که در آنجا هر ساله جهل و ناتوانی توده های ناآگاه در برابر مصائب جامعه طبقاتی اعلام میشود. مکانی که سالیانه شمار بسیاری از مردم ستم دیده جهان و عمدتا از مناطقی مانند آفریقای شمالی و آسیا، یعنی مناطقی که سالیان سال تحت سلطه سیستم امپریالیستی بوده اند، بدانجا روی می آورند تا برای چند روزی دردها و فشارهای وحشتناک ناشی از زندگی نکبت بارشان را فراموش کنند. بدانجا روی میبرند چرا که اکثریتشان جهانی را که موجودست دوست نمیدارند و میخواهند به جهان دیگری که وعده اش را در کتب مقدس بدانان داده اند، جهانی که باید به از آنجیزی که موجودست باشد، بیاندیشند و در نشنگی آن جهان موعود فرو روند. در اینجا تصویر کریه مذهب به عربیانی بنمایش گذاشته میشود، درست همانطور که مارکس گفت: "مذهب آه و فغان مخلوقین در تنگنا افتاده است، احساس به یک جهان بی احساس است، همانطور که روح بیك کیفیت بیروح است. مذهب افیون توده ها است" پس توده های ناآگاه بانجا روی میبرند چرا که جهان کنونی، جهانی که تحت سیستم ستمگران سرمایه داریست برایشان وحشتناک است و اتکا، به سرمایه داران تنها میتواند این دنیا را بدتدا از آنچه که هست بسازد. آنها در جستجوی جهانی دیگر، برای حل مشکلاتشان، آنگونه که استثمارگران به آنان گفته اند، به آنجا روی میبرند زیرا درک نکرده اند این مکان تنها از آن جهت برپاگشته که از آنان بردگان ابدی بسازد، زیرا هنوز هیچ راه دیگری برای بیرون کشیدن خویش از این بردگی چند هزار ساله نمی شناسند. راه سرنگونی سیستم کثیف و خونین امپریالیستی، راه غلبه یافتن برجها ن کنونی و تمام نظم بظاهر جاودانه اش، راه سرخ و درخشان کمونیسم!

سرزمین حجاز! جائیکه در مراسم حج سالیانه، تخدیر و تحمیق چند هزار ساله توده ها توسط مرتجعین حاکم جشن گرفته میشود. جائیکه مردم گرد آورده میشوند تا با نمایش دادن و

این رشتہ سرد دواز دارد!

به بهشتی بدیده دشمنی مینگرند، محکوم شده بودند!

* حسن صبر، سردبیر روزنامه الشراع در میانه سپتامبر امسال در بیروت مورد سوء قصد قرار گرفت و بشدت زخمی شد. اخیراً در محافل لبنانی شایع شده بود که از جانب افراد جناح هاشمی متن مفصلی تحت عنوان "خاطرات" وی جهت انتشار خارجی در اختیار الشراع قرار گرفته است. سوء قصد اخیر پاسخی قاطع از جانب آن دسته نیروهاست که انتشار چنین مطالبی در تضاد مستقیم با منافعیان قرار دارد. این اقدام در امتداد همان جدالها و انعکاسی از آن تضادهاست که ارتجاع حاکم بر ایران درون خود با آنها دست به کریبانست. تضاد هاشمی که بواسطه طبیعت خود و ماهیت نیروهای درگیر نه فقط در محدوده ایران، بلکه در مقیاس منطقه ای و بین المللی بروز یافته، پاسخ میطلبد، و بعد از این نیز چنین خواهد بود.

* اما جهت گیری و دورنمای تضادهای درون هیئت حاکمه کمپرادوری ایران چیست؟ جنگ قدرت میان چند آخوند؟ منافع اقتصادی متضاد این یا آن بخش حکومتی؟ یا تفکرات اتریستی فلان سردمدار مرتجع؟ اگر دینامیسم و کارکرد سیستم جهانی امپریالیستی بمنابہ یک کل، و انعکاس تضادهای این سیستم در حلقه ایران بدرستی درک شود، آنگاه میتوان از تحلیلهای محدودنگران و ساده لوحانه - و در واقع غلط و غیر علمی - مضمون مانند، مقولات مهم و پشت گوش نیانداختنی همچون نقاط قوت و ضعف دشمن، روندهای محتمل، انفجارات اجتماعی، طرحهای امپریالیستی - ارتجاعی را بدرستی بررسی نمود، و این همه را در تدوین تاکتیکها و تدقیق پیچ و خمهای انقلاب دراز مدت و مسلحانه توده ای ملحوظ داشت.

این بحران همه جانبه سیاسی - اقتصادی

بقیه در صفحه بعد

* در هفته پایانی مرداد ماه، جمهوری اسلام می دادگاه مهدی هاشمی و چند تن از فرماندهان سپاه پاسداران را پشت درهای بسته برگزار نمود. "دادگاه انقلاب" علت مخفی بودن جلسات محاکمه را مسائل "امنیتی" ذکر کرد و رسانه های گروهی تنها به پخش و انتشار گوشه هایی بر گزیده از جریان محاکمه بسنده کردند. پرونده قطور چند صفحه ای هاشمی و داروستانش بیش از آنکه شرح جنایات و اقدامات بسک جناح از ارتجاع کمپرادوری حاکم باشد، بیان کشمکش و تضادهای درون حاکمیت از همان روزهای نخستین استقرار جمهوری اسلامی تا به امروز است. در این پرونده قطور مسلماً طرحها و توطئه های خونبار و ارتجاعی مجموعه هیئت حاکمه علیه انقلاب توده ها، علیه جنبش کمونیستی و انقلابی، و نیز علیه باندهای حکومتی رقیب منعکس گشته است. اینها واقعیت است که آشکار شدنشان امنیت رژیم را برآستی از جانب توده های عاصی مورد تهدید قرار میدهد و جناحهای غالب در جمهوری اسلامی این خطر را بدرستی تشخیص داده اند.

* پیش از برگزاری دادگاه هاشمی، و در حول و حوش ششمین سالگرد انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، روزنامه لبنانی الشراع (متماثل به سوریه) که بواسطه بر ملا ساختن سفر پنهانی مک فارلن در رأس هیئت آمریکائی به تهران شهرت بین المللی یافته، دست به انتشار چند نامه "خصوصی" مهدی هاشمی (نوشته شده قبل از دستگیری) زد. در این نامه ها از رفسنجانی بعنوان مهره سازمانده برب گذاری ۷ تیر یاد شده و از برخی ارتباطات اخیر میان بانده رفسنجانی - خمینی با مقامات آمریکائی صحبت رفته است. این بحثی است که چندین ماه پیش از این، یعنی قبل از انحلال حزب جمهوری اسلام می نیز در ارگان مرکزی این حزب بطور سر بسته طرح گشته بود: در سرمقاله ای تحت عنوان "نگذاریم بهشتی همچنان مظلوم بماند"، افرادی "خودی"، یعنی کسانی از اعضاء و سردمداران حزب و حکومت، بعنوان افرادی که "هنوز"

طواف دیدن از قطعه سنگی به آنان القاء شود که بی شعورند و قادر نیستند بر سرنوشت خویش حاکم گردند. به حجاز کشیده میشوند تا به آنان گفته شود که ما "کلیدداران خانۀ خدائیم" - کلیدداران قطعه ای سنگ - و شما لیاقت درک این "راز" را ندارید و نمیتوانید با ما بسقابه بر خیزید، پس آرام و خاموش باشید. نبردگی ابدی را تحت نظام ما تحمل کنید. سرزمین حجاز امکانی که کوسفند و شترهای قربانی شده، هر ساله تمثیلی است از قربانی شدن هر روزۀ ناآگاهان و اسیران خرافه و مذهب تحت سیستم نکبت بار حاکم. مکانی که جلادان با شمشیر آخته ایستاده اند تا اگر حالت بخت برگشته ای بهم خورد و سخن را آلوده ساخت سر از تنش جدا سازند و اعمال آتوریت و اعلام سلطه بلامنازع ارتجاع را در همانجا برایش بنمایش گذارند. در اینجا جسدلاد و روحانی سخت مشغول کارند! درست همانطور که لنین میگفت: "تمامی سیستمهای استثمار این دو عملکرد را مورد استفاده قرار میدهند، عملکرد جلاد و عملکرد روحانی." اینجا مکانیست که مردم ناآگاه را با پرتاب کردن ریگهای بسبت شیطان رجیم سرکرم میسازند، تا بسا موجودی واهی بجنکند، آنها را با چند ریگ احوال آنکه دشمن - دشمنان واقعی - در قفایشان بسا تمسخر ایستاده اند و خدایشان را شکر گذارند که با توده های آگاه و سلاح برکف که بر بنیان نظم موجود هجوم میبرند، روبرو نیستند. اینان میدانند اگر روزی همین مردم بفهمند که قوانین مذهبی وعظ شده توسط حکام ارتجاعی تاریخ، قوانین جاودانه نبوده و قوانینی دیگر در همین جهان بر امور حاکم هستند، و اگر این مردم بتوانند این قوانین را درک کرده و برای غلبه بر جامعه و طبیعت بکار گیرند، آنگاه تمام جامعه از زیر کنترل سرمایه داران و همه زنجیرهای اسارتی که نظام سرمایه داری برگرد آن بافته است، خارج شده و جهان یکسره از زیر چنگالهای خونین نظام استثمارگرانسه کنونی رها خواهد گشت.

بقیه در صفحه ۲۷

این رشته سر واز دارد!

رژیم است که اینگونه جناحهای مختلف را به جان هم انداخته است. علاوه بر به ارت بر د ن بحرانی که حاکمیت رژیم شاه را هم درنوردید، جمهوری اسلامی دست به گریبان بحرانیست که با "خلاء قدرت" منطقه ای رقم میخورد. بدین معنا که رژیم ایران قادر نیست در مقام تحت الحماکی یکی از دو بلوک امپریالیستی موقعیت خود را تثبیت کند. قرار گرفتن ایران در منطقه حساسی از جهان، راه تحت الحماکیه شدن در دامان هر یک از دو بلوک را بسیار دشوار ساخته است - نه فقط برای رژیم خمینی بلکه برای هر ترکیب ارتجاعی کمپرادوری دیگر. تحت این شرایط، شورویها ترجیح میدهند "خلاء قدرت" موجود باقی بماند، تا اینکه آمریکاموفق به پر کردنش شود. این بحرانیست که باتمرکز تضادهای حدت یابنده جهان حادثر میشود و شکا- فهای درون رژیم را تعمیق میدهد. لذا با حدت یابی تضادهای میان دو بلوک در سطح جهان و تسریع اقدامات تدارکاتی هر یک بر راستای برپائی جنگ نوین تجدید تقسیم جهان میتوان انتظار دهان باز کردن بیش از پیش شکافهای میان کمپرادورهای اسلامی و -بروز در کبریهای وسیعتر، حادثر و خونینتر و تداوم جرنجالیتر از آنچه تاکنون شاهد بوده ایم را داشت. این واقعیتی است که از آسال پیش به اینطرف، خصوصاً بعد از تسریع روند بین المللی شدن جنگ خلیج و مسائلی نظیر سفر مک - فارلن، رسوائی ایران کیت، حضور فزاینده نظامی دو بلوک در منطقه و ... ، تضادهای درون حکومتی سرعت بسمت برخورد همسای آنتاگونیستی و خارج از کنترل پیش میسرود در این میان سیاست خارجی حکم ساطوری را دارد که لاشه متعفن جمهوری اسلامی را مرتبا تقسیم میکند. در جریان این دعوای و برخوردها جناحهای مختلف به افشاکری از چهره کریه و ارتجاعی و فاسد خویش پرداخته، دست خود را مرتبا رو میکنند. در چنین شرایطی است که اقدامات مهدی هاشمی و جناحش برملا میشود، و تحت چنین اوضاعیست که وقایع پشت پرده انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری افشاء میگردد. این فشار تضادهای جهانی و تأثیرات صف بندیهای امپریالیستی بروی هیئت حاکمه ایران، و منافع هر جناح در این درگیریهاست که قلم بدست مهدی هاشمیها میدهد تا رفسنجانی و همدستانش را افشاء کنند، و بلندگو بدست رفسنجانیها میدهد تا پرده از گوشه ای تسویه - حسابهای خونین و توطئه های بیشمار درون حکومتی دیگر بردارند. تحت چنین شرایطی، بسک شاخ و شانه کشیدن جدید از سوی امپریال - لیستهای آمریکائی، یک تهدید از سوی سوسیال امپریالیستهای روسی، یک کشایش نوین از سوی این یا آن بلوک امپریالیستی رقیب، یک تحول نظامی در خلیج و .. امثالهم میتوانند دستهای بسیاری را وادار کند که قلم برگیرند یا دهانهای بسیاری را به پشت بلندگوی افشاکری

بکشاند. تحت چنین شرایطی است که وقوع اقدامات کودتائی و شبه کودتائی (خرزنده یا ضربتی) محتمل میگردد. در این میان، دعوای جدی و تعیین کننده ای بر سر نیروها و نهادهای نظامی و انتظامی و دستگاه امنیتی میان جناح های رقیب در جریان است. اهمیت و نقش نهادهای مسلح در رقابتهای درون حکومتی را میتوان بوضوح در بخشی از اعترافات منتشر شده مهدی هاشمی مشاهده کرد. او میگوید: "با بودن سپاه در ... محور فکری تمام مسائل انتخابات مجلس در هر دوره از پشتیبانی قوی برخوردار میشد. انتخابات مسئولین دولتی اکثراً با نظر - خواهی از سپاه انجام میگرفت، حتی در مسائل کشاورزی و اقتصادی چه بسا نفوذ و قدرت سپاه موجب میشد افراد مورد نظر سپاه سرکار آیند و خلاصه اینکه من با اعتقاد به اینکه برای بقا، دوام و استمرار تفکر خود لازم است این ارکان را همواره در اختیار داشته باشم تلاش فراوان میکردم که در فعل و انفعالات سیاسی استان و منطقه، جهت کلی سپاه از چارچوب فوق الذکر تغییر نکند. ... این ارکان واقعا در منطقه از یک وزن سنگینی برخوردار بود و ما احساس میکردیم که شرط اساسی برقراری افکار و اندیشه هایمان در برابر سایر خطوط، بستگی به سپاه دارد."

لب کلام هاشمی اینست که تفوق بر نهادهای مسلح میتواند حاکمیت یک جناح بر سایرین را تضمین کند؛ و این بیان واقعیتی است. تسویه - حسابهای خونین، طرحهای کودتائی، دستگیری سردمداران رقیب همگی از این کانال عملی میگردد. در تماس ها و مناسبات با قدرتهای امپریالیستی غرب و شرق، یک پای اصلی بحث و مذاکره، و یکی از موارد مرکزی مورد گفتگو موقعیت و دورنما و جهت گیری این نیروها و نهادهاست.

* این اوضاع حادثه، این درگیریهای درونی، و این برخوردهای پیر ریسک درون ارتجاع کمپرادوری، بمعنای ظهور و گسترش فرصتهای بیشمار برای پیشرویهای انقلابی و سرریز کردن امواج خشم توده ها نیز هست. و این نکته ایست که می باید عمیقاً درک شود. جابجاییهای مداومی که از سوی برخی شخصیتها و افراد صاحب منصب از جناحی به جناح دیگر صورت میگیرد و ائتلافات مرتبا متغیر و موقتی میان جریانات مختلف حکومتی، باعث بلبشو و نشست و پراکندگی بیش از پیش در صفوف مرتجعین شده و شکاف های عمیق عمودی ایجاد میکند، زیرا هر یک از این شخصیتها و جریانات از پایه و ریشه معینی در سطوح مختلف دولتی برخوردارند و این پایه و ریشه با جابجائی رأس بسادگی امکان چرخش ندارد و نمیتواند خود را با وضعیت جدید منطبق سازد. بهمین خاطر این تمایل در سردمداران حکومتی چشم میخورد که بطور جدی و پیگیرانه برای جذب نهادهای

مختلف بطور کلی و بمثابه یک نهاد بطرف خود تلاش کنند، تا اینکه صرفاً بدنبال جلب و جذب این یا آن مهره صاحب منصب باشند. مثلاً تلاشهای چندساله خامنه ای را در مورد ارتش در نظر بگیرید که چگونه به تبلیغ نوعی ناسیونالیسم ارتجاعی و اسلامی شده منطبق با روحیه فرماندهان و کادרהای این دستگاه سرکوبگر ارتجاعی پرداخته، در مقابل سپاه و بسیج به آنها روحیه و دلگرمی داده و "اجر خدمات" آنها را "هستک با اجر سپاه" میداند.

* همه این وقایع و تحولات بر توده های عاصی و منزجر از حکومت و نظم موجود مؤثر افتاده است. اینک بسیاری از مردم این وقایع را بعنوان نشانه های ضعف و اضعلال درونی این رژیم تبیهکار در نظر میگیرند و روحیه مبارزاتی و اعتمادشان فرونی می یابد. امروز بسیاری از مردم بدرستی با وقایعی نظیر انحلال حزب جمهوری اسلامی یا بجان هم افتادن کفتمان های حکومتی، به تداعی رزم قهرمانانه و انقلابی خویش در سالهای ۵۶-۵۷ و شکافهای تعمیق یابنده در ارتجاع سرنگون شده پهلوی میبزدازند. آنها سر خود را بالا میگیرند تا برنامه و تشکیلاتی رهبری کننده، پیگیر و انقلابی در میدان بیابند و با درس گیری از تجارب دیروز، اینبار تحت پرچم انقلاب قهرآمیز منشکل شوند. این انتظار برحق مردم از پیشروان آگاه پرولتار است و این الزامی حیاتی است که انقلاب در برابر پرولتاریای آگاه قسرار داده: ارتجاع مستاصل و پرشکاف کمپرادور اسلامی بیش از هر زمان دیگر آماده سرنگون شدن است، و سرنگونی جمهوری اسلامی با قدرت سلاح آتشین جنگ خلق در دستور کار قرار دارد. ■

آدرس
جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
BCM RIM
LONDON
WC1N 3XX,
U.K.

کلید داران خانه جهل

در نمایشنامه کالیله اثر برتولت برشت ، از زبان راهب جوانی که از تصور تأثیرات تهاجم انقلابی علم بر بنیادهای جهل و ارتجاع در ذهن توده‌ها بوحشت افتاده، چنین میخوانیم: "آنها بدشواری زندگی خویش را جور کردند، در پس فقر آنها نوعی نظم وجود دارد، نظمی دائمی. داشا زمین را جارو زدن، داشا در باغهای زیتون کار کردن، داشا مالیات برداختن . . . آنها برای حمل مشقت با رسیدن های پُر در طول جاده سنگلاخی، برای زائیدن ، و حتی برای خوردن به نیرو نیازمندند و این نیرو را از جلوه درختانی که هر سال سبز میشوند، از چهره سرزنش کننده خاک که هرگز راضی و خشنود نیست، و از کلیسایی کوچک و آیه‌های انجیل که روزهای یکشنبه بدان گوش فرامیدهند، کسب میکنند. به آنها گفته اند که خداوند مورد اعتمادشان دانسته، محور نمایش تاریخی جهان قرارشان داده و با وظایف کوچک و بزرگی که بر آنان تکلیف کرده به امتحان شان میگذارد. اگر من به آنها بگویم که روی تکه سنگی قرار دارند که بی‌وقفه در فضای آلی و بگرد ستاره‌ای درجه دوم میچرخد، آنگاه به خواهند پنداشت؟ پس آن بردباری و پذیرفتن بدبختیها چه سودی خواهد داشت؟ دیگر کتاب مقدس که مصلوب شدنشان را رحیمانه توضیح داده، چه آرامشی خواهد داشت؟ این دلیلی خواهد شد بر اینکه کتاب مقدس پر از اشتباه است. نه من قیافه وحشت زده آنها را می‌بینم کسه آهسته قاشقهای خود را روی میز میگذارند. احساس میکنند که فریب خورده اند."

این منظره ایست که حتی تصورش عسرق مرگ بر پیشانی حکام کنونی جهان جاری میسازد و با تمام قوا میکوشند که توسط رشته های پوسیده مذهب بمثابه یکی از ابزار اصلی اعمال حاکمیتشان عاقبت محتوم خویش را بعقب بیاورند. آنچه انقلاب پرولتری انجام خواهد داد، برچیدن تمامی این مناسبات ارتجاعی، مبارزه بی‌امان با تمامی این سنن پوسیده و خرافی و همه مظاهر جهل و تاریکی و در ایمن بیان مسئله مکه و مراسم حج و امثالهم است.

پرولتاریای آگاه با هدایت توده‌های تحت ستم و استثمار در انقلابی ریشه‌ای، برج و باروهای پر شکاف و پنهان پوسیده را با سرنگون ساختن ارتجاع و امپریالیسم و درهم شکستن عقاید و ایده‌های ارتجاعی ریشه‌دار در مناسبات کهن بر خواهد چید.

خدمات فناپذیر
مائوتسه دون
باب آواکیان

منتشر شد

خدمات فناپذیر مائوتسه دون

- ★ انقلاب در کشورهای مستعمره
- ★ جنگ انقلابی و خط نظامی
- ★ اقتصاد سیاسی، سیاست اقتصادی و ساختمان سوسیالیسم
- ★ فلسفه
- ★ فرهنگ و روینا
- ★ ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا

"بعد از خیانت خروشوف و شرکا، در اتحاد شوروی و مایعه عظیم پرولتاریا در آنجا، این چین انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون بود که در خفا ستر از همیشه چراغ راهنمای مردم انقلابی کلیه قاره‌ها، گشت .

"۱۰۰۰ ماباکودتای رویزیونیست‌ها در چین، در اکتبر ۱۹۷۶، خدمات بزرگ مائوتسه دون رهبری همه جانبه اش در انقلاب چین تحت حملات جدیدی قرار گرفته است!"

باب آواکیان، در این کتاب به بررسی خدمات مائوتسه دون در چند عرصه مشخص می‌پردازد، و در این میان عظیمترین خدمت مائوتسه دون، درک موجودیت طبقات و مبارزه طبقاتی در سراسر دوره سوسیالیسم و ضرورت تدوین انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، قرار دارد.

"ظهور و حل بی وقفه تضادهای در تقابل با کلیه نظرات، اصلاحات و

ایستادگی این آنجیز است که مائوتسه دون، سیره همه چیز، در طبیعت، جامعه و تفکر، بی‌شناسد خط سرخی است که در سراسر نوشته‌ها و اعمال مائوتسه دون،

"آیا کسی میتواند ما ثورا یک پرولتاریات راحت طلبی" که بر افتخاراتش لم



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی راهگشای کمونیست -
های انقلابی اصیل در شرایط تشتت و سردرگمی و بحران
موجود در صفوف جنبش بین المللی کمونیستی گشته است .
بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پرچم اتحاد
پرولتاریای جهانی در شرایط امروز است .



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوب دومین
کنفرانس بین المللی با شرکت نمایندگان و ناظران احزاب و
سازمانهای مارکسیست - لنینیست سراسر جهان می باشد .

برای فتح ۸ - ۱۳۶۶

انقلاب فیلیپین
بر سر دوراهی
- نامه برکنانه به حزب کمونیست فیلیپین

۱۱۱

جهانی برای فتح، نشریه جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی هر سه ماه یکبار انتشار می یابد و به بررسی
مهمترین وقایع و جنبش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی
روز جهان می پردازد.

جهانی برای فتح می کوشد اسلحه ای ضروری در اختیار
دست اندرکاران انقلاب پرولتری باشد .

جهانی برای فتح، انعکاسی از اتحاد رشد یابنده
نیروهای مارکسیست - لنینیست است .

جهانی برای فتح، فصلنامه ای است نوین مختص به این
ایده «کهن» که: وظیفه بیرون کشیدن جهان از چنگالهای
غاصبان کنونی آن بدوش پرولتاریای همه کشورها قرار دارد!
جهانی برای فتح را بخوانید!

بهمراه:
سند جدیدی از
حزب کمونیست پرو